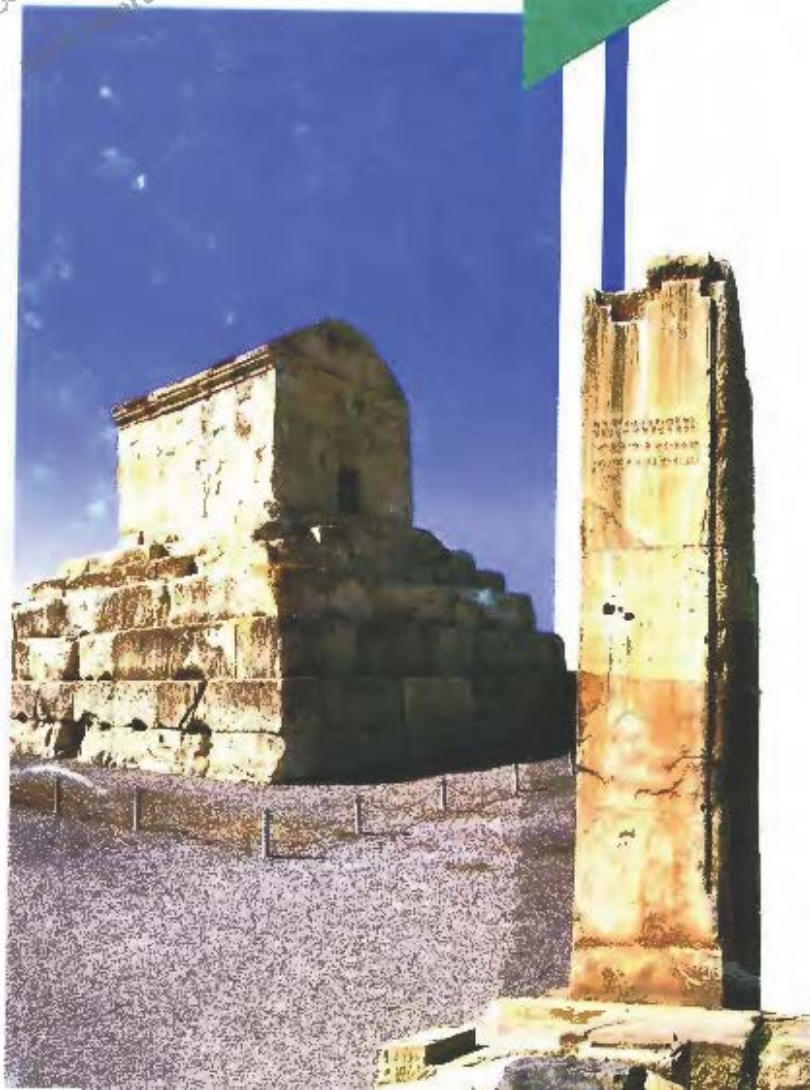


کوروش کبیر

دکتر رضا شعبانی

از ایران چه می دانم ۳۰/۹

پیراستان



دفتر پژوهشهای فرهنگی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیشکش "راد" بہ تہرستان
از ایران چہ می دانم؟ / ۳۰

www.tabarestan.info

کورش کبیر



پیشکش "راد" به تبرستان
www.tabarestan.info

از ایران چه می‌دانم؟ / ۳۰

پیشکش "راد" به تبرستان
www.tabarestan.info

کورش کبیر

دکتر رضا شعبانی



دفتر پژوهش‌های فرهنگی

با همکاری



مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها



دفتر پژوهش‌های فرهنگی با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها

تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، نبش کوچه یگانه، شماره ۲۱۵؛ کدپستی: ۱۵۸۴۷۳۶۹۱۳

تلفن: ۸۸۲۱۳۶۴، ۸۳۰۲۴۸۲؛ دورنگار: ۸۳۰۲۴۸۵؛ صندوق پستی: ۴۶۹۱-۱۵۸۷۵

پست الکترونیکی: crb@kanoon.net نشانی در اینترنت: www.iranculturestudies.com

مرکز پخش: تهران، میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، نبش خیابان شهید و خیدنظری، شماره ۳۸

تلفن و دورنگار: ۶۴۱۷۵۳۲ تلفن واحد بازاریابی: ۸۳۱۵۲۴۰

* کوروش کیبیر - از ایران چه می‌دانم؟ / ۳۰

* مؤلف: دکتر رضا شعبانی

* طرح جلد: ماکت روی جلد آیدین آغداشلو، طرح و اجرا حمیرا کسرای

* عکس روی جلد: رعنا جوادی

* حروفنگار و صفحه‌آرا: علی سلمانی

* لیتوگرافی: مردمک * چاپ: نیل * شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه * چاپ اول، ۱۳۸۱

همه حقوق محفوظ است. هرگونه تقلید و استفاده از این اثر به هر شکل بدون اجازه کتبی

دفتر پژوهش‌های فرهنگی ممنوع است.

ISBN: 964-5799-79-1

شابک: ۹۶۴-۵۷۹۹-۷۹-۱

شعبانی، رضا ۱۳۱۷ -

کوروش کیبیر/ رضا شعبانی. - تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۱.

۱۱۲ ص. : مصور. - (از ایران چه می‌دانم؟ ۳۰)

ISBN 964-5799-79-1

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. کوروش هخامنشی، شاه ایران، - ۵۲۹ ق. م. ۲. ایران - تاریخ - هخامنشیان، ۵۵۸ -

۳۳۰ ق. م. الف. عنوان.

ک ۷ ش / ۲۳۰۶ DSR ۹۵۵/۰۱۵

م ۸۱ - ۲۷۳۸۵

کتابخانه ملی ایران

یادداشت

پیشکش "راد" به تبرستان
www.tabarestan.info

با توجه به تحولات نوین فرهنگی در جامعه امروز، نیاز ایرانیان، به ویژه جوانان تیزبین و پرسشگر، به بررسی های جدید علمی و پربار درباره تاریخ «پرفرازونشیب» ایران زمین و دیانت و فرهنگ و تمدن آن، بیش از گذشته نمودار شده است. از این رو، دفتر پژوهشهای فرهنگی با شناخت این امر و در جهت گسترش دیدگاه های همه جانبه و عمیق فرهنگی، تلاش جدیدی را آغاز کرده و بر آن است تا با انتشار مجموعه "از ایران چه می دانم؟" آگاهی های مهم، دقیق و سودمندی را در حوزه های گوناگون "ایران پژوهی" در دسترس همه ایران دوستان و جوانان علاقه مند کشورمان قرار دهد.

امید است که این دفتر بتواند با آرایه این نوع پژوهش ها، ضمن ایجاد پیوندی ناگسستنی میان فرهنگ امروز و دیروز و دوری از هر گونه ذهنیت و جانبداری های یک سویه و غیر علمی، زمینه تبادل نظر و اندیشه را میان همه دانش پژوهان و علاقه مندان این عرصه فراهم سازد و در شکوفایی حرکت های نوین فرهنگی و اندیشه پرور و ایجاد آینده ای بهتر برای این سرزمین، نقشی شایسته و مفید ایفا کند.

دفتر پژوهشهای فرهنگی

محمدحسن خوشنویس

پیشکش "راد" به تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست مطالب

پیشکش "راد" به تبرستان
www.tabarestan.info

۹	پیش‌سخن
۱۳	فصل اول. مادها و ارتباط آنها با هخامنشیان
۱۳	۱. ریشه‌های تاریخی
۱۸	۲. ارتباط مادها و پارس‌ها
۲۳	فصل دوم. خاندان هخامنشی و آغاز زندگی کوروش
۲۳	۱. نیاکان کوروش
۲۵	۲. آغاز پادشاهی کوروش
۲۷	فصل سوم. پادشاهی کوروش و فتوحات او
۲۷	۱. تسخیر لیدی
۳۵	۲. تسخیر مستعمرات یونانی در آسیای صغیر
۴۰	۳. عزیمت کوروش به ماوراءالنهر
۴۴	۴. تسخیر بابل
۵۵	۵. پیروزی نظامی
۵۷	۶. کاروان بازگشت
۵۸	۷. پادشاهی بابل
۶۳	۸. نگاه به غرب

۶۷	فصل چهارم. خصال و صفات کوروش و ممیزات پادشاهی او
۶۷	۱. خصال و صفات
۷۳	۲. کشورداری
۷۷	۳. نبوغ نظامی و توان فرماندهی
۸۰	۴. ارائه مفهوم نوینی از پادشاهی
۸۵	فصل پنجم. داستان ذوالقرنین
۹۳	فصل ششم. مرگ کوروش
۹۳	۱. آخرین سال‌های زندگی
۹۸	۲. آرامگاه کوروش
۱۰۳	سخن پایانی
۱۰۷	پی‌نوشت
۱۰۹	مآخذ

پیش سخن

کوروش بزرگ مؤسس امپراتوری هخامنشی یکی از خوش‌نام‌ترین فرمانروایان در تاریخ جهان است که همه ملل و اقوام و مورخان یونانی و بابلی مانند هرودوت، گزنفون، کتزیاس، بروسوس از او یاد کرده‌اند؛ و در کتیبه‌های به‌جا مانده و کتاب‌های دینی از جمله کتاب مقدس؛ در تواریخ ایام، عزرا، و اشعیا از او به بزرگی و نیکی یاد شده است. در کتاب مقدس برای نخستین بار از این سردار ایرانی به عنوان مسیح (نجات‌دهنده) یاد شده است:

خداوند به مسیح خویش یعنی کوروش که دست راست او را گرفتم تا به حضور او امت‌ها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم، تا درها را در مقابل وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود، چنین می‌گوید ... (اشعیا، ۱۳/۱۹-۲۲).

در میان همه حکم‌فرمایانی که از آغاز حضور ایرانیان در سرزمینی که به نام خود آنها ایران یا کشور نجبا نامیده شده، فرمانروایی کرده‌اند، صرف‌نظر از پادشاهان اعصار اسطوره‌ای و قهرمانی، که در هاله‌هایی از نور امیدها و انتظارات شکوهمند ملی غرق‌اند، شاید هیچ‌کس را نتوان یافت که در مقیاس‌های دسترس‌پذیر انسانی، از فضایل کم‌مانندی چون کوروش برخوردار شده باشد، به‌طوری که تفاوت مرتبه اخلاقی او، حتی با اخلاف بلافضلی که به نوبه خویش برترین‌های همه تاریخ این ملک شمرده می‌شوند، فاصله عظیمی را دربرمی‌گیرد. بنیان‌گذار نخستین و بزرگ‌ترین امپراتوری‌های جهان، تا امروز از ویژگی‌هایی برخوردار بوده است که مانند نوع حکومتی که از خود باقی گذاشت، خصوصیاتی منحصربه‌فرد و غیرقابل رقابت دارد.

اهمیت عظیم این مرد بزرگ و برجسته و نامدار، بیش از همه در این است که انسانی زمینی است و مانند همهٔ ابنای نوع خود، پارسیان عصر، صفات و خلقیاتی کاملاً انسانی و ایرانی دارد. با اراده و صاحب عزم است، از هوشی سرشار و نیروی ادراکی قوی برخوردار است، مظهري از صفات عالی اخلاقی چونان جوانمردی، مروت، ایثار، استقامت و فداکاری را عرضه می‌کند، به قول و قرارها سخت پای‌بند است، ضعیفان و عاجزان را در پناه می‌گیرد و مورد حمایت قرار می‌دهد. به هنگام جنگ و مبارزه دلیر و اندیشمند و بی‌باک است و به وقت صلح رئوف و خطاپوش و بلندنظر. در نهایت رفتار او به گونه‌ای است که دوست و دشمن و خویش و بیگانه آرزو می‌کنند که جز او سایهٔ دیگری بر سرشان نباشد.

در فصل‌های شش‌گانه این کتاب از زندگی کوروش و گسترش قلمرو امپراتوری هخامنشی در زمان او به اختصار سخن به میان می‌آید. در فصل اول از مآدها و ارتباط آنها با هخامنشیان و در فصل دوم از خاندان هخامنشی و آغاز پادشاهی کوروش یاد شده است. فصل سوم به پادشاهی کوروش و فتوحات او اختصاص دارد. در فصل چهارم از خصال کوروش و ممیزات پادشاهی او سخن در میان است و در فصل پنجم از داستان ذوالقرنین بحث شده است. فصل ششم به نحوهٔ مرگ کوروش و مسایل جانبی اختصاص دارد.

پیشکش "راد" به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اول

پیشکش "راد" به تبرستان
www.tabarestan.info

مادها و ارتباط آنها با هخامنشیان

۱. **ریشه‌های تاریخی** با وجود تحقیقات عالمانه و ارزشمندی که طی یکصد و پنجاه سال اخیر صورت گرفته است و با خواندن خطوط و دیگر آثار به جامانده از عصر هخامنشیان در مناطق پهناور امپراتوری آنان، نکات بسیاری درباره حضور دودمان مزبور در تاریخ روشن شده، هنوز زود است که در زمینه نحوه آمدن پارسیان به مناطقی که نام آنها را بر خود پذیرفته و تشکیل سلسله‌ای که بزرگ‌ترین تأثیرات را در تاریخ ایران و جهان باقی نهاده، از روی یقین سخن گفته شود، به خصوص که بخش عظیمی از اطلاعات موجود، همان‌هایی است که مورخان یونانی همانند هرودوت و کتزیاس و استرابون از خود باقی نهاده‌اند و از دیدگاه نظری تاریخ پارس‌نویسی «همگی ساده‌انگارانه، فاقد دقت نظر و فقیرند» (بریان، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۶۷).

مؤلفان یونانی و به تبع آنان، رومی، ترجیح داده‌اند که تاریخ دودمان هخامنشی را در ارتباط با سلسله ماد که با آنان هم‌ریشه و هم‌نژاد است، بنویسند و از افسانه‌های رایج در میان اقوام مختلف ایرانی درباره شیوه روی کار آمدن کوروش بزرگ و بسط و توسعه تشکیلات و سرزمین‌های

متصرفی وی سخن بگویند. این امر البته از حقیقت معقولی نیز حکایت می‌کند که هر دو قوم به هم پیوسته آریایی از گذشته‌های دور تا دست کم هزارهٔ دوم پیش از میلاد که در سرزمین‌های خاص خویش سکنی گزیده‌اند و مشخصات قبیله‌ای و حکومتی بالنسبه ویژه‌ای یافته‌اند، شرایط زیستی و اجتماعی و اخلاقی یکسان و مشترکی را تجربه کرده‌اند. گروه‌ها و اجتماعات پرجمعیت‌تر مادی که صفحات وسیعی را در غرب و شمال و مرکز ایران در تصرف خود داشته، به واسطهٔ مبارزه‌های ناگزیر طولانی با طوایف گوناگون کیمری، ماننایی، لولوبی، آشوری، بابلی و نیز سکایی بالضروره از دستاوردهای حکومتی برخوردار شده و همان‌گونه که در تواریخ آمده، پیش از برادر کوچک‌تر پارسی خویش به تشکیل دولتی نیرومند و عظیم نایل گشته‌است. گروه‌های جنوبی نیز که به نوبه خود مناطق پهناوری از خوزستان و فارس و کرمان و به‌طور کلی سواحل شمالی خلیج و دریای فارس را در اختیار داشته‌اند، چون دشمنان متعرض فعالی در پیش روی نمی‌دیدند، به مرور ایام بر بخش‌های خوش‌آب‌وهوا و قابل زندگانی کوهستانی و جلگه‌ای تسلط یافتند و در ضمن تحکیم پایه‌های فکری و عقیدتی، بر استواری بنیادهای سیاسی و دیوانی و نظامی خویش کوشیدند.

این که مورخان یونانی، به‌نحوی از جابه‌جایی قدرت و دست‌به‌دست‌گشتن حکومت از مادها به پارسیان سخن می‌گویند که گویی اینان یکباره از هیچ چیز به همه چیز رسیده‌اند و بلافاصله تشکیلاتی چنان منسجم، نیرومند و استوار را به‌وجود آورده‌اند، بی‌شک کنایه از نزدیکی مسلم قومی و نژادی و آدابی و خلقی هر دو طایفه آریایی دارد، ولی بی‌گمان ریشه‌های قوی سازمانی و حکومتی مردمی‌ای را نادیده می‌گیرد که در اندک‌مدت توان و قابلیت سیاسی بی‌مانندی را در

عرصه جهانداری بر ملا ساختند.

تجربه‌های طولانی و مکرر حیات گروه‌ها و دسته‌های زورمندی که در تاریخ ایران و جهان بر روی کار آمده‌اند و در کاربرد قدرت، شیوه‌هایی بس ناشیانه و خدعه‌آمیز و مفصله‌جو و بی‌سیرانجام از خود نشان داده‌اند، باید بر این امر دلیل روشنی باشد که آن همه متانت و بلندنظری و سعه‌صدر و کاردانی که در اعمال و کردار فاتح نامداری چون کوروش دیده می‌شود، ناگزیر ریشه در پختگی‌ها و بلوغ فکری و سیاسی و اخلاقی جامعه‌ای داشت که این مرد بزرگ، نماینده ممتاز و سربلند آن بود. در این که کشوری که کوروش از آن برخاست، بعدها در هماره تاریخ، سرزمین مهر و دوستی و ایمان نام گرفت؛ و آن‌گونه به عالمیان معرفی شد که همواره سرفراز و بی‌نیاز و آبادان است؛ و زنان و مردانی نیرومند و پاکدل و صمیمی دارد، کنایه از میراثی است که به آن انسان تیزهوش و الامقام تاریخی، سپرده شده بود و او، بی‌گمان، با بهره‌مندی از همه خصایل ممتاز همه ایرانیان ساکن در فلات، به صورت الگویی برتر، خصوصیات و تربیت ملی خود را به نمایش گذارد.

صرف‌نظر از یونانیان که به صورت‌های مختلف، و دست‌کم در سه



۲. مهر کوروش کبیر

روایت متفاوت، نحوه روی کارآمدن کوروش و برکشیده شدن او را وصف کرده‌اند، اطلاعاتی که از منابع ایرانی و از جمله مهر استوانه‌ای معروف یافت شده در بابل (۵۳۹ ق.م) در دست است و نیز مهری که به نام کوراش پادشاه انشان (۶۱۰ - ۵۸۵ ق.م) شناخته شده و به احتمال زیاد نیای کلان او را در خلال تصویری نشان می‌دهد و هم چنین کتیبه‌های بابلی و ایلامی موجود، که به هر نحو روابط آنها را با پارسیان در قرن‌های هفتم و ششم پیش از میلاد، نام می‌برد، باید از نو مورد تجزیه و تحلیل دقیق‌تری قرار گیرند تا هم بتوان آنچه را که بر اساس کتیبه بیستون درباره اسلاف شاهان هخامنشی بیان شده، توجیه کرد و هم به‌طور دقیق‌تری از کیفیت ارتقای کوروش از سطح یک حاکم قبیله‌ای و احیاناً دست‌نشانده مادها، به مرتبه پادشاهی بزرگ و بلندآوازه سخن گفت.

مسئله‌ای از حدسیات کهنه و نو، که به اعتبار قدمت پاره‌ای روایات ایرانی و انیرانی بر سر زبان‌ها بوده برای ترسیم تصویری اسطوره‌ای از مردی است که به نص صریح تاریخ، مراحل اعتلا را به سرعت پیموده و چنان از اسلاف و اخلاف نام‌آور خود پیشی گرفته است که هیچ‌کس در اهمیت مقام و حتی قداست شخصیت وی تردیدی پیدا نکرده است.

رایج‌ترین افسانه‌هایی که درباره تولد کوروش بر سر زبان‌هاست، همان است که او فرزند ماندانا دختر آژیدهاک یا ایختویگو پادشاه ماد بود و از سوی پدر نیز نسب به کمبوجیه پادشاه پارس و انزان می‌برد. پیش از این که به این افسانه عام پردازیم، که سابقه‌ای کهن در مشرق‌زمین دارد، و دست‌کم برای چندین تن از اشخاص نامدار قبل و بعد از کوروش مورد استفاده قرار گرفته، بهتر است که ابتدا درباره نام او و معنایی که در زبان

فارسی از آن برمی‌خیزد سخن بگوییم.

پیرنیا می‌نویسد که در کتیبه‌های کوروش و سایر شاهان هخامنشی، کورو یا کوروش آمده است که در صیغهٔ مضاف‌الیه کورائوش تلفظ می‌شود. در نسخهٔ ایلامی کتیبه‌ها کوراش است و در لوحه‌های نیونید پادشاه معاصر وی در بابل، کورش خطاب شده. هم‌چنین است در متون توراتی که این شاه بزرگ را کوروش و کورش خوانده‌اند. در یونانی البته کوروش و کوروس ذکر شده که با تصحیف بعدی رومیان سیروس گشته است (پیرنیا، ۱۳۴۱، ج ۲، ص ۲۳۲). این نام هم‌اکنون در زبان‌های اروپایی جاری به صورت سائرس یا سیروس، تلفظ می‌شود.

در باب معنی این نام هارولد لمب معتقد است که کلمهٔ کوروش «در زبان قدیم شوشی به معانی چوپان آمده، چنان‌که در کتاب عهد عتیق کتاب اشعیا باب ۴۴ خدا آن پادشاه را شبان خود خواند ولی به عقیدهٔ دانشمندان دیگر نظیر یوستی آلمانی [این نام] از ریشهٔ ایرانی است و به معنی خور یا خورشید است» (لمب، ۱۳۴۰، ص ۷).

معلوم است که اطلاق نام چوپان، در حقیقت کنایه از منزلتی است که خداوند برای کوروش قایل بوده و مقام او را در هدایت قوم یهود و نجات ایشان از بندگی و بردگی، چنان‌که بیاید، به عنوان شبان خود ذکر کرده است، این که بنا بر داستان‌های موجود، کوروش ابتدای عمر و جوانی خود را در خانوادهٔ شبانی گذرانیده و تا مرزی از رشد و احیاناً وصول به بلوغ (سیزده‌سالگی) را نیز به تبع ایام، در همان حرفه مانده است، بی‌شبهه در افادهٔ معنای مزبور تأثیر گذاشته است.

این که بسیاری از پژوهشگران غربی، سابقهٔ تاریخی حضور عناصر مادی و پارسی را در سرزمین‌هایی که به نام حکومت‌هایشان معرفی

شده است به اواخر هزارهٔ دوم و یا اوایل هزارهٔ اول پیش از میلاد رسانده‌اند تا یک اندازه، به واسطهٔ قلّت کاوش‌های باستان‌شناسی و ضعف منابع مطمئنی است که در دست است زحمات باستان‌شناسان ایرانی در خلال سال‌های اخیر نشان داده‌است که مناطقی وسیعی از ایران به وسیلهٔ سکنهٔ آریایی آن، تصرف شده و تا این جا دست کم از ۱۵۰۰ پیش از میلاد آثار دست‌ساخته‌های پیشرفته و فرهنگ زنده و مرفعی آنان را به خود دیده است. در تپهٔ اوزبکی هشتگرد، که فاصلهٔ کمی تا ری باستانی دارد و مرز جغرافیایی مادها از برادران پارتی آنان را می‌ساخته، همین حدود قدمت مشهود است^(۱) و این تقریبات شاید مبین حضور برادران پارسی آنان نیز در سرزمین‌های مسکونیشان باشد. به اضافه که بعدها نیز تاریخ ایران این نکته را مدلل داشت که ایرانی بودن به جمیع خصوصیات و امتیازات مردمی تعلق می‌گیرد که از هر جا و از هر موقع که به این سرزمین پای گذاشته‌اند، ادغامی دلپسند و مطلوب با یکدیگر پیدا کرده‌اند و جهات مشترک و قابل‌ماندن خویش را در ادخال‌های مستمر تاریخی، از تمدن سیلک کاشان تا شهداد کرمان و شهرسوخته سیستان تا چشمه‌علی دامغان و ایلام کهن و ماننایی و غیره باقی گذاشته‌اند.

غرض این است که امتیازات اخلاقی کوروش بزرگ، موهبتی نیست که بر حسب استثنا به شخص شاخصی تعلق گرفته باشد، بلکه بیش از هر چیز حکایت از فرهنگ ریشه‌دار و ژرف و رشدیافته‌ای دارد که یقیناً در ادوار پیش از زندگی این مرد نامدار شکل گرفته و با گذشت ایام صیقل پذیرفته، تا این که در وجود چنان انسان بلندپایه‌ای که فخر همهٔ آفاق و روزگاران است، تجسم کامل پیدا کرده است.

۲. ارتباط مادها با پارس‌ها در ارتباط میان دو فرهنگ آریایی ماد و

پارس، سخن بسیار گفته شده است و قصهٔ مربوط به پیوند کمبوجیه با ماندانا دختر آژیدهاک یا ایختویگو (ایشتویگو)، البته از همه مشهورتر مانده است. این داستان بدان گونه که در ادب و تاریخ ایران پایدار مانده، دست کم برای سه شهریار دیگر که با فاصله‌ای هفتصد و هشتصد ساله با بنیادگذار شاهنشاهی هخامنشی می‌زیستند، تکرار شده است، نخست دربارهٔ اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱ م) که در کارنامه منسوب به وی چنین می‌خوانیم:

«اردوان سردار بود. پاپک مرزبان و شهریار پارس بود و گماردهٔ اردوان بود و ساسان شبان پاپک بود. پاپک شبی به خواب دید چونان که خورشید از سر ساسان بتافت و همهٔ جهان روشنی بگرفت. دیگر شب ایدون دید چونان که ساسان به پیلی آراستهٔ سپید نشسته است و هر که اندر کشور پیرامون ساسان اندر، نماز بهش برند و ستایش و آفرین همی‌کنند. دیگر شب همان گونه ایدون دید، چونان که آذر فرنیغ و گشنسب و بُرزین مهر به خانهٔ ساسان همی‌وخشند و روشنی به همهٔ کیهان همی‌دهند. خوابگزاران گفتند که: آن کُنه این خواب بهش دیدی او یا از فرزندان آن مرد کسی به پادشاهی کیهان رسد. پاپک ساسان به پیش خواست و پرسید که: تو از کدام تخمه و دوده‌ای؟ ساسان گفت که از تخمهٔ دارای دارایان است. پاپک دخت خویش به زنی به ساسان داد و اردشیر ازش زاد. پاپک اردشیر به فرزندی پذیرفت و گرمی داشت و پرورید» (۱۳۵۴، ص ۹۳).

فردوسی نیز این حکایت را با کمی اختلاف نقل کرده است:

چنان دید روشن روانش بخواب	شبی خفته بد بابک رودیاب
گرفته یکی تیغ هندی به دست	که ساسان به پیل ژیان برنشست
برو آفرین کرد و بردش نماز	بر آن کس که آمد بر او فراز

تا آن جا که پس از خبرگرفتن از حال وی، سرانجام می‌شنود که:

به بابک چنین گفت از آن پس شبان
 که من پورساسانم ای پهلوان
 نبیره جهاندار شاه اردشیر
 که بهمنش خواندی همی یادگیر
 سرافراز پوریل اسفندیار
 ز گشتاسب اندر جهان یادگار
 (شاهنامه، ۱۳۳۵، ج ۱، ص ۱۶۸۸-۱۶۸۹)

بار دیگر که این داستان، تکرار می‌شود در تولد شاپور پسر اردشیر است که بر اساس کارنامه، اردشیر دخت اردوان را به زنی کرد. برادران دختر زهری به نزد وی فرستادند که به اردشیر بخوراند تا بمیرد. دختر اردوان زهر را با پسته آمیخت و به دست اردشیر داد که: «آذر فرنبغ ورجاوند چون خروس سرخ اندر پرید به جام زد و آن از دست اردشیر به زمین افتاد و گربه و سگی آن خورش بخوردند و بمردند» (کارنامه اردشیر بابکان، همان، ص ۵۱-۱۱۱). خلاصه این که زن آبستن بود و موبدان موبد که به کشتن زن مأمور شده بود، او را نکشت، در همان روز البته شرم خود را برید و در صندوقی مهر و موم به نزد اردشیر فرستاد تا بعدها در فرصتی که سزاوار افتد، فرزند را به پدر پیر و ناامیدش معرفی کند و آن‌گاه در زمان درست، شاپور را به پدر وی معرفی کرد و گفت:

سپردی به من دختر اردوان
 که تا بازجویی تنش بی‌روان
 نکشتم که فرزند بُد در نهان
 بترسیدم از کردگار جهان
 بخرستم به فرمانت آزرم خویش
 بریدم هم اندر زمان شرم خویش
 (شاهنامه، همان، ص ۱۷۲۵)

و نکته جالب این‌که چنین داستانی، در همان ابتدای عصر ساسانی برای سوم بار تکرار می‌شود و آن هنگام دیگر نوبت دختر مهرک نوشزادان است که باید با بهره‌گیری از ترفندهای چرخ نیلوفری به همسری شاپور پسر اردشیر درآید و دودمان ساسانی به تعبیر کیدهندی با وصلت جدید

تداوم یابد. چرا که: «این خدایی به دو تخمه، یکی از تو (اردشیر) و یکی از دوده مهرک انوشک‌زاتان [استوار شود] وگرنه فرمانروایی کردن نشاید» (کارنامه، همان، ص ۱۱۱-۱۳۵).

بدیهی است که همه راویان افسانه‌های مزبور، به این نکته وقوف داشته‌اند که افسانه همیشه آبدار است و از خشکی تاریخ کهنه وقایع باورکردنی می‌پردازد، دوری می‌گزیند و در همان حال، به زبانی بیان می‌شود که به فهم مردم نزدیک‌تر است و آن‌هم در جامعه‌ای که سنت نگارش در آن، طولانی نیست و برعکس، تاریخ شفاهی مقام مهمی در اذهان توده‌ها دارد، تا چه پایه کارساز است.

بر این مبنی، روایت زندگی مرد بزرگ تاریخ ایران و پایه‌گذار عظمت راستین ملت، شکل می‌گیرد و واقعیت ادغام دو قدرت نیرومند و عمده سیاسی - نظامی آن روز کشور در یک قالب فعال و سرزنده و پویا پدید می‌آید.



۳۰: نمايي از کاخ بار کوروش در پاسارگاد

فصل دوم

پیشکش "راد" به تبرستان
www.tbarestan.info

خاندان هخامنشی و آغاز زندگی کوروش

۱. نیاکان کوروش

خاندان هخامنشی با این که در ذکر همه اسلاف صاحب اعتبار کوروش، در نزد محققان مختلف اتحاد نظر وجود ندارد و کسانی نیز به تعدد فرمانروایان پیشین و البته محلی و منطقه‌ای بودن برخی از آنان تأکید ورزیده‌اند، ولی شکل قابل قبول این است که پس از هخامنش جد خاندان، شاهان ذیل دارای نام و نشان بوده‌اند:

(۱) چیش‌پش

(۲) کمبوجیه

(۳) کوروش

(۴) چیش‌پش

(۵) کوروش

(۶) کمبوجیه

(۷) کوروش سوم (بزرگ)

به تعبیر هرودوت قبایل پارسی در زمان استقرار در منطقه‌ای که نام آنها را بر خود پذیرفته و از کرمان تا خوزستان امتداد داشته است، ده

طایفه بوده‌اند که عبارت‌اند از: پاسارگادی‌ها، مرفی‌ها، ماسپیان‌ها، پانتالی‌ها، دروزی‌ها و گرم‌های شهرنشین، و هم‌چنین ساگارتی‌ها، مردها، درویک‌ها، ودائین‌های شبانکاره. این‌که چنین ترکیبی در همه ادوار عمر سلسله مزبور حفظ شده باشد محل تردید است ولی بی‌شبهه کوروش از دودمان پاسارگادی‌های شهرنشین بوده و در زمره نجیب‌ترین و برجسته‌ترین اقوام پارسی به شمار می‌رفته است.

تعلقی که شاهان هخامنشی به محیط و مسکن مألوف خویش نشان می‌دادند و در همان محدود کتیبه‌ها و آثاری که به طور مستقیم از آنان باقی مانده، آشکار است، کنایه از شناختی دیرپا و سازگار با کل منطقه وسیع پارس کهن دارد و از احساسات درونی شده قرن‌های طولانی اقامت آنان سخن می‌گوید. در همان حال، پیوستگی‌های تثبیت شده و هویت یافته تاریخی آنها با دیگر اقوام ایرانی جا گرفته در سرتاسر فلات ایران هم مأخوذ از پشتوانه‌های زبانی، فرهنگی، عقیدتی، اخلاقی و قومی مردمی است که اگر نه پیش‌تر دست‌کم در خلال نزدیک به دو سده ونیم فرمانروایی بی‌چون‌وچرای سلسله مزبور، یک جهتی و همداستانی و وحدت آریایی خود را کسب کرده بودند.

به عبارت دیگر، کوروش بزرگ و سلسله‌ای که او جهانی شدنش را بنیاد نهاد حافظ منافع همه ایرانیان مستقر در نجد پهناور ایران و مبشر و مبین مجموعه آداب و اصول انسانی بی‌ظنری بود که به مرور ایام در وجود فرد فرد ایرانیان نهان و نهادینه شده بود و تنها در انتظار ناجی نیرومند و مظهر کامل عیاری می‌نمود که اراده و عزم ملی ایرانیان را برای قبول مسئولیت جهاننداری و ارائه تصویری کامل از خصوصیات ایرانی نشان دهد.

تاریخ جانشینی کوروش را حدود سال ۵۵۷ ق.م رقم زده‌اند و اگر جابه‌جایی قدرت مادها با نواده آژیدهاک را در همان محدوده سال ۵۵۰ ق.م بدانیم، یک نکته محرز است که کوروش پیش از دست‌زدن به چنان اقدام

بزرگی که با سه جنگ و خونریزی عمده همراه بوده، به مدت دست‌کم هفت سال، تجربه اداره سرزمین‌های پارس و انزان (انشان) را داشته است. کمبود منابع تحقیق مانع از آن نیست که بگوییم بدون شک توسعه متصرفات ایران در زمان کمبوجیه دوم و بعد هم دوران طلایی سازماندهی امپراتوری در عصر داریوش بزرگ، مدیون پایه‌های مستحکمی است که بنیادگذار سلسله پی‌افکنده است، به تعبیر هرودوت، ایرانیان آن اندازه به مقام والای انسانی او نازش داشته‌اند که: «هیچ فرد پارسی تا امروز خود را در حد آن ندیده است که با کوروش برابر شود» (ک. سوم، ۱۶۰) (بریان، همان، ص ۱۶۹).

۲. آغاز پادشاهی کوروش نخستین کاری که کوروش پس از پیروزی بر پادشاهی ماد انجام داد، انتخاب شهر بزرگ و باسابقه همدان به عنوان پایتخت دولت روبه‌توسعه خود بود. درست است که او و اخلاف او، در تمامی دوران حکمرانی خود از پایتخت‌های دیگری نظیر شوش و ری و پارسه استفاده کردند و فرضاً ایام بهار را در ری و تابستان را در همدان می‌گذرانیدند و پاییز و زمستان را هم به تناوب در پارسه و شوش به‌سرمی‌آوردند ولی اهمیت همدان به عنوان خاستگاه نخستین دولت مقتدر آریایی در شرق و آن هم با قدمتی چندصدساله بر کسی پوشیده نبود؛ و دودمان سلطنتی هخامنشی هم که خود را وامدار و وارث برحق برادران مادی خویش می‌دانست، جداً این پیوستگی‌ها را محفوظ می‌داشت. به تعبیر دیگر با حفظ عمال مادی در مشاغل خود، تبدیل قدرت چنان مخفیانه و زیرکانه و شاید هم بتوان گفت طبیعی و منطقی انجام گرفت که در نظر ملل غربی، حکومت پارسی همان حکومت مادی جلوه می‌کرد و هرودوت و مورخان دیگر، تا روزگار خود، که ۱۵۰ سال

با آغاز کار کوروش فاصله داشت، جنگ‌های پارسیان با یونانیان را جنگ‌های مادی می‌نامیدند.

البته نظیر این تحولات در حوزه‌های مدنی و دیگری نیز که متعاقباً تحت تسلط پارسی‌ها درمی‌آمدند صورت گرفت. چنان‌که بابل، سارد، مصر و غیره نیز حکومت جهانی ایرانیان را به رغبت پذیرا شدند و بنا حضور مستمر و مثبت خود در بنای امپراتوری، آن‌را، پل ارتباطی و میانی تمدن‌های شرق و غرب عالم کردند.



۴. طرح مجسمه انسان بالدار (سر رابرت کرپرتز)

فصل سوم

پیشکش "راد" به تبرستان
tabarestan.info

پادشاهی کوروش و فتوحات او

۱. تسخیر لیدی بی گمان ظهور قدرت جوان هخامنشی به رهبری مرد باکفایتی چون کوروش، دلوپسی‌های بسیاری در کشورهای همسایه ایران می‌آفرید. جملگی پی‌بردند که دولت جوان هخامنشی با سرعت عمل و توانی که از خود نشان داده، به صورتی ناگزیر در صدد بسط متصرفات خویش است. بر همگان روشن بود که جنگ یک علامت استثنایی از شیوه‌های کارایی دولت‌هاست، حتی اگر این کارایی را از نظر دامنه بسیج نیروهای مولده انسانی، مادی، نظامی، فنی و... که ضرورت آن را تحمیل کند، قضاوت کنیم. حکومت و تشکیلاتی که دست به این کار می‌زند، باید در مرتبه بالایی از استحکام سازمان‌های داخلی و انسجام ملی و قوت اراده رهبران خود باشد.

تصرف لیدی از این بابت مهم است که در متون یونانی معاصر واقعه و بعدتر به تفصیل از آن یاد شده است. هرودوت می‌گوید که کوروش پس از تصرف ماد، سازمان حکومتی و اداری خود را در شوش مستقر کرد و در اندیشه بنای شهری برآمد که بعدها، تخت جمشید نام گرفت. کرزوس آخرین پادشاه لیدی و متمول‌ترین پادشاه جهان در پایتخت

ثروتمند خود سارد سلطنت می‌کرد و تحولات وقایع ماد را به دقت زیر نظر داشت. مردی که به آن سرعت بر قلمرو وسیع مادهای تسلط پیدا کرده بود، به دو دلیل، وی را اندیشناک می‌ساخت. از یک سو قرابتی که خود او با خاندان ماد داشت و از دیگر سو ترس و وحشتی که وسعت یابی امپراتوری پارسی به وجود می‌آورد، او را سخت مضطرب می‌کرد. شکست پادشاه ماد برای او ناگوار بود، چرا که آژیدهاک (ایختوویگو) پادشاه آن کشور، با یکی از شاهزاده‌خانم‌های دربار لیدی ازدواج کرده بود؛ و بدین‌گونه ارتباطی که میان دو دولت معتبر به وجود آمده و با وصلت، استحکام پذیرفته بود، از میان می‌رفت و آن هنگام که رقیب آریایی او، کوروش، بر چنان قلمرو پهناوری تسلط می‌یافت و تمایلات جاه‌طلبانه اقوام تازه به دوران رسیده پارسی را به مرحله عمل نزدیک می‌کرد، طبعاً کرزوس حق داشت که دچار ترس و نگرانی شود (تواریخ، باب ۷۲، ص ۵۸).

واقعیت این است که این فقط کرزوس نبود که پس از انضمام ماد به پارس و بزرگ شدن یک قدرت نوپای توانمند و پویا دچار دلواپسی شده بود، بلکه سه دولت نامی آن زمان یعنی لیدی، بابل و مصر، به توهم مشترکی رسیده بودند. با این که درک شرایط آن روز جوامعی که بعدها، نام خاور نزدیک و میانه را بر خود گرفتند، چندان آسان نیست. ولی می‌توان این حقیقت را پذیرفت که دولت‌های مقتدر عصر، خبرچینانی در سرزمین‌های یکدیگر داشتند که از کم و کیف حوادث عمده‌ای که می‌گذشت، به وسیله آنان آگاه می‌شدند. شاید هم سرعت عملیاتی که به فتح ماد انجامیده بود و یا نحوه فرماندهی و لشکرآرایی کوروش و آوازه فرماندهی او، به حدی گسترش یافته بود که دول قدرتمند همسایه نگرانی‌های خود را ظاهر ساختند و درصدد ایجاد

وحدتی نظامی - سیاسی برآمدند. تا آن جا که معلوم است سران سه کشور بلادرنگ با یکدیگر وارد گفت و گو شدند و توانستند که به توافق‌هایی برای جلوگیری از توسعه دولت جدید ایران دست یابند.

کرزوس به شخصه پادشاهی قدرتمند می نمود و ثروت انبوهی در خزائن سارد انباشته بود. رونق پایتخت وی به مرتبه‌ای رسیده بود که آن را سارد طلایی می خواندند و اشیای نفیس و گوهرهای گرانبهای گردآمده، چشم حکما و خردمندان بزرگ یونانی معاصر همانند سولون^۱ و بیاس^۲ را که از حکمای مشهور هفت گانه بودند، خیره ساخته بود. ارتباطات نزدیکی هم که به واسطه موقعیت جغرافیایی مطلوب با دولت - شهرهای یونانی و مستعمره نشینان آسیای صغیر پیدا کرده بود، به طور روزافزونی بر ثروت و شکوه آن تأثیری گذاشت، به گونه‌ای که در شمار نخستین دولت‌های جهان باستان بود که به ضرب سکه مبادرت ورزید (بختورتاش، ۱۳۵۰، ص ۲۲).

از سویی هم بهبود وضع ساکنان سواحل خرد آسیا و بالارفتن سطح زندگی آنان موجب شده بود که یونانیان ساکن شبه جزیره اصلی، برای کسب درآمد بیشتر به این منطقه کوچ کنند و بدین گونه ترکیب جمعیت ساکن در خطه مزبور به مرور زمان به سود اقوام یونانی در حال تغییر بود و این امر خود نوعی حق حاکمیت بلامنازع بر تمامی آسیای صغیر برای آنان به وجود آورده بود.

بدیهی است سرزمینی که مدت‌ها از تعرض دشمنان برکنار بود و تلاش دولت ماد را نیز برای سلطه بر خود، به نحوی غیرمنتظره ناکام ساخته بود، اینک با روی کار آمدن دولت قدرتمند هخامنشی و سیاست

توسعه ارضی آن به شدت در معرض تهدید قرار می‌گرفت و نه تنها دولت لیدی و ایونی‌های دیگر، یعنی ساکنان یونانی آسیای صغیر دچار اضطراب و نگرانی شدند که بل، دولت - شهرهای مستقر در سرزمین اصلی یونان نیز خطر را نزدیک می‌دیدند و تمامی توان خود را در کفه مشترک دفاع با دولت سارد نهادند.

این که کوروش ناگزیر از توسعه متصرفات ارضی خود و اجرای حکم تاریخ برای نشان دادن اراده مصلحت‌جوی و خیراندیش ملتی سلحشور و نیک‌خواه و تمدن‌آفرین بود، مسئله‌ای بدیهی می‌نمود. دولت نوپای هخامنشی به صراحت متوجه شده بود که نه مانند سرزمین فراعنه از اقتصاد کشاورزی نیرومند و پرباری برخوردار است و نه هم‌چنان لیدی و بابل و دیگر دولت - شهرهای یونانی از اقتصاد تجاری و پولی قابل‌اعتنایی بهره می‌برد، پس، ناگزیر برای اداره امور امپراتوری پهناور و روبه‌توسعه و حفظ موقعیت به دست آمده در برابر سایر قدرت‌های دنیای کهن باید درصدد یافتن منابع دیگر برآید. بدین ملاحظه، مشارکت در دارایی و مکتب همسایگان ثروتمند، از اولویت ویژه‌ای برخوردار بود.

چنین است که می‌بینیم کوروش بزرگ، از همان آغاز کار، به صورتی کاملاً طبیعی و غیرقابل‌اجتناب، به سوی سیاست توسعه ارضی کشیده شد تا از طریق کسب خراج و اخذ درآمدهای جدید بتواند نیروهای به‌غلیان‌آمده داخل کشور را آرام نگاه دارد و از سوی دیگر، با غلبه بر حریفان قدرتمند منطقه، از تطاول و تجاوز مسلم بعدی آنان پیش‌گیری کند. تاریخ هم نشان داده بود که تا آن روزگار، و حتی هزاره‌های بعد، دول جهان‌ناگزیر بودند که یا در چهره غالب ظاهر شوند یا مغلوب بمانند و تابع قدرت‌های برتر گردند.

درک نگرانی‌های یونانیان آسیای صغیر و شبه‌جزیره آسان بود. چون آنها نمی‌خواستند به سادگی کانون‌های ثروتی را که در طی سال‌های طولانی به دست آورده بودند و برای رونق هرچه‌بیشتر چنان مراکز تلاش می‌کردند، از دست بدهند. آنها حضور ایرانیان را در آسیای صغیر، برای آینده شبه‌جزیره یونان، خطری محتمل می‌شمردند و تاریخ‌تیز نشان داد که در این زمینه پُر بی‌حق نیستند. به همین صورت است که می‌بینیم در ماجرای لشکرکشی پادشاه ایران به لیدی نیز نظری خشماگین دارند و اساساً جز در مواردی معدود، جانب حق را در بیان مطالب، نگاه نمی‌دارند.

لیدی برای دورنگاه‌داشتن حریف تازه‌کار ولی نیرومند، اتحاد با دول بابل و مصر را یک پیروزی می‌دانست، هرچند که رقابت‌های اقتصادی کهن، در میان مللی که هرکدام به یک نحو در سرنوشت منطقه دخیل بودند، نیز در میان بود و هرگاه لازم می‌دیدند آتش جنگ و دشمنی را در میانشان شعله‌ور می‌ساخت. کرزوس البته در صدد جلب همراهی شهرها و مستعمرات یونانی آسیای صغیر نیز بود و به همین دلیل، ابتدا شهر می‌لت و آن‌گاه شهرهای دیگر را با خود متحد کرد تا در موقع لزوم بتواند از امداد آنها بهره بگیرد.

در آن روزگار، متداول بود که یونانیان برای جلب نظر خدایان متعددی که در فرهنگ دینی خویش داشتند، قربانی‌ها کنند و از کاهنان عمدهٔ معبد دلف هم که شهرتی بسیار در پیشگویی به دست آورده بودند، نتایج پیش‌آمدها را جویا شوند. آن‌گاه که اخبار نگاه به غرب کوروش در افواه افتاد، کرزوس اندیشه کرد که آیا باید منتظر بماند تا پادشاه ایران به کشور او روی آورد و در مقام دفاع از خود برآید و یا این که بهتر است پیش‌دستی کند و به تعرض پردازد. پس، مردی را به معبد مزبور فرستاد تا از غیب‌گوهای مشهور به

پی‌تی^۱ بپرسند که اگر کرزوس حمله کند، چه اتفاقی می‌افتد؟

جوابی که رسید، گنگ و دوپهلو بود، پی‌تی گفته بود که: «اگر پادشاه از رود هالیس (قزل ایرماق کنونی) بگذرد، دولت بزرگی منهدم خواهد شد» (پیرنیا، ۱۳۷۵، ص ۶۴ و ۶۵). شاه لیدی پنداشت که منظور از دولت بزرگ، ایران است. پس درصدد تجهیز قوا برآمد و با سران اسپارت که دولت - شهر جنگجوی یونانی بود، اتفاق نظر پیدا کرد. مصر نیز صیالی یگانگی سرداد و هرچند که در عمل نتوانست اقدام مهمی به نفع متحد خود کند ولی فی‌الجمله برای تقویت روحیه و بنیه معنوی متزلزل او مفید می‌افتاد.

در این بین البته بابل نیز قول مساعدت داد و دست‌کم این اطمینان را برای کرزوس به وجود آورد که با دشمن وی متحد نخواهد شد. بدین‌سان، شاه لیدی خود را در مقام تعرض یافت و پیش‌دستی در جنگ را غنیمت شمرد. سپاه او با شتاب توانستند بر پت ریوم که محل پایتخت قدیم هیتی‌ها بود تسلط یابند و در نبردی هم که متعاقباً با ارتش ایران داشتند ایستادگی جانانه‌ای نشان دهند.

اتکای کرزوس بر مردمی مرفه و سعادتمند، با جمعیتی که به مراتب بیشتر از نیروهای پارسیان بود، و امکانات جنگاوری شایسته، او را مغرور کرده بود. درست است که سرزمین تحت تسلط وی از نظر مساحت، به پای مستملکات کوروش نمی‌رسید، اما همان محدوده‌ای که از نظر جغرافیایی از حوضه رودخانه‌های هرموس و کاستیر تشکیل شده بود و به وسیله رودهای پرآب تموس و دندیم و مشوری و سی‌پیت، حاصلخیزی و نعمت‌افزایی سرزمین مردمی سلحشور و کاردان را تأمین می‌کرد، کافی بود که قومیت واحد مردمی سعادتمند و پرکار را تضمین

کند و بر اعتماد شاه و سران وی به تداوم خوشبختی‌ها صحه بگذارد. به تعبیر هرودوت، در آن هنگام در آسیا هیچ قومی به درجهٔ مردمان لیدی متهور و بی‌باک نبودند (تواریخ، همان، ص ۵۸).

همین امر دست‌به‌دست آسوده‌خیالی‌های دیگر کرزوس، کوروش را در موقعیتی قرار می‌داد که از حداکثر دانایی و بصیرت نظامی - سیاسی خویش استفاده کند. لذا به مجرد این که اخبار پراکنده ساختن نیروهای رقیب به وی رسید، درصدد برآمد که با دولت بابل به مذاکره پردازد و قرارداد صلحی با نبونید حاکم آن دیار ببندد.^(۲)

آرامش خاطری که نصیب کوروش شد، او را مصمم ساخت که با قشون زبده و ورزیده‌ای که تدارک دیده بود، به قصد تسخیر سارد حرکت کند. کرزوس که این بار تا حدودی غافلگیر شده بود، به عجله قشونی جمع کرد و در نزدیکی پایتخت به مصاف وی آمد. پادشاه لیدی، ابتدا سواره‌نظام نیرومند خود را که از شهرت بالایی برخوردار بود، به پیش صفوف دشمن فرستاد، لیکن کوروش با تدبیر عاقلانه‌ای، شترهای اردو را به مقابلهٔ آنها اعزام داشت. هیمنه‌ای که از دیدن آن هیون پدید آمده بود، اسبان اردوی کرزوس را وحشت‌زده کرد و از حرکات عجیب و غریب شترها، چنان سراسیمه شدند که سواران خود را برداشتند و به میان اردوی خودی دویدند.

جنگ سختی درگرفت، چه هر دو طرف می‌دانستند که با مسئله بقا و فنای حتمی خود مواجه‌اند. نبوغ فرماندهی و قابلیت‌های جنگی مردی که نقاط ضعف دشمن را به سرعت تشخیص می‌داد و با گزیده سواران بی‌باک و متهور، مستقیم به قلب آنها می‌تاخت، کار خود را کرد و سواران دلاور کرزوس را چنان درمانده ساخت که نظم اردوی او را درهم ریختند و با دادن تلفات زیاد از صحنه عقب نشستند.

فتحی بزرگ و نمایان نصیب بنیادگذار امپراتوری ایران گردید، کرزوس و نزدیکان او که در عرصه پای فشرده بودند، دستگیر و اسیر شدند و شهریار پارسی، نخست سارد را تسخیر کرد و پس از آن بر سراسر لیدی فرمانروایی یافت.

هرودوت می‌گوید که کوروش در ابتدای امر می‌خواست که به انتقام خشونت‌های بی‌جای کرزوس، او را در آتش بسوزاند ولی از سخنانی که شاه شکست خورده با خود زمزمه می‌کرد، متنبه شد و او را بخشید و در نزد خود عزیز داشت. جهت تنبّه را هم این دانسته است که وقتی هیزم‌ها را آتش زدند، کرزوس فریاد کرد: «آخ، سولون، سولون» و آن هنگام که کوروش را متعجب دید، گفت که وقتی سولون قانون‌گذار معروف یونانی به نزد وی آمد و از همه شکوه و تجمل دربار وی آگاهی یافت، از او پرسید که در روی زمین چه کسی را خوشبخت می‌شناسد و باور داشت که سولون نام کرزوس را بر زبان خواهد آورد. اما او در پاسخ گفت که هیچ‌کس تا نمرده است مظنه‌ای از سعادت کامل را تجربه نکرده و اینک معلوم شد که این مرد چه حرف صحیحی زده است!

این سخن موجب هوشیاری کوروش شد و دستور داد آتش را خاموش کنند. با این‌همه چون فرمان او اندکی دیر صادر شده بود. زبانه‌های آتش شراره می‌کشید و می‌رفت که جسم شاه نگون‌بخت را بسوزاند به ناچار در حال نومیدی، به آپولون خدای هنرها و روشنائی و اعجاز که فرزند زئوس خدای خدایان بود، متوسل شد. بی‌درنگ بارانی آمد و آتش را خاموش کرد.

در این که روایت هرودوت کذب محض است، تردیدی نیست. چون کوروش هیچ‌گاه با هیچ‌یک از فرمانروایان شکست‌خورده چنین رفتاری نکرده بود و از سوی دیگر، مردی چنان اخلاقی و منضبط و اصولی، اگر

هم تابع دیانت خاصی نبود، به فحوای عقاید عمومی ایرانیان، چهار عنصر آب، خاک، باد و آتش را مقدس می‌شمرد و از آلودن آنها احتراز داشت. مورخان یونانی و رومی هم که بعدها، همین مطالب را تکرار کرده‌اند، بی‌اشاره به مأخذ کهن خود، که هرودوت است، سخن رانده‌اند. از دیدگاه دیگری هم اگر به قصه نظر شود، معلوم است که کرزوس ایرانیان و خاصه پارسیان را تحقیر می‌کرده و احساسات ناخوشی نسبت به آنان داشته است. در نظر او، این قوم مردمان کوهستانی فقیری بودند که از فنون تجارت و مزایای آن بهره‌ای نداشتند و به‌نوبه خود، گروه‌های تاجر و پیشه‌ور و کاسب را بها نمی‌دادند. به این ملاحظه، اگر در رفتار او نسبت به کوروش، احترام کافی مرعی نبوده، شاید جایی برای تنبّه ظاهری و لفظی پیدا شده است^(۳) (پیرنیا، همان، ص ۶۵ و ۶۶).

باری، کوروش رفتاری نجیبانه و مؤدب با کرزوس در پیش‌گرفت و چنان‌که معروف است، مدتی طولانی او را محترم شمرد و در سلک مشاوران و نزدیکان خویش نشانید. عواید مالیاتی یک شهر لیدی را نیز به عنوان تیول به او داد تا مابقی زندگی خود را به گونه‌ای مناسب ادامه دهد (بریان، همان، ۱۱۲).

۲. تسخیر مستعمرات یونانی در آسیای صغیر

پس از تمکین کرزوس و تصرف سارد که در تاریخ ۱۵ نوامبر ۵۴۶ ق.م اتفاق افتاد، شهرت کوروش عالمگیر شد و فتح نمایان او با مهم‌ترین مظهر اقتدار یونانی در منطقه، چشم همه مدعیان اقتدار را ترسانید. تصرف پایتخت بدون خونریزی عمده، رأفت و انسانیت فاتحی بلندمرتبه و برجسته را برملا ساخت و در همان پگاه کشورستانی و بنیادگذاری امپراتوری ایران، به‌عنوان شیوه‌ای تازه از رویارویی با اعدا، در جهان آن روز شناخته شد. هرچند که

کوروش همین معامله را کمی پیش‌تر با برادران مادی و پدربزرگ خود نیز معمول داشته بود، ولی پر معلوم است که قرب خویشاوندی و حب قومی و نژادی، نقشی مؤثر در رفتار جهانگشای بزرگ داشته است. این بار که او با دشمنی تیزچنگ و مغرور و متکی به نفس و سپاه کارزیده و نیرومند و متحدانی قوی پنجه، درافتاده بود و پس از کوششی بی‌وقفه و مهارتی ممتاز در جنگ و فداکاری بی‌قیاس ارتش ایران، به چنان توفیق سریع و مهمی دست یافته بود، طبعاً فصلی جدید در مناسبات جهانی گشوده می‌شد که وقایع بعدی، تا پایان عمر این انسان بزرگ، نشان داد، از سیرت و تربیت قومی و ملی او بیشتر برخاسته است تا این که منعکس‌کننده رفتار مجرد یک فرد متعالی و فرهیخته قائم به ذات خود باشد.

یونانیان ساکن در آسیای صغیر که بیشتر به نام ایونیان معروفند، از سرعتی که در تسخیر لیدی به کاررفته بود، غافلگیر شدند و لابد به فکر دفاع از خویش افتادند، نظیر همین امر هم البته برای یونانیان سرزمین اصلی و جزایر دریای اژه اتفاق افتاده بود، چه با این که خطری آنی تهدیدشان نمی‌کرد و هنوز تا تسخیر کلیه سرزمین‌هایی که در شرق مدیترانه قرار داشت، راه درازی درپیش بود و به خصوص، باامعان‌نظر بر این مسئله که بدون داشتن نیروی دریایی کارآمد و قوی، امکان گذر از تنگه‌های هلسپونت و داردانل میسر نبود، ولی باز هم نگرانی خود را از قوت‌یابی ایرانیان و حضور آنها در آسیای صغیر، پنهان نمی‌کردند (پیرنیا، همان، ص ۶۶-۶۷).

بی‌شک، بعد از این، سروکار آنها با دولتی می‌بود که بسیار قوی‌تر از لیدی بود و از دیدگاه‌های کشورداری و سازمان‌بندی دیوانی تفاوت‌های بارزی با آن داشت. آنها این ترس را نیز تجربه کرده بودند که پیش از سقوط سارد، پادشاه ایران پیشنهاد داده بود که علیه لیدی با وی متحد شوند و آنان درخواست وی را نپذیرفته بودند.

می‌گویند که وقتی کار لیدی به پایان رسید، نمایندگانی نزد کوروش فرستادند و از وی خواستند تا قراردادهای موجود بین دولت لیدی و آنان را محترم شمارد. پادشاه ایران به سخنان آنان تمکین نکرد و در پاسخ، مثالی آورد که: یک بار نی‌زنی به ساحل دریا نزدیک شد و به خویشتن گفت که هر آینه شروع به نی زدن کنم ماهیان دریا به رقص درمی‌آیند ولی چندان که نشست و به نی‌زنی پرداخت، اثری از رقص ندید. پس آن‌گاه ناامید شد و توری برداشت و به دریا انداخت و ماهیان بی‌خیال را در دام انداخت. در این موقع، ماهیان در درون تور به جست‌وخیز مشغول شدند ولی نی‌زن به آنها خطاب کرد که: اینک کاری بیهوده می‌کنید، شما می‌بایست آن‌گاه که من به نی‌زنی پرداختم می‌رقصیدید! بدین‌گونه، کوروش می‌خواست به آنان بفهماند که هنگام پذیرش تقاضای آنان گذشته است.

آنها به حقیقت نیروی نظامی قابل‌اعتنایی نبودند که شهریار ایران بخواهد در محاسبه‌های جنگ و صلح به اندیشه آورد. شهر مهم و معتبری که وجود داشت و از دیگران بر حسب اعتبار سر بود، میلث بود که تقاضای مردم آن مورد پذیرش قرارگرفت و موافقت شد با همان شرایطی که با لیدی داشتند، زندگی کنند. پس از انجام این مهم تمامی شهرها و مراکز جمعیتی یونانی‌نشین آسیای صغیر و هم‌چنین جزایر مسکونی یونانیان همانند لسبوس و خیوس را هم تصرف کرد و مهر قاطع فرمانروایی خود را بر جبین آنها نهاد.

یونانی‌های دیگری نیز بودند که از باب ترسانیدن چشم‌های ارتش ایران و فرماندهان آن به مستقر اصلی خود و از جمله دولت - شهر اسپارت متوسل شدند، که مشهور به جنگجویی بود. اسپارتیان به نوبه خود سفیرانی به خدمت کوروش اعزام داشتند و سعی در ازعاب و تهدید وی کردند. جالب است که پادشاه ایران در پاسخ تندی‌ها و عتاب‌های سفیران گفت

که: من از مردمی که در میدان‌ها جمع می‌شوند تا به قید سوگند به یکدیگر دروغ بگویند هرگز بیمی نداشته‌ام، اگر زنده ماندم، چنان کنم که شما به جای سخن گفتن از ایونی‌ها (ساکنان مستعمرات یونانی در آسیای صغیر) از بدبختی‌های خودتان حرف بزنید. راد "به تهرستان" پیشین

در این موقع، معلوم بود که کوروش تصمیمات دیگری اخذ کرده‌است و با ملاحظه وضع امپراتوری و دشواری‌های دیگری که در شرق و غرب ایران داشت — چنان‌که بیاید — عزم خود را برای بازگشت به وطن جزم کرده‌است، ولی این تصمیم را هم البته گرفته بود که کار تسخیر کلیه نواحی آسیای صغیر را در سراسر کرانه‌های دریای سیاه به فرماندهان ارشد خویش واگذارد.

هنوز سالی از بازگشت پادشاه کامکار و دوران‌دیش نگذشته بود که سراسر خطهٔ پهناور خرد آسیا همانند فریگیه، کیلیکیه و لیکیه به تصرف ارتش پیروزمند درآمد و قاطعیت سرداران و فرماندهان ایرانی، همراه با دستورالعمل‌های محکم و منضبطی که از سوی کوروش صادر شده بود، ارادهٔ ایران برای تثبیت و تداوم قدرت برتر خویش را به اثبات رسانید.

روال کار بدین‌سان بود که برای هر یک از مناطق تحت فرمان، فرمانروای جداگانه‌ای انتخاب شود تا از اتصال دوباره مراکز قدرت پیشین جلوگیری به عمل آید و مجال تمرد و سرکشی به مدعیان متعدد داده نشود. کوروش از همان آغاز مسلم ساخته بود که در زندگی داخلی و شیوه‌های امرار معاش و نیز آزادی‌های برحق انسانی هیچ شهر و جمعیت و مردمی دخالت نخواهد کرد و همان که سیادت فرمانروایی ایران را به عنوان نظام‌بخش جدید منطقه به رسمیت بشناسند، برای وی کفایت خواهد کرد. برخی از یونانیان سرکش هم، که نمی‌خواستند به مقدرات جدید گردن‌بگذارند، مانند اهالی شهرهای فوسه و تئوس به نقاط دیگر مهاجرت



۵. تصویر یکی از سران سپاه هخامنشی در تخت جمشید

کردند و هیچ کس مانع جابه جایی آنان نشد. برخلاف احساسی که از روایت های هرودوت دست می دهد، کشورگشایی های ارتش ایران، چه آن مقدار که به وسیله خود کوروش انجام پذیرفت، و چه آن بخش که به وسیله مازار و هارپاگ مادی از سرداران ایران، تحقق یافت، به سرعت و به آسانی به دست نیامدند؛ فرماندهان نامی سپاه اعزامی، دست کم دو تا چهار سال برای استقرار تسلط خود بر آسیای خرد صرف وقت کردند (بریان، همان، ص ۱۱۷).

۳. عزیمت کوروش به ماوراءالنهر روایت ها حکایت از آن دارند که اقوام سرکش آریایی نژاد پارتی، هیرکانی، سکایی و باختری بعد از فتح همدان، نمایندگانی به خدمت کوروش فرستادند و اطاعت خود را به وی اظهار داشتند. آنان همه پیش ترها و دست کم از زمان هوخشتر فرمانبرداری از مادی ها را پذیرفته بودند و صلاح خود را نیز در نوعی وفاق نژادی می دیدند. بالطبع زمانی نیز که کوروش، پدربزرگ خود و دستگاه گسترده حاکمیت او را به انقیاد درآورد، تغییر عمده ای در شرایط زندگی هم نژادان آریایی خویش نداد، و این مطلب، البته درباره اقوام و گروه های مختلف دیگری که بعدها به قلمرو قدرت هخامنشیان پیوستند صادق است و سیاست های عمومی ایرانیان و خاصه پارسیان آن بود که ملل و اقوام گوناگون آزادی های انسانی خود را حفظ کنند و از سرکشی و طغیان اجتناب ورزند.

اما حضور ناگزیر کوروش در لیدی و آسیای صغیر، با وجود دشمنی های آشکار ایونی های منطقه و یونانی های شبه جزیره، اندک اندک شبهاتی را نیز در ذهن قدرتمندان عشایری ایران برمی انگیزخت که مگر مقاومت های گاه و بی گاه دولت - شهرهای مزبور، موجب تضعیف قدرت

هخامنشیان شده باشد و مفری برای استقلال طلبی گروه‌های سرکش خویشاوند از دولت نوپای جدید پدید آورد.

بازگشت سریع کوروش از لیدیه، و سپردن مسئولیت اتمام کار انقیاد ساکنان آسیای صغیر به سرداران باوفای ماد، نشان از آن داشت که فاتح بزرگ، به مشکلات سرزمین‌های وابسته به پادشاهی ماد، وقوف دارد و زمزمه‌های مخالف مردم باختر (بلخ) و سکایی و پارتی را شنیده بود. رسم کهنی نیز از دیرباز بر ایران حاکم بوده است که شهریار جدید، حتی اگر با صلح و آستی و از طریق جانشینی اسلاف، به قدرت رسد، باید خود به مناطق متعدد تحت فرمان، عزیمت کند و با سران و بزرگان هر قوم و طایفه، دست اتحاد و یگانگی و دوستی دهد.

مشکلات جهانگشای بزرگ البته بیش از اینها بود که فقط بخواهد به پرس‌وجوی برادرانه‌ای بسنده کند. فقدان منابع تاریخی معتبر دربارهٔ موقعیت مناطق مزبور، آن‌طور که باید به شناسایی حوادث ماقبل لشکرکشی کوروش کمک نکرده است و می‌توان گفت که سرزمین بلخ و باختر، به معنای وسیع کلمه از هندوکش تا سیر دریا وسعت داشته و مهم‌ترین مرکز ژئوپلیتیک منطقه بوده است. امر روشن دیگر هم این است که دولت‌هایی که تا آن زمان خراج‌گذار مادها بودند از جابه‌جایی سریع قدرت به وسیلهٔ هخامنشیان اندیشناک شدند و علیه نظم جدید که به واقع ادامه‌دهنده پر قدرت و توانمند همان رسم‌وراه‌های کهن مادی بود، به‌پاخاستند.

این که فرمانروای دلاور و دوراندیش به فوریت از آسیای خرد، عزم این مناطق را کرده، باید دلیل روشنی بر شدت وحدت وقایع باشد. دربارهٔ سال‌های آخر دوران کوروش هم می‌بینیم که بنا به برخی روایات — که بدان‌ها خواهیم پرداخت — بنیادگذار امپراتوری جهانی ایران، در همین سرزمین‌ها چشم از جهان بسته است. دست‌کم این نکته را می‌توان

پذیرفت که اقوام ناآرام سکایی، که مانند دیگر هم‌نژادان آریایی خود، به کثرت عددی دست یافته بودند و فشارهای اقوام زرد و سفید دیگر را هم بر نمی‌تافتند، نه تنها در دوران کوروش که در خلال قرن‌های میدید آینده نیز به تحرکات و نافرمانی‌های خود ادامه می‌دادند و آرامش حیات مدنی مردم منطقه و دولت‌های محلی را برهم می‌زدند.

نکته بسیار مهم این است که به مدلول کتیبه‌هایی که از داریوش بزرگ باقی‌مانده است، این مناطق در شمار مستملکات مسلم وی محسوب می‌شده است و تردیدی نباید داشت که کوروش در خلال لشکرکشی‌های مکرر خود توانسته است مناطق زرنگ، اریه (هرات)، خوارزم، باختر (بلخ)، سغد، گنداره (کابل)، گدروزی (قندهار)، کارامانی (کرمان)، سکائیه، تگوش و هرخواتیش (ارخواتیش) را مطیع فرمان خود کند.

اینها به‌طور عمده همان سرزمین‌هایی است که در اوستا به عنوان مناطق آریایی‌نشین و یا کشورهای آریایی از آنها یاد شده و در کنار دیگر بخش‌های ایران مانند رَغ (ری) و مرو و ... شانزده کشور خونیرث درخشان یا ایران شکوهمند کهن را به وجود می‌آورده است.

اگر قول اوستادانان و خاصه زرتشت‌شناسان مبنی بر حضور پیامبر آریایی را در حدود ۱۰۵۰ تا ۱۰۲۵ ق.م. معتبر بشماریم^(۱) و نقش پراهمیت سکنه این مناطق را در پیدایش سفال خاکستری که ممیزه تمدن‌های نجد ایران است در نظر آوریم، تا حدودی به این نتیجه می‌رسیم که سرزمین‌های یادشده، از دست کم هزاره سوم پیش از میلاد، در تصرف عنصر ایرانی بوده است و دستاوردهای هنری آنان چنان آوازه‌ای داشته که با مراکز بزرگ مدنی بین‌النهرین در رقابت بوده است (بریان، همان، ص ۱۱۹).

کوروش، تا آن‌جا که معلوم است، مدتی طولانی را در سرزمین‌های مورد اشاره گذراند. اگر قلمرو موجود افغانستان کنونی را در نظر بگیریم که

تا فلات پامیر و محدوده ترکستان شرقی (سین کیانگ کنونی) ادامه می‌یابد و از آن سوی مرزهای جدیدی که در صفحات پاکستان فعلی و دره‌های پنجاب و سند ممتد بود و شاید برای نخستین بار بعد از مهاجرت‌های اولیه برادران آریایی ایرانی و هندی، فرصت دیگری برای بازگشت و دیدارهای مجدد گروهی خلق می‌کرد^(۵)، این گونه ارتباطات، در عرصه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و جز آن، البته بعدها نیز به صورت گوناگون ادامه پیدا نمود و شاید تا ظهور غریبان در شرق و استفاده از کشتی‌ها و راه‌های دریایی برای ورود به هند، تنها گذرگاه ارتباطی مطمئن در میان ساکنان شبه‌قاره و آسیای غربی و مرکزی بود.

طول مدت این لشکرکشی‌ها را نمی‌دانیم ولی چون ظاهراً تا سال ۵۳۹ ق.م که واقعه مهم تسخیر بابل اتفاق افتاده حادثه بزرگ دیگری در جایی ثبت نشده است و محرز است که نیروی عظیم کارزار جهانگشای بزرگ نیز نه می‌توانست و نه می‌شد که راکد و بی‌کار بماند، لاجرم باید پذیرفت که قریب شش و هفت سال از عمر کوروش برای تمشیت امور مناطق شرقی و شمال شرقی و جنوب خاوری ایران صرف شده است.

در کنار اقدامات مهم انجام گرفته، بنای شهری به نام «کوروش» در کنار سیردریاست. در آتیه خواهیم دید که کوروش شهرهای متعددی را در جای‌جای امپراتوری پهناورش، به نام خویش عمارت کرده که آثار برخی از آنها تا مدت‌های مدید نیز باقی مانده است و به عبارت دیگر، کوروش برخلاف جهانگشایان غیرایرانی پیش از خود، به جای ویرانگری و نابودسازی مراکز مسکونی ملل تابع، به ایجاد تأسیسات شهری تازه کمک می‌کرده، رسمی که بعد از او نیز برای برخی از جهانگیران خلف ملک ماند. این شهر که «دورترین شهر کوروش» نامیده شده، متصور است که در محل اوراتپه حالیه بوده باشد چنان‌که در زندگی اسکندر مقدونی نیز می‌نویسند، که

بعدها در حین فتح و ظفرهای سریعی که به دست آورد و به عبارتی هم می خواست که پا جای پای بزرگان ایرانی نهد، تا به این منطقه اسب تاخت. تأمین امنیت مرزهای جدید، البته به تدبیرهای دقیقی وابسته بود که پادشاه ایران بی شبهه به جای می آورد. در همه جا ساخلوهای نظامی نیرومندی می گماشت که بتوانند سرحدات گسترده کشور را از تطاول عناصر متخالف چادر نشین حفظ کنند.

۴. تسخیر بابل در میان همه اقدامات جهانگشایانه کوروش، شاید هیچ کدام به اعتبار و منزلت فتح بابل در سال ۵۳۹ ق.م نبوده باشد و دلایل آن نیز از چندین جهت است:

(۱) نخست آن که بابل سرزمینی با قدمت کهن به شمار می آمد و تا زمانی که به حوزه تصرف ایرانیان درآید، قریب دوهزار سال حیات شهری را تجربه کرده بود. ادوار درخشان مدنی آن از عصر سومریان و اکدیان باستانی تا کلدانیان و آشوریان گویای تلاش های مداوم مردم و اقوامی بود که بر منطقه بین النهرین استیلا جستند و نقش های پرتحرک و عظیم خلاقیت خود را بر تارک علم و فن باقی نهادند. این دوران دراز زیست فرهنگی با وجود تغییرات مداوم حکومت هایی که منشأهای قومی متعددی داشتند به سکنه شهر و شعاع مدنی اطراف آن اجازه می داد که میراث های گرانبهای پیشینیان صاحب فضیلت خود را در زمینه های خط و زبان، اقتصاد و معاش متکی بر کشاورزی پیشرفته، قانون گذاری و اداره امور بر اساس تأسیس نهاد سیاسی استوار دولت و حکومت، و دین و آیین متکی بر اعتقاد به خدایان و فرشتگان دارای سلسله مراتب حفظ کنند و از مجموعه عادات و آداب مبتنی بر شناسایی سال و ماه دقیق و برگزاری آیین های باشکوه جمعی پیروی نمایند.

اضافه بر اینها، بابل از این امتیاز نظامی - سیاسی خاص نیز برخوردار بود که بر منطقه شرق مدیترانه که شامات و اردن و لبنان و اسرائیل کنونی را دربرمی گیرد، حکم می راند و به طور عمده با مصر که در آن سو قرار می گرفت و داعیه حکومت بر سرزمین های مزبور را هم در سر می پروراند راه منازعه سیاسی و رقابت مدنی را می پیمود، تجارت ادویه، پوست، عطر و اشیای گرانبهای دیگر عربستان و آسیای جنوبی از این طریق انجام می گرفت و به یک معنی کانون ثروت و قدرت اقتصادی دنیای قدیم محسوب می شد (بریان، همان، ص ۱۲۱-۱۳۱).

۲) رقابت های جدی توسعه طلبانه ای که پس از انقراض آشور (۶۱۲-۶۱۰ ق.م) بین حکومت های ایرانی (ماد و پارس) از یک سو و حکام بابل جدید از سوی دیگر برای تسلط بر آسیای غربی درگرفته بود، مسئله متحتم تعیین تکلیف قدرت برتر آتی را مطرح می ساخت و دخالت های هر یک از دو قدرت در تهیج همسایگان دیگری چون لیدی و مصر و حکام کوچک دور و نزدیک، نشان می داد که خواه ناخواه باید عنصر نیرومندتر و کارآمدتر و بالیافت تر پیشی گیرد، و سرنوشت جهانی را که می بایست وارد عصر تازه ای شود؛ و به تعبیر دیگر نخستین امپراتوری بزرگ عالم را تأسیس کند، در دستان خود نگاه دارد.

بابل البته این سکانداری را دست کم در دوره های کوتاهی از عمر دراز سیاسی خود نشان داده بود که واسطه العقد ارتباطات شرق و غرب می تواند باشد ولی این بار، مسئله راه و رسم های جدیدی در میان بود که باید حدفاصلی میان دنیای قدیم بربریت و توحش باشد که اتکای خود را بر قتل نفس و بردگی بی دریغ انسان ها گذاشته بود و قانونمندی های شرافتمندانه ای که حقوق بشر را به رسمیت می شناخت و آزادی های افراد و قومیت ها و هویت های مختلف را تأمین و تضمین می کرد.

غلبه کوروش بر نبونید، فصل تازه‌ای در حیات همه انسان‌ها گشود و بشراتی نه فقط انسانی که قدسی و الهی و مافوق زمان و مکان به مردم عالم داد که تا امروز نیز به استواری اصالت پیام نخستین را حفظ کرده است. به این مسئله در بحث خصال کشورداری کوروش کبیر بیشتر خواهیم پرداخت. (۳) منابع بسیاری درباره این واقعه عظیم خبر داده‌اند. چینه، برخلاف حوادث دیگری که تاکنون بدان‌ها پرداخته‌ایم و گاه ناگوار بوده‌ایم که به یک روایت دست‌به‌دست‌گشته و تغییر یافته بسنده کنیم، درباره فتح بابل منابع متعدد و متفاوتی در دست است که واقعه پیش آمده را از دیدگاه‌های مختلفی بررسی می‌کنند و به پژوهشگران مسئله، دید کافی برای تحقیق درست و قضاوت منطقی می‌دهند.

پس و پیش از همه باید از استوانه کوروش یاد کرد که از آن، به صورت نخستین اعلامیه جهانی حقوق بشر نام می‌برند. براساس این مأخذ بابلیان که از بی‌توجهی نبونید پادشاه خود بر دین مردوک، آقای بزرگ، به تنگ آمده بودند و اعتنای او را بر خدای سین (ماه) که در حرّان



۶. استوانه و منشور کوروش

مورد ستایش بود، نمی‌پسندیدند به هدایت کاهنان، به میل و رغبت دروازه‌های بابل را بر روی کوروش گشودند و شاهنشاه بدون جنگ و خونریزی وارد شهر شد و به عنوان برگزیدهٔ عظیم‌الشأن مردوک، خدای بزرگ بابل، آن شهر را از فنا و نابودی نجات داد.

مردم شهر، نبونید خرابکار و لابلالی را به کوروش تسلیم کردند و همگان، همهٔ ساکنان سرزمین سومر و اکد، بلندپایگان و حاکمان جامعه، در برابر پادشاهی او سر تسلیم فرود آوردند. کوروش، در بخش دوم استوانه از خود به وضوح سخن می‌گوید و بعد از معرفی مقام و منصب خویش در دو جا تکرار می‌کند که او و ارتش ایران به صورتی مسالمت‌آمیز و دوستانه وارد بابل شده‌اند.

شهریار ایران، آن‌گاه به جزئیات کارهای پسندیده می‌پردازد که به بازگرداندن مجسمه‌های خدایانی که نبونید آنها را تبعید کرده بود، اشاره می‌کند. قسمت‌هایی از اعلامیه مشهور و جاودانی او در ذیل نقل می‌شود:

«من کوروش هستم. شاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه کشور سومر و اکد، شاه چهارگوشهٔ عالم، پسر شاه بزرگ کمبوجیه، شاه شهرانشان، نوهٔ شاه بزرگ کوروش، شاه شهرانشان، نوادهٔ شاه بزرگ چیش‌پش، شاه انشان، فرزند ابدی سلطنتی که بعل و نبو سلطنت او را دوست دارند و از پادشاهی او در قلب خود شادمانند.

«هنگامی که من با صلح وارد بابل شدم و با شادی مقرب پادشاهی خود را در کاخ شاهزاده قرار دادم، آن‌گاه مردوک، خدای بزرگ قلب‌گشوده بابلیان را به من متمایل کرد و من هر روز به پرستش و ستایش او می‌پردازم.

«من در بابل و در تمام شهرهای آن مراقب رستگاری و سلامت اهالی بابل بودم تا مسکن آنها بنا به میل خدا همچون یوغی نبا شد که برای آنها مناسب نباشد.

«من ویرانهٔ آنها را آباد کردم، فقر آنها را بهبود بخشیدم، مردوک، خدای بزرگ، از

اعمال پرهیزکارانه من شادمان شد. خدایانی را که در آن جا ساکنند، من به محل آنها بازگرداندم و مسکن آنها را برای ابد بزرگ ساختم. من تمام مردم آنها را گردآوردم و به محل اقامت خود بازگرداندم» (اسرائیل، ۱۳۸۰، ص ۲۱۸).

به دنبال همین مطالب است که کوروش چندین نکته پراهمیت تاریخ همه انسان‌ها را در همه سرزمین‌ها اعلام می‌کند:

«من برای همه انسان‌ها آزادی پرستش خدایانشان را برقرار کردم و فرمان دادم که هیچ‌کس حق ندارد به این دلیل مورد بدرفتاری قرار گیرد.

«من فرمان دادم که هیچ خانه‌ای ویران نشود و هیچ ساکنی از آن محروم نگردد.

«من صلح و آسایش را برای تمام انسان‌ها تضمین کردم». (همان‌جا).

بدین مضمون است که پادشاه ایران، از دیدگاهی نوین درباره شخصیت انسان‌ها حرف می‌زند. همه آدمیان از نظر وی ارزشی برابر و بنیادی دارند. هرکس می‌تواند بنا به گزینش خود، خدا را بپرستد، آزادی حقیقی، آگاهی، حق مالکیت و حق زندگی صلح‌آمیز در هر کشور برای همگان پذیرفته شده است. به راستی باید مالکیت هرکس در هر کجا که هست مورد احترام قرار گیرد و سرانجام آن که صلح و آرامش مورد نظر همگان باشد. چرا که هدف اصلی جهانگشایی بزرگ‌مرد تاریخ بشر، تأمین تعادل اجتماعی و عدالت عمومی است.

جز استوانه مزبور، که بخشی از آن مذکور افتاد، منبع مهم دیگری که وجود دارد و متعلق به شهریار ایران و وقایع مورد نظر ماست «سالنامه نبونید» است. سلاطین بابل، از دیرباز عادت بر آن داشتند که حوادث مهم روزگار خود را ثبت کنند و شاید هم هخامنشیان این شیوه از کار «تاریخ‌نویسی» را بیش از همه به بابلیان و آشوریان و نیز ایلامیان مدیون باشند که گوی سبقت از آنان برده بودند.

سالنامه بر این امر تأکید دارد که در زمان غیبت نبونید، که به مدت

هفت سال در شهر تیمه در عربستان می‌بوده، جشن سال نو بابل‌ی^۱ باشکوه و عظمت سستی مرسوم اجرا نمی‌شده است. بدین ملاحظه، خدای بزرگ بابلیان، مردوک، کوروش را مورد عنایت خاص قرار داده و او را بر حاکم بی‌دین و بی‌ملاحظه شهر سروری بخشیده است. او کسی است که مجسمه‌های خدایان را به تبعید فرستاده و پرستش مردوک خدای خدایان را به فراموشی سپرده بود. کیش پرستش سین (خداوند ماه) را که در حرّان متداول بود، گرامی شمرده بود و چنین برمی‌آید که جایگاهی ویژه در عبادات عمومی بدان اختصاص داده بود (بریان، همان، ص ۱۲۱).

جز از استوانه معروف کوروش، که در فرصتی دیگر بدان بازخواهیم گشت، و سالنامه‌ای که بابلیان می‌نوشتند و این‌بار، کاتبان به دستور کوروش، شرح حال نبونید غیرعادل را بیان داشته‌اند که پیوسته بر شهر خود ظلم روا می‌داشت، چنان‌که بدان پرداختیم، متن سومی نیز که مدیحه یا خطابه ستایش‌آمیز^۲ کوروش خوانده می‌شود، درباره این واقعه در دست است که همانند دو متن دیگر، درباره زشت‌کاری‌های نبونید به تفصیل سخن گفته و مشروعیت حکومت او را مورد تردید قرار داده است. بدین‌گونه کوروش همان کسی است که مردم بابل به او روی آورده‌اند و از درگاه خدای بزرگ سومر و اکد که مردوک است، تقاضا کرده‌اند که بر بابلیان رحمت آورد و شاهزاده شهرانشان (انزان) را به نام بخواند و از او بخواهد تا همان‌گونه که بر سرزمین ماد پیروز شده بود، بر بابل نیز استیلا یابد.

این تأکید در همه متون یادشده هست که کوروش به عنوان برگزیده عظیم‌الشان خدای بزرگ بابل، بدون جنگ و نبرد، در رأس سپاهیان خویش به بابل وارد شد و شهر مردوک را از فنا و نابودی نجات بخشیده

است. این مردوک بود که نبونید، همان شاهی را که پرستندهٔ راستین او نبود به کوروش تسلیم کرد. مردمان بابل، همهٔ آنها همهٔ سرزمین سومر و اکد، بلندپایگان و حاکمان، همگی در برابر پادشاهی او سرتعظیم فرود آوردند (همان، ص ۱۲۲-۱۲۳).

جنبهٔ نجات‌بخشی و قدسی کوروش به صورتی روشن و شفاف در خلال این متن‌ها نمایان شده است و خواهیم دید که همین تصویر زیبای معنوی که از پادشاه ایران در نوشته‌های یادشده آمده است، به نحوی سخت دلپسند در نزد یونانیان نیز ترسیم شده و واقعیت یافته است، چنان‌که در حدود یک‌قرن و نیم بعد، نویسنده و مورخ نامداری چون گزنفون در کتاب ماندگار تربیت کوروش خویش بدان پرداخته و چهرهٔ شکوهمند و بزرگ و درخشان کوروش را به صورت انسانی کامل و برگزیده و بی‌همتا معرفی کرده است.

در همین‌جا، اشاره کنیم که کامیابی پادشاه پارس، کوروش، در یک «پیشگویی شاهانه» عصر هلنی نیز آگهی داده شده است. به این مضمون که کوروش که او را به نام پادشاه ایلام خواهند شناخت بر تخت یک پادشاه دیگر (نبونید) خواهد نشست که هفده سال پادشاهی کرده است.

۴) جدای از مآخذ یادشده، متون مقدس یهودیان است که به‌عنوان قومی بافرهنگ و نیز همانند ایرانیان پرستندهٔ خدای یگانه، به ذکر این واقعهٔ بسیار مهم زندگانی خود پرداخته‌اند. آنها که از سال ۵۹۷ ق.م به وسیلهٔ بخت‌النصر به بابل تبعید شده بودند و ناگزیر از قبول اطاعت حکامی بودند که معابدشان را خراب کرده و دارایی‌هایشان را به یغما برده بودند، بنا به آثاری که اینک دردسترس است و زمان نگارش قطعی برخی از آنها گاه به دویست و سیصد سال بعد از وقوع حوادث می‌رسد، از فتح بابل به گونه ستایش‌آمیزی یاد کرده‌اند.

پیشگویی‌های ارمیای نبی و حزقیال، حکایت از آن داشت که یهودیان، ناگزیرند تا ظهور ناجی عالی‌قدری که مرتبه نجات‌بخشی و مسیحایی دارد، با بابلیان کنار آیند، آن‌طور که سزاوار حیاتی‌عاری از خشونت و خونریزی است با مردم سومر و اکد دمساز شوند و بی‌آن‌که از هویت اساسی خویش، که در پرستش یهوه خدای جهان و آفریننده کل هستی، جا گرفته بود، دست‌بردارند، منتظر زمانی باشند که وعده‌های او برای آزادی ملت یهود، تحقق یابد. جمعیت آنان را از آغاز تبعید تا هفتادهزار نفر نیز نوشته‌اند ولی محرز است که به آزادی ازدواج و زادوولد می‌کردند و دستور ارمیای نبی را برای افزایش و تکثیر جمعیت، نصب‌العین زندگی می‌داشتند. در خود یهودیه ۲۸ روستا از مجموع دویست روستای موجود در اطراف ینپور در اشغال آنها بود و به‌طور عمده کسب و کار و کشاورزی را رها نکرده بودند ولی آنها که در شهر بابل به سر می‌بردند، البته آرزو می‌کردند که به سرزمین موعود بازگردند و پرستش خدای یگانه را در هیکل (معبد) خراب‌شده او از سرگیرند.

سخن ارمیای نبی شنیدنی است:

«و خداوند می‌گوید چون مدت هفتادسال بابل سپری شود من از شما تفقد خواهم نمود و سخنان نیکو را که برای شما گفتم، انجام خواهم داد، به این که شما را به این مکان بازخواهم آورد. و خداوند می‌گوید که شما را از جمیع امت‌ها و از همه مکان‌هایی که شما را در آنها رانده‌ام، جمع خواهم نمود و شما را از جایی که به اسیری فرستاده‌ام باز خواهم آورد» (ایسرائل، همان، ص ۲۰۷).

برخلاف ارمیا که دور از بابل و نزدیک شاه یهودیه بود، این حزقیال نبی بود که در میان تبعیدیان به سر می‌برد و سرشار از روح عصیان در تمام لحظات نسبت به قدرت پادشاه بابل با حقارت می‌نگریست و هم اوست که با امیدواری به آینده، فریاد برمی‌آورد: «و به ایشان بگو خداوند

یهوه می‌فرماید اینک من بنی اسرائیل را از میان امت‌هایی که به آنها رفته‌اند، گرفته، ایشان را از هر طرف جمع خواهم کرد و ایشان را به زمین خودشان خواهم آورد، و ایشان را در آن زمین بر کوه‌های اسرائیل یک امت خواهم ساخت و یک پادشاه بر جمیع ایشان سلطنت خواهد نمود و خویشان را دیگر به بت‌ها و رجاسات و همه معصیت‌های خود نجس نخواهند ساخت و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود و به احکام من سلوک نموده و فرایض مرا نگاه داشته، آنها را به‌جا خواهند آورد و در زمینی که به بنده خود یعقوب دادم و پدران ایشان در آن ساکن بودند، ساکن خواهند شد. و با ایشان عهد سلامتی خواهم بست که برای ایشان عهد جاودانی خواهد بود و ایشان را مقیم ساخته، خواهم افزود و مقدس خویش را تا ابدالآباد در میان ایشان قرار خواهم داد» (همان، ص ۲۰۸-۲۰۹).

یهودیان بی‌شک، بعد از پیشگویی‌های ارمیا و حزقیال، نیاز به نیروی دیگری داشتند که به مددشان آید و آنان را از سراسیمگی و بهت و حیرانی بیرون بیاورد، بدین قرار است که می‌بینیم اشعیای نبی در میانشان ظاهر می‌شود و به مدد قوم خویش می‌شتابد. پیشگویی‌های وی، این طور که معلوم است از سال ۵۶۶ و به زمان تسخیر لیدی آغاز می‌شود که می‌گوید:

«کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پای‌های وی می‌خواند؟ امت‌ها را به وی تسلیم می‌کند و او را بر پادشاهان مسلط می‌گرداند؟ من که یهوه و اول و یا آخرین می‌باشم من هستم» (همان، ص ۲۱۳).

دنباله سخنان اشعیای نبی یا اشعیای دوم که قریب دویست سال بعد از اشعیای اول، ظهور کرده بود، هم شنیدنی است که کوروش آریایی را فرستاده خدا می‌داند و اراده الهی را در وجود او می‌بیند. او باید همان

کسی باشد که بر دیگران سروری دارد. درها به رویش بازخواهد شد، شهرها مقدمش را پذیرا خواهند بود، مردمان عالم به وجودش آرامش خواهند یافت. او مردی است که قادر متعال انتخاب و هدایت کرده است تا پیروزی از پس پیروزی به چنگ آورد و رسالت حقیقی خود را که آزادی همه ملل در بند جهان است، اعلام و اعمال کند. چیزی که تا آن روز نظیری به خود ندیده بود و تاریخ قرن‌ها و حتی هزاره‌های بعد نیز به زحمت شهریاری را با اوصاف کمالی او شناخته است.

اشعیا اشارت دقیق‌تری نیز به اوصاف کوروش و اعتقادات دینی او می‌کند که نشان می‌دهد مردی که در برابر بعل و نبو و مردوک و آن‌همه اصنام دیگر، خود را مقید به خضوع و اظهار ادب و اطاعت می‌کند، اساساً پیرو راستی است و براساس برداشت‌ها و مبانی فکری خود، نور و ظلمت را می‌نگرد و هر آنچه را به سعادت و نیک‌بختی راهنماست، از آن اهورا مزدا می‌شناسد:

«من یهوه هستم و دیگری نه. پدیدآورنده نور و آفریننده ظلمت، صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم» (همان، ص ۲۱۵).

طبیعی می‌نمود که انسان خداپرست و پیرو راستی و پاکی، از کسانی که به قدرت کردگار جهان آگاهی دارند، خوشنود باشد و آنان را در راه تحقق اهدافی که برای عبادت خالق رحمن و رحیم داشتند، همراهی کند. مردی که از مدت‌ها پیش نشان داده بود که راه‌های آزادی را به روی اقوام و طوایف گوناگون باز می‌کند، بالطبع در هر فرصت به دست‌آمده‌ای از تاریخ حیات خود، سعی خواهد کرد تا به دستگیری درماندگان و ضعفا پردازد و آنانی را که در قید اسارت گرفتار آمده‌اند، امید رهایی دهد.

مردمی همانند یهودیان، که بی‌شک در زمره دانایان روزگار خود بودند، اصرار داشتند که رفتار و کردار و گفتار فاتح نامدار ایرانی را

صورتی جهانی دهند و در حقیقت، امر واقعی را که اتفاق افتاده بود، در صورت پیشگویی‌های پیامبرانه خود اعلام کنند... «او ضعیف نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد، تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره‌ها منتظر شریعت او باشند».

اعلامیه‌ای که شاه بزرگ، صادر کرد، مضمون ساده‌ای داشت، اعطای آزادی‌های اساسی بشری به تمامی مردمی که تا آن هنگام در زیر یوغ استبداد و استثمار دول قدرتمند به سر می‌بردند.

نکته جالب این است که در همین ایام، یهودیان، کوروش را مسیح خداوند و نجات‌دهنده خود اعلام کردند، امتیاز منحصر به فردی که تاکنون، این قوم سختگیر و پرتلاش عالم، به هیچ کس دیگری اعطا نکرده است. بدین سان کوروش بزرگ، پادشاه ایران، نه تنها در اندیشه مذهبی یهود پیغمبر شناخته شد و نام او به عنوان فرستاده برگزیده خداوند در تاریخ جهان ثبت شد، بلکه از این راه به مقام شامخی نیز دست یافت که به احتمال زیاد، همان ذوالقرنین موصوف در کتاب الهی است، چنان که بیاید. اینک وقت آن رسیده بود که کوروش برای تکمیل همه اقدامات مهمی که برای آزادی انسان‌ها و اعلان مقام ممتاز خلیفه خداوند بر روی زمین، که به تعبیر قرآنی منزلت فرزندان آدم است، فرمان تاریخی دیگری صادر کند. پس آن گروه از یهودیانی را که مدت‌ها پیش از وطن خود، اخراج و تبعید شده بودند، مشمول عاطفت قرار داد. شاه بزرگ با اعتماد به خود پذیرفت که خدای عبریان تمامی کشورهایی را که او بر آنها سلطنت می‌کرد و نیز سلطنت بر تمامی جهان را از آن او دانسته است، فرمان داد که اورشلیم دوباره ساخته شود و معبد (هیکل) عظیم آن بازسازی گردد:

«کوروش پادشاه ایران چنین می‌فرماید:

«من کوروش پادشاه پارس،

اعلام می‌دارم،
که خداوند، خدای آسمان‌ها،
تمام ممالک جهان را به من بخشیده است
و به من امر فرموده است که در اورشلیم که در یهوداست (خانه‌ای بسازم.
بنابراین از تمام یهودیانی که در سرزمین من هستند،
کسانی که بخواهند می‌توانند به آن‌جا بازگردند و خانه‌ی خداوند،
خدای اسرائیل را در اورشلیم بنا کنند،
خدا همراه ایشان باشد!
همسایگان این یهودیان باید به ایشان طلا و نقره،
توشه راه و چهارپایان بدهند،
و نیز هدایا برای خانه خدا تقدیم کنند».

(کتاب مقدس، عزرا، باب اول، ۲ تا ۵)

کوروش برای اجرای تام و تمام منشوری که صادر کرده بود، فرمانی نیز
ضمیمه کرد که تمامی تبعه امپراتوری از آن آگاه شوند و برای انجام درست
آن مساعدت و ورزند. مرد خدا، که باید او را چنین نامید، مقام رسالتی را کسب
کرده بود که از منزلت والای اخلاقی او مایه برمی‌گرفت و در جهت همان
اندیشه‌ها و دریافته‌های خداپرستانه‌ای بود که او، همانند اجداد مزداپرست
خود، از قرن‌ها پیش، بدان‌ها وقوف یافته بود و متعبدانه عمل می‌کرد.

۵. پیروزی نظامی برخلاف ظواهری که نشان می‌دهد ارتش ایران
بدون درگیری عمده بر سپاه نبونید، بر منطقه دست یافته‌است، واقعیت این
است که سالنامه‌های بابلی (سوم، ۱۲-۱۳) حکایت از آن دارند که در پاییز
سال ۵۳۹ ق.م نبرد سختی در آپیس، کنار دجله اتفاق افتاده است که
سپاهیان بابلی، مقاومتی سخت از خود نشان داده‌اند ولی نیروهای ایرانی
به فرماندهی گئوبروو (گبریاس) توانسته‌اند که با فداکاری بسیار، پیروزی

یابند. نبونید که خود در این معرکه حاضر بوده، پس از استقامتی شایسته، ناگزیر به فرار شده و غنایم بسیاری به چنگ سپاهیان فاتح افتاده است.

فرمانده ارتش ایران در چهاردهمین روز جنگ، سیپور از شهرهای اطراف بابل را تسخیر کرد. اهالی شهر در حالی آماده برای دفاع قرار گرفتند و با نیروهای شکست خورده‌ای که از میدان نبرد گریخته بودند، اتحادی محکم برپا کردند تا از پیشروی سپاهیان پیروز جلوگیری کنند.

همه کس می‌دانست که تسخیر شهری چون بابل، که از مدت‌ها پیش خطر برخورد با نیروهای فزاینده و رشدیابنده ایرانی را احساس می‌کرد و با گردآوری غله و مقدورات لازم، حالتی دفاعی به خود گرفته بود، با آن همه برج و بارویی که داشت، کار آسانی نبود، نبونید با آن‌که شکست خورده بود، هنوز در رأس قدرت بود و می‌دانست که سرنوشت او در این کشاکش رقم خواهد خورد، به همین ملاحظه مصمم بود تا به هر قیمت از پیشروی دشمن جلوگیری کند.

تدبیری که گئوبروو اتخاذ کرد و مسیر رود فرات یا بخشی از آن را تغییر داد، شکننده بود. ارتش زبده او توانست که از راه رودخانه خشک‌شده، به بابل وارد شود و مقاومت نیروهای درون شهر را درهم شکند. ورود کوروش را در اکتبر ۵۳۹ ق.م به داخل شهر ذکر کرده‌اند و سالنامه‌های بابلی که به اختصار کوشیده‌اند، از اواسط همین ماه، تاریخ جدید را که عصر پادشاهی فاتح پارسی در شهر و کشورشان است، یاد کرده‌اند.

همه قراین حکایت از آن دارد که بابلیان به هیچ‌وجه در ایسن مورد، غافلگیر نشده‌اند و پس از فتوحات بارز کوروش در ماد و لیدی و مناطق شرقی ایران، انتظار آن را داشته‌اند که وی به سوی ایلام آید — که در همین ایام به کلی تسخیر شد و برای همیشه به امپراتوری پیوست — و آن‌گاه به بابل روی نهد. احتمالاً جنگ‌ها در خلال سال‌های ۵۴۰ و ۵۳۹ ادامه داشته و بار آخر با پیروزی چشمگیر و کم‌تلفات ارتش ایران و نیروهای مخاصم

آن، به اتمام رسیده است (بریان، همان، ص ۱۲۳-۱۲۶). این جنگ، نه تنها دروازه‌های تمدن‌های کهن بین‌النهرین را که تا این زمان، مهد سه‌هزارسال فرهنگ گسترده و پیشرفته بود، به روی ایران و شهریار نامدار آن باز گشود، بلکه التقاط‌های مدنی ایرانیان و ملل ساکن در غرب دجله را نیز که به زودی تا مصر و صفحات شمال آفریقا نیز رسید، میسر و عملی ساخت. مرد نامدار و ملت بزرگی که به همراه یکدیگر به عرصه آوردگاه بزرگ تاریخ پای نهاده بودند، اندیشه‌ها و خصلت‌های ممتاز ملک‌داری و جهان‌بینی خود را در صحنه‌ای وسیع و پررفت‌وآمد، ماندگار ساختند و شیوه‌های نوزمامداری و ملک‌آرایی را که مبتنی بر تعظیم به انسان و احترام به کرامت ذاتی اوست، برای نخستین بار اعلام کردند.

۶. کاروان بازگشت بعد از پایان کار شهر بزرگ بابل، که به امپراتوری پرسابقه‌ای وابسته بود و حدود متصرفات آن تقریباً تمامی منطقه‌ای را که اینک سوریه، لبنان و فلسطین در آن قرار دارد، دربرمی‌گرفت، جماعات مختلف یهودی، درصدد درک نحوه اجرای فرمان شاه بزرگ و مساعدت‌های مختلف مالی، نظامی، تجهیزاتی، امنیتی و... برآمدند. بسیاری از هفتاد هزار نفر تبعیدی سابق جان باخته بودند و به جای آنها فرزندان و نبیرگان آنان به عرصه پای نهاده بودند، گروه عمده‌ای نیز با بابلیان درآمیخته بودند و به واسطه کسب و کار پردرآمد، به سادگی راضی به بازگشت نمی‌شدند، آن هم در شرایطی که پادشاه صلح‌طلب و عادل و درحقیقت نماینده اراده و خواست خود آنان، در چهره یک مسیح، بر سرکار بود و پاس خاطرشان را نگاه می‌داشت.

هم در این معامله بود که قریب دو سال تدارکات آمادگی آنان طول کشید و به نحوی که گذشت، شاه ایران، کوروش نه تنها کلیه ظروف و

اوانی و اسباب طلا و نقره آنان را بدیشان بازگردانید، بلکه مقرر فرمود که مبالغی عمده از مال و حشم و آذوقه در اختیارشان بگذارند تا با راحتی خیال عزیمت کنند. در مجموع حدود پنجاه هزار نفر گردآمدند و عزیمت کردند. آنها می‌باید شهرها و معابدی را که گاه ویران و خالی از سکنه شده بود، بازسازی کنند و شرایط زندگی سالمی را برای خود فراهم آورند. محتمل است که کوروش می‌خواست با استقرار کسانی که دوست و متحد او بودند، زمینه‌های لشکرکشی بعدی خود به سرزمین زرخیز مصر را فراهم کند. هرچند که او در عمل خود موفق به این کار نشد، ولی فرزند و جانشین توانایش کمبوجیه بدین امر مهم همت گماشت.

به گمان ما، هرچند که گذشت چنین اندیشه‌ای از خاطر مرد تاریخ‌ساز ایران و جهان دور نیست ولی برای ارتش نیرومند چنان شهریاری خبیر و بصیر، آبادانی سرزمینی چون یهودیه که سال‌ها وقت می‌گرفت تا مرمت خرابی‌های گذشته آن انجام پذیرد — چنان‌که در عمل نیز چنین بود و دست کم سه پادشاه دیگر هخامنشی: کمبوجیه، داریوش و خشایارشا در مدتی قریب به نیم قرن از اعانت مستمر به آن امر چشم‌نپوشیدند — چندان از دیدگاه سوق‌الجیشی سودمند نمی‌نمود که او، آن‌همه اهتمام در جلب رضای مردمی ستم‌دیده به کار آورد، بلکه همان نفس نیکویی دوست و واحدپرست و خیر و آبادکننده و عادل کوروش است که به بهترین صورت‌ها، در متون حقیقت‌شناسانه مردم آن روز فلسطین تبلور یافته و موجب آن‌همه نیکنامی و شهرت باقی شده است.^(۶)

۷. پادشاهی بابل برای کوروش این نکته مسلم شده بود که تسخیر چنین شهر ریشه‌دار و بافرهنگی به منزله تکیه بر تاج و تخت تمدن بشری است، چون بابلیان تا آن روز عصاره دانایی و توانایی و رشد اجتماعی

بودند. خط و زبانشان جهانگیر بود و راه و رسم‌های اقتصادیشان در اوج شکوفایی و ثمربخشی. وارث اندیشمند تاج و تخت حمورابی، اینک می‌دانست بر اقلیمی پای نهاده است که کهن‌ترین قوانین مدنی عالم در آن شکل گرفته است و زیباترین ساختمان‌ها و باغ‌ها در هر گوشه پایتخت آن قد برافراشته و نه تنها در افسانه و خیال که در حقیقت و واقع نیز به صورت مظهري از جلال و جمال باقی مانده است.

درست است که پایه‌گذاران تمدن اولیه بابل، سومریان، خود از جنوب ایران برخاسته بودند و از همان مراکزی عبور کرده و آثاری باقی‌نهاده بودند که اخلاف پارسی آنان، قرن‌ها و بلکه هزاره‌ای بعد، جای گرفته و حیات نوین فعالی را آغاز کرده بودند ولی اینک مرکزیت ثقل اراده و قدرت پادشاهی را در خود پذیرفته بود که به تمامی درخور عظمت و شخصیت تاریخی شهر بود. بابلیان خود از منش عالی و طرز رفتار نجیبانه کوروش واقف شده بودند که او را سودای سیادت و ریاست در سر نیست، قصد تحقیر هیچ کس و هیچ گروه و دسته و جمعیتی را ندارد، تا آن روز فرمان غارت هیچ جا و به بردگی گرفتن هیچ کس را صادر نکرده است و اساساً در صدد آن نیست که مانند بیگانه‌ای ستیزه‌جو و حریص به اموال و دارایی دولت و درباریان و مردم عادی بنگرد. آنچه اراده کوروش بود ارایه نظم جهانی او بود آن هم براساس عدالت و انصاف، تا انسان وحشت‌زده از هجوم طوایف غارتگر، احساس امنیت و آرامش کند و بی‌این که در زیر فشار مهمیز ربوبیت فاتحان جنایت‌کار و مستبد و بی‌رحم قرارگیرد، منزلت و موقع ممتاز انسانی خود را بازیابد.

اعلامیه‌های متعددی هم که کوروش صادر کرد، مؤید همین امر بود که او را سر سودای تحقیر شکست‌خوردگان نیست، بلکه برعکس جایگاه بلند سرزمین و مردمی را که به اراده خداوند، به تمکین او گردن نهاده‌اند،

می‌شناسد و اصرار می‌ورزد که به صد زبان، در کردار و رفتار خویش، تکریمی را که در ذهن دارد، اعلام کند. اعمال بزرگ‌منشانه شاه ایران، چنان از کرامندی و عظمت و جلال برخوردار بود که مورخان نسل‌های بعد، در نوشته‌های خود به تجلیل از آن یاد کرده‌اند. هم‌هردوت و هم‌گزنفون فصلی را در کتاب‌های خویش به نحوه برخورد کوروش با بابلیان اختصاص داده‌اند که در عین مغایرت برخی از شئون آن با آداب و رسوم پارسیان و خود یونانیان، باری، شنیدنی است:

«در برابر قصر، گارد نیزه‌داران جاوید، چهارهزار نفر در چهار ردیف از دروازه قصر به خارج صف کشیده بودند و همه سواره‌نظام نیز افراد از اسب‌ها پیاده شده، در کنار آنها ایستاده و دست‌های خود را زیر بالاپوش کرده بودند. به‌طوری که هنوز در حین عبور پادشاه مرسوم است. پارسیان در سمت راست و متحدان در طرف چپ، و اربابان‌ها نیز به همین‌سان از دو سمت، خود کوروش در گردونه اختصاصی پدیدار شد. با کلاه شاهی بر سر و قبایی به رنگ ارغوانی که نوار سفید بر آن دوخته شده و فقط مختص شاه بود و نیم‌شلواری سرخ پررنگ و ردای ارغوانی، دورکلاه خویش سریند بسته بود. همین که شاه ظاهر شد همه جمع به خاک افتادند. شاید بعضی‌ها دستور این کار را داشتند و آن رسم پا برجا شد و یا آن که مردم از شکوه دستگاه شاهی و دیدن سیمای زیبا و برازنده او چنان کرده بودند. در هر حال، تا آن روز هیچ پارسی در جلوی کوروش به خاک نیفتاده بود.

«پس از آن که گردونه شاه به حرکت درآمد، چهارهزار سوار نیزه‌دار از پیش و دوهزار در هر دو سمت گردونه به راه افتادند. در عقب آنها عسکداران سلطنتی با زوبین در دست سواره حرکت کردند. سپس، دویست رأس اسب از اصطبل شاهی با دهنه‌های زرین و یراق‌های راه‌راه؛ و از دنبال نیز دوهزار نیزه‌دار و بعد دسته قدیمی‌ترین سواره‌نظام پارس شامل ده‌هزار نفر در ستونی صدنفری پهلویه‌پهلوی [حرکت می‌کردند] بعد، دسته دیگر سواره نظام به فرماندهی هیستاسپ؛ و باز دسته سوم به ریاست داتاماس و دسته‌های دیگر با فرماندهی گاتاداس و سپس سواران مادی، کادوسی‌ها، هیرکانی‌ها و سکاها به ترتیب، و

بعد از دسته‌های سوار نیز گردونه‌ها در ردیف چهارگانه از دو طرف راه» (ایسرائل، همان، ص ۲۳۶).

نوع پذیرش شهر و مردم آن، نشان‌دهنده معنویت سرشاری بود که برازنده تاریخ آن می‌نمود. به همین واسطه، شاه نیز همه کوشش خود را به کار آورد تا همانند یک بابلی دل‌آگاه و خدمت‌گزار با آن مواجه شود و خود را نماینده رسمی مردوک و بعل و نبو و دیگر مقدسان دیار معرفی کند. در این کار، هیچ اکراهی نداشت.

به پیروی از همین منطق صریح و بی‌پیرایه و بی‌ریا بود که معبد ایشтар را در اوروک تجدید بنا کرد و بر آن نوشت: «کوروش شاه کشورها که از لیل و از یلا را دوست دارد. پسر کمبوجیه شاه نیرومند، من» و یادآور شد خدمت او به ایشтар، نباید سرسپردگی او را نسبت به مردوک بابل که در از لیل مستقر است، یا نسبت به نبو که در بورسیاست، مخفی بدارد. جوهر مردمی رفتار کوروش، مشروعیتی دگرگونه به حکومت داد که تاج‌داران ایرانی بعد از او نیز، همان روش را در پیش گرفتند و تا آن‌جا که به تاریخ هخامنشیان مربوط می‌شود و حتی در ادوار بعدی اشکانی و ساسانی نیز، در همه حال، خود را از توده‌ها دانستند و آنان را از خود شمردند. مصداق این ضرب‌المثل کهن بین‌النهرین، همیشه به ذهن‌ها متبادر بود که:

سایه خدا انسان است

و سایه انسان، انسان‌های دیگر.

انسان شاه است

که مانند آئینه خداوند است (همان، ص ۲۳۹).

این چنین است که می‌توان گفت کوروش برگزیده همه ادیان و همه اعتقادات از هر درجه خلوص روحانی که بودند، دیگر به تاریخ تعلق

نمی‌گرفت، بلکه موجودی شکوهمند و درخشان و عالی‌مرتبه و چهره‌ای اسطوره‌ای از مبانی بلند خیال سیاسی ملت‌ها و مردم منطقه پیدا کرد و هدف‌ها و انتظاراتی را به خود اختصاص داد که حتی در خلال هزاره‌های آتی نیز کمترمانندی یافت و رهبری چنان خردمند و مستوده‌صفات که در چهرهٔ یک حاکم مطلوب بوده باشد، در عرصهٔ امور واقع تاریخی به کثرت دیده نشد:

«کی آن کس را از مشرق برانگیخت که هر قدمش پیروزی با خود دارد؟ کی ملت‌ها را به او پیشکش می‌کند و شاهان را فرومی‌نشانند؟ شمشیرهایش آنها را گرد و غبار می‌کند و کمانش چون پره‌های کاه پراکنده‌شان می‌سازد، آنان را می‌تاراند و آرام به پیش می‌رود. قدم‌هایش کف جاده را نمی‌سایند. کیست سبب‌ساز این حرکت، جز آن کس که نسل‌ها را از خاستگاهشان و از اصل‌هایشان فرا می‌خواند، من یهوه که اولینم و با آخرین‌ها نیز خواهم بود» (اشعیا، ۴: ۳).

و آن‌گاه بر همین مضمون عهدی که میان خالق متعال و بندهٔ خاص او، کوروش بسته شده، آشکار می‌شود:

«خداوند کوروش را برگزیده و به او توانایی بخشیده تا پادشاه شود و سرزمین‌ها را فتح کند و پادشاهان مقتدر را شکست دهد. خداوند دروازه‌های بابل را بر روی او باز می‌کند، دیگر آنها به روی کوروش بسته نخواهند ماند. خداوند می‌فرماید: ای کوروش، من پیشاپیش تو حرکت می‌کنم، کوه‌ها را صاف می‌کنم، دروازه‌های مفرغی و پشت‌بندهای آهنی را می‌شکنم. گنج‌های پنهان‌شده در تاریکی و ثروت‌های نهفته را به تو می‌دهم. آن‌گاه خواهی فهمید که من خداوند، خدای اسرائیل هستم و تو را به نام خوانده‌ام» (کتاب مقدس، اشعیا، ۴۵ : ۱-۴).

اطمینان و اعتقاد و ایمانی که در کلام هست، مبین عزتی است که خداوند بر بندهٔ فرمانبردار خویش نهاده است. این شأن کوروش بود، شأنی که دیگر نه در تاریخ ایران و نه تاریخ هیچ کشور دیگری برای

فرمانروایی حاصل نشد.

۸. نگاه به غرب در این که بعد از تسخیر بابل و تاج گذاری در آن، بر سپاه ایران چه گذشته است، به طور موثقی نمی توان اظهار نظر کرد. سلاطین بابل از زمان بخت النصر که در سال ۵۶۳ ق.م در گذشته بود، بر شرق مدیترانه که شامل شامات، فنیقیه و فلسطین است، تسلط داشتند، به احتمال زیاد این صفحات کماکان در تحت استیلای شهریان بابل قرار گرفتند و با بازگشت قریب پنجاه هزار نفر یهودی (۴۲ هزار نفر از بنی اسرائیل به همراه قریب هفت هزار نفر غلام و کنیز)، جای پای امنی برای ارتش ایران و نگاه بعدی آن به غرب، استوار شد.

گزنفون معتقد است که تسخیر قبرس و مصر نیز به دست کوروش انجام گرفته است ولی اگر هم از اظهار تمایل ضمنی مردم قبرس که با مصریان پیوند سیاسی بیشتری داشتند، بگذریم، این امر محرز است که تصرف مصر در زمان کمبوجیه جانشین پادشاه بزرگ عملی شده است.

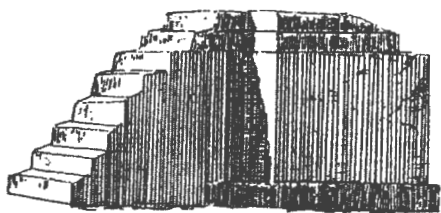
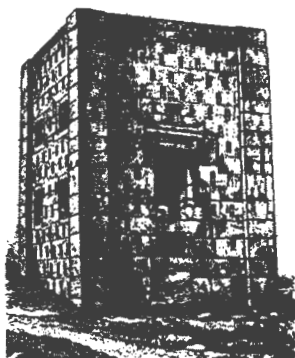
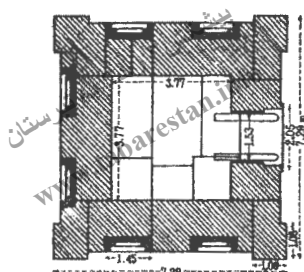
بی شبهه، طرز عمل مصریان در لشکرکشی های کوروش به لیدی و منطقه ایونی و سر آخر بابل، با اضطراب و دلواپسی دائمی آنان همراه بوده است. چه، به خوبی می دانستند که حاکمیت ایران، تحریکات و تبلیغات آنان را نمی پسندد و دیر یا زود در صدد برخواهد آمد تا هم آنچه را که به دست آمده است، از تعرض مصون بدارد و هم به تنها کشور مستقلی که در غرب ایران وجود داشت و داعیه سروری در سر می پرورانید، بپردازد. خصیصه مردمی که در خط کشورگشایی افتاده اند، همین است که برای دوری از تصادم های ناگزیر قوای درونی، تنور جنگ و دشمن تراشی را افروخته دارند و بلا انقطاع بر دامنه متصرفات بیفزایند.

آمازیس، فرعون مصر هم که تا سال ۵۲۶ ق.م زنده بود، و خطر هجوم

ایرانیان را به سرزمین خود می‌شناخت و جدی می‌گرفت، مراقب اوضاع بود. قوای بسیاری در پایتخت و شهرهای حاشیه‌ای مصر فراهم می‌ساخت و با اجیرکردن مزدوران یونانی (ایونی) سواحل شرق مدیترانه، بر استحکام و توان نظامی خویش می‌افزود. چنین برمی‌آید که سال‌های بازپسین عمر فاتح بزرگ آسیا، در تدبیر مهماتی گذشته باشد که جای پای اقتدار ایران را در صفحات بازیافته از تصرف بابل، محکم کرده‌باشد. خواه این که مناطقی مانند قبرس و فنیقیه به میل خود سلطهٔ ایران را پذیرفته باشند، یا احیاناً نیروهای نظامی ایران، به عملیات محدود و مختصری در ماوراء فرات تا دریای میانه و به تعبیر ایرانیان زمان، دریای بالا، دست زده باشند، معلوم است که شهریان ایرانی مناطق مزبور، در سال ۵۲۵ ق.م در رأس مهمات امور بوده و زمینه لشکرکشی جانشین کوروش را به مصر فراهم می‌کرده است (بریان، همان، ۱۳۷-۱۴۳).

اهمیت تجارت جهانی آن روز برای دولتی که مصر زرخیز را در اختیار می‌داشت، بر کسی پوشیده نبود. چه، پس از تصرف بابل، راه مهم بازرگانی شرق و غرب، هم از بخش‌های جنوبی‌تر که ادویه و عطریات عربستان را به شامات منتقل می‌کرد و هم از بخش‌های شمالی‌تر که کالاهای مرغوب آسیای مرکزی را به سواحل دریای سیاه و اژه می‌رسانید، در نهایت به مصر ختم می‌شد.

کسانی مانند گزنغون که تمایل داشتند، از کوروش جهانگشا، فاتحی بسازند که یک امپراتوری بزرگ را در حداکثر گستردگی آن به‌وجود آورده است، تسخیر مصر را به وی نسبت می‌دهند ولی جز این که تا عصر او، انضمام مصر به ایران، به‌گونه‌ای تحلیل‌یافته و هضم‌شده، جلوه می‌کرده، که راویان چنان اخبار، ضعفی در کار خبررسانی خویش نمی‌دیده‌اند، سندی در دست نیست که تحقق چنان هدفی را عملی



ساخته باشد. در این که اعراب بین النهرین فرمانبردار سردار و سرور بزرگ آسیا بودند، سخنی نیست ولی ذکر معینی نیز در جایی نمی‌رود که علیه اعراب بیابان‌نشین ساکن جزیره‌العرب و یا حتی عموریان ساکن در بخش‌های شمالی، اقدام نظامی خاصی صورت پذیرفته باشد.

۷. طرح و نمای کعبه زرتشت آتشگاه نقش رستم و پلکان جایگاه آتش در پاسارگارد



۸ صفحهٔ مقدس تخت سلیمان - پاسارگاد

فصل چهارم

پیشکش "راد" به تبرستان
www.tabarestan.info

خصال و صفات کوروش و ممیزات پادشاهی او

۱. **خصال و صفات** در میان مردان نامدار جهان کسانی که از فیض الهی خاصی برخوردار شده‌اند که دوست و دشمن، همه به چشم احترام و علاقه بدان‌ها بنگرند، معدودند و کوروش بی‌گمان در رأس چنان مردم اندکی است که با وجود بنیادگذاری یک امپراتوری بزرگ، و به عقیده غربیان، نخستین دولت جهانی بی‌بدیل و تکیه بی‌تکلف بر نبوغ نظامی و فرماندهی خویش، توانسته است که رفتاری در خور عقل و تدبیر و مروت و مردمی از خود نشان دهد.

یونانیان قدیم، که در سواحل آسیای صغیر مقهور وی شدند با وجود نفرتی که غالباً نسبت به پارسی‌ها نشان می‌دادند – آن‌گونه که از نمایشنامه «پارسیان» آشیل شاعر آنان برمی‌آید – در وی به چشم یک فرمانروای آرمانی نگریستند (زرین‌کوب، ۱۳۶۴، ص ۳۰). در جای‌جای همین کتاب به اثر ماندنی گزنفون اشاره شده است که مهم‌ترین کتاب خود را که در حقیقت بهترین اثر او نیز هست، به کوروش اختصاص داده است و نام تربیت کوروش را بر آن نهاده است.

خصایصی که به کوروش نسبت می‌دهند از منش او برمی‌خیزد و

چنان‌که در جای دیگری از همین کتاب اشاره کرده‌ایم، پیش از آن که خصال فردی او باشد، نمایندهٔ فرهنگ اجتماعی و ملی اوست. مردی که در اوج اقتدار سیاسی و نظامی بود با چنان رأفت و مروتی به مردم می‌نگریست که جای تردیدی برای هیچ‌کس اعم از بت‌پرست و خداجوی باقی نمی‌گذاشت که او همگان را دوست می‌دارد و به همه، به چشم احترام و ادب و تواضع می‌نگرد. او با خصم تندرو، تا جایی که لازم بود می‌جنگید و از هیچ‌گونه ترفند نظامی دریغ نمی‌ورزید تا مگر او را از پای درآورد، ولی به مجرد آن که شمشیر از دست خصم به زمین می‌افتاد بر او رحمت می‌آورد و بی‌این که متعرض مال و جان و ناموس و حیثیت انسانی او شود، گرامی‌اش می‌داشت.

کوروش هیچ‌گاه مغرور پیروزی‌های خویش نشد، بوی خون مستش نکرد و دست به تعدی و ظلم نگشود. شهری را نمی‌توان به یاد آورد که به وسیلهٔ او نابود شده باشد، آن‌سان که فاتحان دیگری نظیر اسکندر کردند، برعکس تعدادی شهر به نام کوروش از وی به یادگار مانده، نظیر آنچه که در دربند قفقاز ساخته است و یا شهری که در دل آسیای مرکزی و شاید کنار رودخانه جیحون بود و منطقه‌ای نیز به همین نام در خود فارس. یقین است که تعداد مراکز آباد در زمان وی رو به فزونی نهاد و با تشویق و حمایت شخص شاه مردم به عمران مناطق مختلف روی آوردند. تسامح و تساهل او چنان بود که ورد زبان ایرانی و بیگانه بود. هر بار که بر حریفی دست می‌یافت، از زمینش برمی‌داشت و در جایگاهی محترم می‌نشانید. معروف است که نبونید، شاه مخلوع بابل را به حکومت کرمان گماشت، هرچند که او ظاهراً مدت مدیدی بر اریکهٔ جدید مستقر نماند و ظاهراً پس از سالی حکومت درگذشت ولی نوع رفتار شاه با دشمنی که در طی سال‌ها، عداوت و بدعهدی و کارشکنی خود را از او پنهان

نمی‌داشت، نشان کمال تلطف اوست.

همین معامله را نیز با کرزوس لیدیایی به کار بست و پس از فتح سارد، وی را در ناز و نعمت کهن حفظ کرد و مقام اندرزگویی و مشاورت خویش را به وی سپرد، کاری که در دنیای کهن بی سابقه بود و بعدها نیز همانندهای زیادی به خود ندید. اعتماد به نفس و اخلاق برتر کوروش طوری جلوه داشت که در همه احوال جانب راستان را نگاه می‌داشت و پاس خاطر افتادگان را حفظ می‌کرد. خود آگاهی اخلاقی شاه به حدی بود که هرگز در دستگیری ضعیفا تردید نمی‌کرد. همه کس به خوبی می‌دانست که اگر در جنگی با کوروش درگیر است، با مرد مردانه‌ای به کارزار پرداخته است که در راه حق و حقیقت شمشیر می‌زند و به مجرد آن که ضعف طرف را احساس و درک کند، از کشتار و پیکار بازمی‌ایستد. به همین سبب است که سربازان دشمن، به سادگی از او اطاعت می‌کردند و پس از تسلیم، خلوص ارادت و عقیدت خویش را معلوم می‌داشتند، و به همان گونه نیز از توجهات و انعام او بهره‌مند می‌شدند. رفتار او به عنوان یک اصل سیاسی، در دنیای کهن شهره شده بود. بی‌شک کوروش جای تردیدی برای کسی باقی نمی‌گذاشت که در انجام مقاصد جهانگیرانه خود مصرّ است و آنچه را که به صلاح ملک و ملت خویش می‌شناسد و در روزگار ما، به درستی، منافع ملی معنی می‌دهد، در نظر می‌گیرد. اما او تا یک اندازه آشکارا و قابل تمجید، منافع همه مردمی را که سر به قید فرمانروایی وی می‌گذاشتند، رعایت می‌کرد. حداقل مطلب این است که به ناپودی هیچ گروه و قوم و حتی عقیده و ایمانی نمی‌کوشید، و برعکس، در بابل شکست خورده، به امداد و یاور پیروان خدای ماه (سین) همت گماشت و گروهی را که به واسطه سیاست‌های نبونید، منفور شناخته می‌شدند، تحت حمایت گرفت.

دستوری که شاه برای تعمیر معبد ماه در «اور» صادر کرد، باید کنایه از نظر بلند او برای یکسان‌شمردن جایگاه همهٔ ادیان و اعتقادات مردمی باشد. در این جا معلوم است که هدف کوروش فقط جلب رضایت جمعیت غالب و گروه اکثریت نیست. او تعدد‌گرایی عقیدتی و کثرت‌گرایی دینی را در عمل به نقد آزمایش می‌نهاد و حتی پیروان معدود و شکست‌خورده گروه‌های مختلف سیاسی - مذهبی را هم مورد حمایت قرار می‌داد (همان، ص ۱۳۱).

قبل و بعد از کوروش، اصول حاکم بر مناسبات سیاسی بین دول، بر زور نهاده شده بود. حق نیرومندتر و اصل قدرتمندی رکنی پذیرفته شده بود. آنچه که امروز به نام ماکیاولیزم شهرت پیدا کرده است مجموعهٔ اصول غیرمکتوبی شناخته می‌شد که اتخاذ هر نوع وسیله را برای نیل به مقصود مشروع جلوه می‌داد، ولی نه تنها سجایای اخلاق سیاسی کوروش این قاعده را برهم زد و او را تقریباً به صورت استثنایی بر قوامه بین‌المللی جلوه داد، بلکه تلاش برای حفظ عزت و حرمت انسان‌ها به عنوان نکته‌ای جدید، به کار آمد و آن‌چنان فر و شکوه استواری در فرهنگ سیاسی ایرانیان پیدا کرد که دست‌کم تا پایان کار سلسله هخامنشی معتبر شناخته می‌شد. پس دور از حقیقت نیست که بگوییم کوروش با اتکا به تربیت خود و نوامیسی که در جامعه آن روز ایران محترم شمرده می‌شد بر دو نکته اساسی پای فشرده که عبارت‌اند از:

۱) ایجاد یک معیار حقوقی که برای همهٔ شهروندان، بدون توجه به عقایدشان قایل به آزادی عمل دینی است.

۲) قبول یک فضیلت سیاسی که بر مبنای آن شهروندان یک جامعه آزاد، به رغم تفاوت نظرهای موجود در مسایل اعتقادی برای یکدیگر احترام قایل‌اند.

به طوری که از اعمال شاه ایران برمی آید او به گونه ای به مدارای دینی اعتقاد داشت که همانند آنچه در تصاویر دینی مختلف جهان مشهود بود، دلایل خوبی برای ادامه تفاوت نظرها میان عقیده ها و موضع گیری های مردمان می دید و در جامعه ای چون بابل فرضاً، کسانی را مشاهده می کرد که مانند پرستندگان بعل و نبو، خود را محق می شمارند که زمام امور عقلی معتقدان را در دست داشته باشند و یا همانند یهودیان، پیرو دینی الهی باشند و خویشان را برحق تر از همه معتقدان به بتها قلمداد کنند. کوروش نه تنها در برابر ادراک و مواضع دیگران بی تفاوت بود، بلکه هر آنچه را که به آنان تعلق داشت، بزرگ می شمرد و هرگز نیازی بدان نمی دید که با اعمال زور، حقوق دیگران را تضییع کند.

از رفتار وی چنان برمی آید که هرگز درصدد تحقیر نژادها، جنسیت ها و اقلیت های قومی و زبانی دیگر بر نمی آمد. هیچ گاه معیارهای رفتار مساوی با تمامی مردمی را که سر در خط فرمان او می نهادند، دگرگون نساخت. هرگز درصدد برنیامد که دلی را بی جهت بیازارد و با پیش داوری درباره دسته ها و گروه های متفاوت انسانی، امنیت و آرامش فکری و اعتقادی را از آنان سلب کند. به همین سبب است که گزنفون می گوید: مردم بلاد مختلف آرزو می کردند که سایه کوروش بر سرشان باشد و جز او، هیچ کس دیگری بر آنها فرمان نراند.

به عبارت واضح تر، کوروش بر آنچه که ما امروز جوامع مدنی نام می نهیم، اعتقاد داشت و برای عموم شهروندان امپراتوری بزرگ خود، این حق را قائل بود که در کارهای خود آزاد باشند و به مهم ترین اشتغال زندگی خویش که پرداختن به مبادی مذهبی بود، بدان گونه که مایلند، عمل کنند. بدین معنی که پس از رفع امتیازهای ناموجه برخی گروه ها، عموم کسان مجاز می شوند که ربط میان تفاوت نظرها حل نشده در

سطح بیان و اظهار، و احترام متقابل در رفتارهای اجتماعی را رعایت کنند و از تأثیرات سوءتفاوت‌نظرهای موجود در رفتارهای اجتماعی خویش با یکدیگر در امان بمانند.

بدین نحو، با توجه به شرایط آن روز حیات انسان‌ها و اختلافات عظیمی که در میان ملل و نحل وجود داشت، اگر ادعا شود که روال اخلاقی کوروش، موجب شکل‌گیری و بسط نوعی معرفت سیاسی بر مبنای دموکراسی و نیز رعایت حقوق مدنی جوامع گوناگون بود، سخن به بیراه گفته نشده است. در بخش اداره امور امپراتوری و نظام مدنی آن هم خواهیم دید که حکومت‌ها عمدتاً به دست مردمی سپرده می‌شد که از قماش همان افراد کشور موردنظر بودند و تنها قدرت نظامی سرزمین اصلی بود که دوردور، بر جریان امور و حفظ نظم و ترتیب، نظارت می‌کرد. شیوه‌ای که نه تنها در عصر کوروش، که بعدها تا پایان کار هخامنشیان نیز بدان عمل می‌شد و نتایج مطلوب خود را نیز به بار می‌آورد.

خلاصه سخن این است که مدارای دینی کوروش و جانشینان او، از یک سو راهگشای نوعی دموکراسی و حکومت مبتنی بر حقوق مدنی امپراتوری شد و از سوی دیگر زمینه‌ای برای جهشی نو در اندیشه‌های عموم مردم به حساب آمد که در عین به مشروعیت شناختن حکومت جدید، زمینه‌های مبادله اندیشه‌ها و همکاری‌های مدنی با یکدیگر را فراهم بینند. در نتیجه، فرهنگ‌های گوناگونی که در عرصه وسیع امپراتوری وجود داشت و برخی از آنها ریشه در چندین هزار سال فرهنگ و تاریخ مدنی خاص داشتند، مجال آن را یافتند که هویت خود را تا پایان کار این سلسله حفظ کنند و در کنار دیگران، هم‌زیستی مسالمت‌آمیزی داشته باشند.

این هم‌زیستی صورت‌های مختلف حیات فرهنگی به نوبه خود، هم بر تنوع وجوه تمدن بزرگ ایرانی می‌افزود و هم وجهه و اعتبار و منزلت مخصوصی بدان کرامت می‌کرد که بیش و کم می‌توان ادعا کرد که تاریخ زندگی بشری از آغاز تاکنون، به موارد متعددی از این نوع برنخورده است و شاید هم بتوان گفت که خصوصیات منحصر به فرد تمدن هخامنشی را تا امروز به صورتی یگانه نگاه داشته است.

۲. کشورداری تاکنون دربارهٔ وجوه مختلف شخصیتی کوروش سخن گفته‌ایم و در این جا باید اشاره‌ای نیز بر روال ملک‌داری او داشته باشیم که در واقع، عظمت شخص پادشاه نیز ناشی از طرز کار او در ادارهٔ امور ایران و امپراتوری بزرگ آن بوده است.

این که هخامنشیان، پیش از پادشاهی کوروش، تابع مادیها بوده‌اند، نافی استقلال داخلی آنها نیست، به خصوص که کوروش و جانشینان او، بعدها در ذکر نسب و اهمیت حکومتی که به دست آورده‌اند، خود را شاه انزان نیز دانسته‌اند. بحث مهمی که اینک سال‌هاست در محافل علمی و در میان محققان تاریخ کهن ایران مطرح است، مشخص کردن جایگاه انزان یا انشان تاریخی است. چنان‌که کسانی این منطقه را همان ایلام کهن و پایتخت باستانی و معتبر آن شوش می‌دانند که تقریباً از سال ۶۴۵ ق.م. به وسیلهٔ آشور بنی‌پال منقرض شد و محتمل است که از آن زمان به بعد، جزو پادشاهی پارس قرار گرفته است.^(۷) مکان دیگری نظیر ارجان قدیم (بهبهان کنونی) و حتی جلگهٔ مرو دشت را نیز به همین نام خوانده‌اند ولی مسئله اساسی این است که اگر کوروش بزرگ را هفتمین شاه از دوران هخامنشی بشناسیم (چیش‌پش، کمبوجیه، کوروش اول، چیش‌پش دوم، کوروش دوم و کمبوجیه دوم)، معلوم می‌شود که این دودمان از زمان کوروش دوم شاخهٔ

جدید انزانی را پیدا کرده و از نظر سازمان‌های اداری و تشکیلاتی بر میراث کهن ایلامی دست یافته است (پیرنیا، همان، ص ۶۱).

به این صورت، بدیهی است که هخامنشیان، حتی در ادوار مقدم بر زندگی داریوش کبیر (۴۸۶-۵۲۲ ق.م) که بزرگ‌ترین میرد تشکیلات‌دهنده امپراتوری است، ناگزیر از داشتن سازمان‌ها و دفاتر و دیوان‌خاص برای هر امری بودند و در کار سربازگیری و تهیه و تدارک نیروهای منظم و جنگ‌آموده، از روال مطلوبی استفاده می‌کردند. تکیه‌ای که بر قدرت نظامی‌گری پارسی مردان دلیر در همهٔ عمر سلسله وجود دارد مشخص می‌کند که با وجود سربازگیری از اقوام و ملت‌های تابع و جذب عناصر فعال و کارآمد آنان به صفوف ارتش، ستون اتکای اساسی نیروها را، بنیان امپراتوری تشکیل می‌دادند.

و اما در باب نهادها و مؤسسه‌های مختلف کشورداری، ظن غالب این است که از روند توسعهٔ طبیعی پیروی می‌کردند و پایه‌پای وسعت و گنجایش قلمروهای حکومتی، دیوان‌ها و دفترهای اداری را گسترش می‌دادند. پیوستن مراکز کهن‌تر مدنی لیدی و مادای به تشکیلات کوروش، این مساعدت را کرد که تمامی عناصر خدمت‌گزار و متخصص نظامات ملک‌داری آنها به خدمت او درآیند و وقتی هم که کانون قدرت فکری و فکرتی برجسته‌ای نظیر بابل، صلاهی همکاری سرداد، پرمعلوم بود که تجربهٔ چندین هزارسال ادارهٔ امور سیاسی - اقتصادی منطقه در تشکیلات جدید به‌کار افتاد.

با این همه، روشن بود که امپراتوری جدید هخامنشی نه می‌تواند و نه لازم است که همهٔ اتباع خود را به یک روش اداره کند. آن بخش از سرزمین‌های غربی که به‌طور عمده مستقر و مأوای عناصر سامی بود، نظیر آشور و بابل و شامات و فنیقیه و فلسطین، از دیرباز، از اقتدار مرکزی

حکومت حمایت می‌کردند و رهبران آنها از سوی قدرت متمرکز کانونی به سروسامان دادن امور مملکت می‌پرداختند. هر چند که پادشاهان هخامنشی کوشش داشتند که برای هر قوم و جمعیتی از خود آنان، و بی‌شک از خاندان‌های حکومت‌گر مورد قبول توده‌ها، کسانی را برگزینند و در رأس کارها قرار دهند. پرداخت خراج نیز برایشان کفایت می‌کرد و در صورت نیاز به هنگام جنگ‌ها و آشفتگی‌های مهم، سربازانی نیز در اختیار قدرت مرکزی قرار می‌دادند (همانجا، ص ۱۱۸-۱۱۹).

در صفحات شرقی و آریایی‌نشین امپراتوری اما، کار به اسلوب دیگری انجام می‌شد، چه، آنان به سلسله مراتب خویش سخت وابسته بودند و تا آن‌جا که معلوم است، از نوعی انتخاب احسن در سطوح خانواده و دودمان، تیره، طایفه و قبیله بهره برمی‌گرفتند. تکیه‌ای که کتیبه‌نویس داریوش بر اسلاف و پیوستگان وی می‌کند، بدین گونه است:

- من داریوشم، پسر ویشتاسب (خانواده)

- هخامنشی (تیره)

- پارسی (قوم)

- آریایی (ملت)

و باز در همین کتیبه‌ها، ملل و اقوام به تناسب دوری و نزدیکیشان به دودمان حاکم، معرفی می‌شوند:

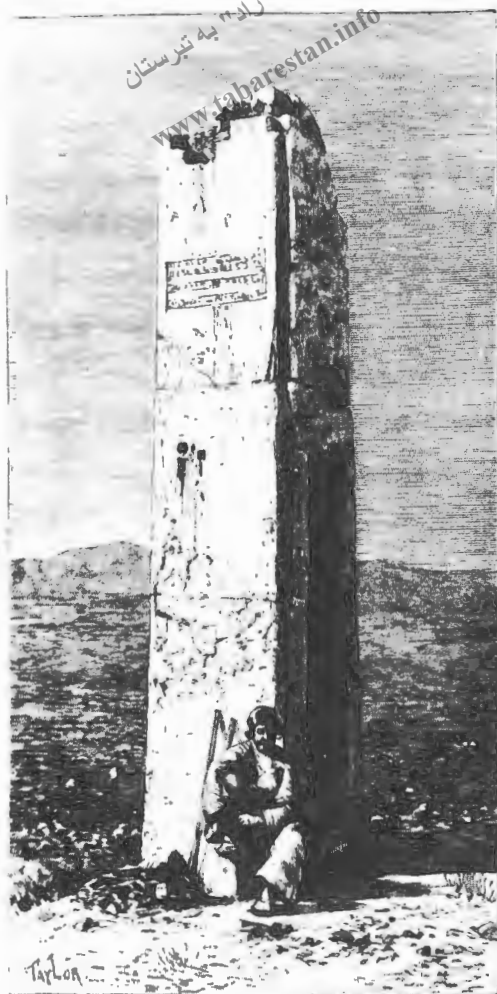
- پارسیان

- مادها

- پارتیان

- سکاها

و پس از آن، نوبت به ملل و طوایف دیگر می‌رسد که براساس اهمیت اقتصادی، جمعیتی، سیاسی و فرهنگی خویش به ایفای نقش می‌پرداختند.



پیشکش "راد" به تبرستان
www.tabarestan.info

روال انتخاب شاه نیز مشخص بود و فرضاً مردی چون کوروش که فرزند کمبوجیه، شاه پارس، شاه انزان بود، و سلسلهٔ انساب او تا به جد بزرگشان هخامنش می‌رسید، در عرصهٔ انتخاب، رقیبی نداشت. به خصوص که افسانه‌های رایج بعدی نیز به نحوی به مسئله ادغام پارس و ماد از طریق دختر ایختوویگو یا آژیدهاک (آستیگس یونانی‌ها) کمک می‌کرد. و با این که بسیاری از تحقیقات جدید نشان می‌دهد که کوروش دست‌کم در سه جنگ با پادشاه ماد درگیر بوده، و سرانجام در

آخرین نبردی که در شهر پارسه (پاسارگاد) اتفاق افتاده، به یاری همه مردان قوم خود و حتی دخالت تشویق‌آمیز زنان، بر حریف غلبه کرده‌است. باز شایعه انتساب او به دودمان مادی، چنان‌که در جای خود آمد، تا پایان کار سلسله هخامنشی، قوی و همه‌جاگیر بوده‌است.

۳. نبوغ نظامی و توان فرماندهی غریبان که از دیرباز قلم را در دست دارند و برخلاف ملل شرق و خاصه ایرانیان، که به تاریخ شفاهی نگه‌داری شده در حافظه‌ها و سینه‌های افسانه‌پردازان، تکیه می‌کردند، اصرار می‌کنند که در هر زمینه تاج افتخار قهرمانی را بر سر ابنای خود گذارند و فرضاً از اسکندر مقدونی که فاتح نظامی و در واقع سرباز جنگجویی بیش نبود، در مقام فاتح شرق و غرب تجلیل کنند. هم‌چنین است داستان کسان دیگری چون فردریک کبیر و ناپلئون، که در کنار اسکندر، سه نابغه بزرگ نظامی غرب را رقم می‌زنند و در مدح هر کدام و شرح دلاوری‌ها و جنگاوری‌هایشان، مبالغه‌ها می‌کنند.

اما شرق که دره‌ماره تاریخ چندهزارساله مدنی خود دچار بحران‌ها و آشفتگی‌های طولانی داخلی و خارجی است، در این زمینه، کمتر به اتفاق نظر مورخان خود دست‌یافته است و غالباً هم آموزه‌ها و هنجارهای سنجشی و قضاوتی غریبان را ملاک عمل مسلط شناخته‌است. با اعتنا به این حقیقت که کوروش از سال ۵۵۹ ق.م به مدت سی سال در عرصه کشورگیری و جهان‌داری بود و جنگ‌های متعددی را برای کسب برتری بر ماد هم‌نژاد و آن‌گاه سکاییان و یونانی‌ها و ایونی‌ها و بابلیان و نیز اقوام ساکن در افغانستان کنونی و پاکستان به راه انداخت و به نحو چشمگیری نیز بر همه حریفان پیروز شد، می‌توان باور داشت که از هوشمندی نظامی و استعداد قابل ملاحظه سوق‌الجیشی و به‌زاندرد آوردن دشمنان بزرگ و

کوچک استفاده کرده است. انتخاب زمان مناسب برای حمله، و استفاده از ابزارها و وسایل کافی قلعه‌گیری و دشمن‌شکنی، نظیر آنچه که در جنگ با کرزوس لیدیایی به کار آورد و شتران را در پیش صفوف اسب‌ها به حرکت واداشت، برگرداندن بخشی از آب‌زودخانه فرات و نظایر آنها، که بدون تردید در هر واقعه‌ای مجال بروز می‌یافته است، کنایه از روشن‌بینی جنگی و دقت نظر نظامی و به‌کارگیری ترفندها و تدابیر رزمی ممتاز می‌کند. تشکیل یک امپراتوری بزرگ که از سند و پنجاب تا سیحون و از قفقازیه تا ساحل مدیترانه توسعه یافت، بی‌تردید نیاز به کیاست کشورداری خاصی دارد که با تشکیلات نظامی در خوری باید پشتیبانی بشود.

کوروش این درس بزرگ تاریخ را آموخته بود که کارهای مهم را به دست هر کسی نسپارد، لذا دستیاران و معاونان نظامی را به دقت برمی‌گزید و افراد شایسته و اهل را در مقام فرمان‌دهی می‌گذاشت. به توصیف گزنفون می‌دانست که در جنگ‌ها چه کسی در یمین و چه فرماندهی در یسار او باشد. همین ملاحظه و تدبیر را در اداره دستگاه وسیع امپراتوری نیز به کار می‌بست. هرگاه ضرورت ایجاب می‌کرد تا سرداری را به مأموریتی گسیل دارد، او را از بین شایسته‌ترین کسان برمی‌گزید و شهربان‌هایی را که برای اداره استان‌ها نیاز داشت از میان بهترین و کارآمدترین افراد انتخاب می‌کرد. بی‌شبهه سفیران نیز چنین جایگاه والایی داشتند و از دید شاه مهم‌ترین وسیله پیشرفت سیاست‌های او بودند تا راه را برای مراودات دوستانه باز کنند و احیاناً بدون جنگ و خونریزی، نیات وی را برآورند.

کوروش این ذکاوت را داشت که بداند بدون گماردن افراد شایسته و وزین در رأس کارها، هیچ امری راست و استوار نمی‌شود و چنین

می‌پنداشت که تنها با نصب مردان کارآزموده و بصیر و بیناست که امور ملک، جریان درست می‌یابد. لذا در عین حال، به پرورش انسان‌های قابل و لایق اهتمام می‌ورزید و چنان‌که رسم ایرانیان عصر بود، از سنین پنج‌سالگی، تا تقریباً ۲۵ سالگی، اشخاص را به کارهای سخت و پرمشقت می‌گماشتند تا تربیت صحیح بیابند و توانایی مقابله با شجیدای زندگانی را بیابند.

حقیقتی که باید از آن یاد کرد این است که ایرانیان به تربیت نسل‌های جوان اهمیت بسیار می‌دادند و اصول اولیه زندگی اجتماعی را که درست‌گویی و تیراندازی بود، در خلال تمرین‌های دائمی به آنان تعلیم می‌دادند. آنها که از زندگی بهتری برخوردار بودند — و می‌توان گفت که از زمان کوروش اکثریت ایرانیان به چنین جایگاهی دست یافته بودند — اسب‌سواری را نیز در زمره آموزش‌های ضروری به فرزندان می‌شمردند.

از دیدگاه کوروش، و دست‌کم آنچه که از کوشش‌های وی باقی است، هیچ‌کس در مقامی نمی‌توانست قرار بگیرد و دیگران را به فضایل و مزایای لازم خدمت‌گزاری ترغیب کند، مگر این‌که خود در طی درجات اخلاقی، به چنان جایگاهی دست یافته باشد. چنین برمی‌آید که در جریان تحولات ناگزیری که امپراتوری به خود می‌دید، هر روز بیشتر از روز پیش با تجارب مفیدی در مملکت‌داری آشنایی می‌یافت که همین امر کار او را در انتخاب افراد زبده برای کشورداری آسان‌تر می‌ساخت. به همین دلیل است که نام تاریخی او با نام شه‌ریاران نیکوکار دیگری که در اساطیر ایرانی حضور دارند، آمیخته است و بسیاری از فضایل متقدمان و متأخران با خصوصیات عالی‌ه‌ای که به وی نسبت می‌دهند، قرین و عجین

است (رستگار فسایی، ۱۳۷۸، ص ۱۸۷-۲۰۷).

کوروش این را هم دریافته بود که اگر بخواهد در جزئیات کارها صرف وقت کند، مجالی برای اندیشیدن به مسائلی مهم امپراتوری نخواهد یافت، به همین سبب است که می‌بینیم او در اعلامیه‌ها و فرمان‌هایی که از خود باقی نهاده، کمال دانایی و هوشیاری را ظاهر ساخته است و به‌طور واضح به نکاتی اشاره کرده، که قبل از وی سابقه نداشته است. فراتر روی از زمان و مکان، چنان جایگاه اخلاقی بزرگی به وی داده است که او را نه تنها تشکیلات‌دهنده و رهبری عظیم‌الشان و پدری باتدبیر نشان می‌دهد، بلکه اندیشمندی بزرگ و آینده‌بینی برجسته از وی ساخته است که در عین پارسی‌ماندن و ایرانی‌بودن، به همه جهان و جهانیان تعلق دارد. نکات بدیعی که او برای حفظ مرتبت انسانی و شناسایی بی‌تردید حقوق بشر با هر آنچه که انسان را در هر جای جهان معرفی می‌کند، بیان داشته، تازگی و طراوت و شفافیت خود را تا امروز حفظ کرده است.

کوروش امور مالی و مالیاتی امپراتوری را نیز به نحو پسندیده‌ای سامان داد و با انتصاب متصدیان لایق، از تعدی و اجحاف به سکنه استان‌ها و سرزمین‌های تابع جلوگیری کرد. در دنیای پیش از وی، پایه کارها بر تجاوز و غارت اموال ملل مغلوب قرار داشت و شخص فاتح و سپاه همراه او حق داشتند که هرگونه دست‌درازی کنند، ولی کوروش به نحوی که در تسخیر سارد و بابل مذکور افتاد، از تعدیات جلوگیری کرد و با تصرف خزانه دولتی، به کلیه گروه‌های نژادی و قومی و نیز افرادی که نیاز به مساعدت داشتند، کمک کرد (گزنفون، همان، ص ۳۵۶-۳۵۸).

۴. ارائه مفهوم نویلی از پادشاهی رسم و راه جدیدی که کوروش

مبدع آن بود پذیرش این حق، برای هر کس بود که هویت خود را حفظ کند. پادشاه ایران پس از جنگ‌های متعددی که به راه انداخت و اراده عنصر آریایی را برای بیرون آمدن از تحت ستم دولت‌های دور و بر و رهایی از تذلیل چندصدساله، اعلام می‌کرد. به مرور پختن توانایی و اقتداری یافت که بتواند امپراتوری وسیعی به وجود آورد و نظم و قانون تازه‌ای برای همبستگی کلیه ملل آسیای غربی و پیدایش یک تمدن جدید پایه‌گذارد.

تا آن روز، ملل و اقوامی که در منطقه حساس مزبور می‌زیستند، هر کدام برای خود سازمان جداگانه‌ای داشتند که نمودار تمایزات گروه‌های مختلف تشکیل‌دهنده فرهنگ‌های محلی بودند. هر جامعه‌ای راه خود را می‌رفت و دلیلی نمی‌دید که حاصل تلاش‌های مدنی خویش را به دیگران واگذارد. حق اقوی و اصل زورمندی نیز به‌عنوان اُس اساس سیاست‌های جاری پذیرفته شده بود و بهره‌کشی ظالمانه از همه امکانات و توانایی‌های ملل مغلوب، امری معمول و مقبول شمرده می‌شد.

با توسعه امپراتوری و خاصه پس از فتح بابل بود که جهانیان دانستند دوران جدیدی در حیات ملل و نحوهٔ ملک‌داری حکمرانان آغاز شده است. چرا که قرار نبود تمدنی از بین برود تا تمدن دیگری آغاز شود و بنا نبود که سنن مللی نابود شود تا سنت‌های تازه‌ای جای آنها را بگیرد (ایسرائل، همان، ص ۲۳۵).

به گمان ما، کوروش مظهر آن نبوغ به‌عرصه‌رسیده‌ای بود که تجلی اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک را به ساحت عمل می‌گذاشت و از رشد سیاسی ملتی حکایت می‌کرد که می‌خواهد راه تازه‌ای را به جهانیان بشناساند. در برابر این فرهنگ پیشرفته ایرانی‌گری بود که وی همانند شاگرد فرمانبرداری عمل می‌کرد که می‌کوشد هرچه را که آموزگار

فرهنگ ملی به او می‌گوید بیاموزد. این نیروی نظامی اقوام پارسی و مادی و پارتی و دیگران نبود که اینک به حساب می‌آمد، بلکه اندیشه خیرخواهی و نیک‌رفتاری و صداقت آشکار انسانی ملتی بود که مفهوم تازه‌ای از وحدت دولت و ملت را به نمایش گذاشته بود و برای نخستین بار در تاریخ، تمامی سرزمینی را که به نام ایران در تصرف خود گرفته بود، همانند الگویی از آرمان شهر تحقق‌پذیر بشری امکان می‌داد.

کوروش با اندیشه‌ای بلند، کرداری نیک، دادگرانه، آسان‌گیر و شکیبا، امپراتوری بزرگ ایران را پی نهاد و بدین سان به پهنه تاریخ پیوسته ایران و جهان گام گذاشت (کمالی سروستانی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹). به قول هگل:

«از دیدگاه سیاسی، ایران زادگاه نخستین امپراتوری راستین و حکومتی کامل است که از عناصری ناهمگن فراهم می‌آید. در این جا نژادی یگانه، مردمان بسیاری را دربرمی‌گیرد (ولی این مردمان) فردیت خود را در پرتو حاکمیت یگانه نگاه می‌دارند. این امپراتوری نه همچون امپراتوری چین، پادشاهی، و نه همچون امپراتوری هند، ایستا و بی‌جنبش و نه همچون امپراتوری مغول، زودگذر و نه همچون امپراتوری ترکان بنیادش بر ستمگری است. برعکس، در این جا ملت‌های گوناگون در عین آن که استقلال خود را نگاه می‌دارند به «کانون یگانگی‌بخشی» وابسته‌اند که می‌تواند آنان را خشنود کند. از این رو امپراتوری ایران، روزگاری دراز و درخشان را پشت سر گذارده است و شیوه پیوستگی بخش‌های آن چنان است که با مفهوم (راستین) کشور یا دولت، بیشتر از امپراتوری‌های دیگر مطابقت دارد» (هگل، ۱۳۵۶، ص ۳۰۴).

هم او معتقد است که تاریخ با ایران آغاز شد، این درک درست کوروش از مسئولیت یک انسان فرمانروا بود که به کوشش‌های او و ملتی که در پشت سرش قرار داشتند و به قدرت اخلاق و فضیلت عدل و داد مجهز بودند، مسئولیتی جهانی داد. به همه مردم و همه آنچه که داشتند و

عزیز می‌شمردند احترام گذاشت و با ارائه تصویر ملتی صلح‌دوست و آرامش‌طلب و ترقی‌خواه، کوشید تا همه تلاشی را که میسر بود برای اعتلای فرهنگ‌ها و تمدنی که پی‌نهاده بود، به کار گیرد.

ایرانیان که خود همیشه مردمی دین‌دار و معتقد به فضایل دینی بودند و به شهادت تاریخ، نخستین کسانی بودند که به احدیت ذات پاک الهی پی‌برده بودند، به راحتی این نکته را پذیرفتند که از وظایف هر حکومتی، حمایت از مبانی اعتقادی اتباع خود است و جالب این است که کوروش دستور داد تا معبد خدای ایشتر را در اوروک به همان‌گونه بسازند که یهودیان در ارض موعود. و به مردوک و بعل و نبو، همان‌گونه احترام می‌گذاشت که به «سین» معبود مردم اور.

کوروش بدین صورت، به مفهوم باستانی شاهی منتخب همتایان خود بعدی متفاوت بخشید. مفهوم شاه حامی خدایان. با این کار مشروعیت پادشاهی وی نه تنها مورد تردید کسی قرار نگرفت، بلکه برعکس، به نحوی برخلاف انتظار تقویت نیز شد (ایسرائل، همان، ص ۲۳۷).

حضور ایرانیان در صحنه حوادث بین‌المللی، خاصه پس از فتح بین‌النهرین و آسیای صغیر، سرشت و ترکیب فرهنگی و مدنی منطقه و جهان را تغییر داد. مسئولیت نگاه‌داری از دستاوردهای چند هزار ساله حکومتی و مدنی کلیه اقوام سومری، اکدی، آشوری، کلدانی، بابلی و به تبع این آخری سوری، فنیقی و فلسطینی به دست ایرانیان سپرده شد و بیش از هزاره‌ای نیز پایدار ماند.

پیشکش "راد" به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل پنجم

پیشکش "راد" به تبرستان
www.tabarestan.info

داستان ذوالقرنین

آیا ذوالقرنین همان کوروش بزرگ است؟ آنچه در کتاب مقدس آسمانی مسلمانان آمده و آیات کریمه سوره کهف را از شماره ۸۳ تا ۹۸ دربرگرفته است، مبین این معنی است که جمعی از کفار قریش به تحریک یهودیان از پیامبر خدا (ص) سؤالاتی درباره اصحاب کهف، روح و ذوالقرنین را مطرح می کردند تا نظر آن بزرگوار را در هر باب بشنوند. ترجمه آیات چنین است:

«تو را از ذوالقرنین پرسند، بگو: برای شما از او خبری خواهم خواند، وی را در زمین تمکین دادیم و از همه چیزها وسیله ای عطا کردیم. پس راهی را تعقیب کرد. چون به غروبگاه آفتاب رسید آن را دید که در چشمه ای گل آلود فرومی رود و نزدیک چشمه گروهی را یافت. گفتیم: ای ذوالقرنین یا عذاب می کنی یا میانشان طریقه ای نیکو پیش می گیری. گفت: هر که ستم کند زود باشد که عذابش کنیم و پس از آن سوی پروردگارش برند و عذابی سختش کند. و هر که ایمان آورد و کار شایسته کند، پاداش نیک دارد و او را از فرمان خویش کاری آسان گوییم. آنگاه راهی را دنبال کرد تا به طلوعگاه خورشید رسید و آن را دید به قومی طلوع می کند که ایشان را در مقابل آفتاب پوششی نداده ایم. چنین بود، و ما از آن چیزها که نزد وی بود، به طور کامل خبر

داشتیم. آنگاه راهی را دنبال کرد، تا وقتی میان دو کوه رسید، مقابل آن قومی را یافت که سخن نمی‌فهمیدند. گفتند: ای ذوالقرنین یاأجوج مأجوج در این سرزمین تباه‌کارانند، آیا برای تو خراجی مقرر داریم که میان ما و آنها سدی کنی. گفت: آن چیزها که پروردگارم مرا تمکن آن داده بهتر است، مرا به نیرو کمک دهید تا میان شما و آنها حایلی کنم. قطعات آهن پیش من آرید. تا چون میان دو دیواره پر شد گفت: بدمید تا آن را بگداخت، گفت: روی گداخته نزد من آرید تا بر آن بریزم. پس نتوانستند بر آن بالا روند و نتوانستند آن را نقب زنند. گفت: این مرحمتی از جانب پروردگار من است و چون وعده پروردگارم بیاید آن را هموار سازد و وعده پروردگارم درست است» (پاینده، ۱۳۵۴، ج ۳، ص ۱۸۲).

و اما دربارهٔ این که ذوالقرنین کیست، مولانا ابوالکلام آزاد، نخستین وزیر فرهنگ هند پس از استقلال که امام‌الهند لقب دارد، کتابی تدوین کرده است. وی در کنار بسیاری از محققان دیگر که در این باره سخن گفته‌اند، می‌نویسد: «یهود به حضرت گفتند دربارهٔ پیغمبری که خداوند جز یک بار در تورات از او نام نیاورده است، به ما خبری بازگویی؟ حضرت گفت: کدام پیغمبر؟ گفتند: ذوالقرنین.» محمدبن جریر طبری و ابن‌کثیر و سیوطی نیز روایاتی بر همین نهج آورده و مورد تفسیر قرار داده‌اند (آزاد، ۱۳۴۴، ص ۵ - ۶).

بدین‌گونه هویداست که ذوالقرنین مرد شناسایی است که در مقام هدایت مردمی که در تحت فرمان او بوده‌اند، قابلیت پیامبری پیدا کرده و خداوند تبارک و تعالی، به وی آن مرحمت را ارزانی داشته است که با او سخن بگوید. این مرد در غرب و شرق عالم جنگ‌هایی داشته و با بدویان هر حدود، مبارزه کرده است. بخش قابل اعتنای زندگی او نیز در ستیز با اقوام یاأجوج و مأجوج گذشته، و همان‌جا هم هست که سد آهنین خود را برای جلوگیری از غارت و درازدستی آنان بنیاد نهاده است. چنان شهریار

دادگر و بنده‌نوازی البته جانب کار رعایای ضعیف خود را نگاه می‌داشته است ولی مهم‌تر آن است که در برابر جنگندگان شکست‌خورده نیز رعایت انصاف و عدالت را از دست نداده و از آزار و قتل‌عام آنان چشم پوشیده است. حالی که شکست‌خوردگان گمان می‌کردند که ذوالقرنین نیز همانند پیروزمندان دیگر، به شکنجه و بیداد متوسل می‌شود، اما او نه تنها چنین نکرد که به آنان گفت: «نیکوکاران و رجال قوم از آسیب مصون خواهند ماند» و به داد و دهش دل‌جملگی را شاد نگاه می‌دارد.

درباره مال دنیا هم مناعت طبع و بی‌نیازی خود را آشکار ساخت و آنگاه که شکست‌خوردگان خواستند برای بنای سد، پولی جمع‌آوری کنند، گفت: خداوند مرا از مال و اندوخته شما بی‌نیاز ساخته است، فقط به نیروی کار خویش مرا همراهی کنید تا سدی آهنین در برابر دشمن بسازیم (همان، ص ۸۷).

از آغاز ظهور دین مبین، مفسران بسیاری در این زمینه سخن گفته‌اند و چون در افسانه‌های فارسی، از تاریخی نامعلوم، اسکندر مقدونی از گجستگ ابالیس (ملعون) بودن بدرآمده، و چهره‌ای پر عزت و ایرانی‌مآب پیدا کرده است، برخی چون ابن‌سینا نیز بدون این که فرصتی برای تحقیق داشته باشند و یا از گذشته پرحادثه و گذشتگان شریف خویش آگاهی دقیقی به هم رسانیده باشند، جهانگشای مقدونی را ذوالقرنین تصور کرده‌اند (ندیم، ۱۳۷۸، ص ۱۱۳-۱۲۹). در حقیقت در میان اصحاب نظر، بوعلی (۳۷۰ - ۴۲۸) نخستین کسی است که به واسطه توجه به ارسطو و درک این بحث، که معلم اسکندر تلقی می‌شده، او را ذوالقرنین دانسته و در ذکر مناقب فیلسوف یونانی، جایی نیز به سردار ستیزه‌گر مقدونی اختصاص داده است. مردی که در خلال ده سال حیات پرشور و شر نظامی‌گری خویش (۳۳۳-۳۲۳ ق.م.) جز کشتار و خرابی و

ویرانی، آن هم در مقیاس صدها هزار نفری و نابودی شهرهای بزرگ و به اسارت گرفتن همه اهالی یک منطقه معتبر، شهرت دیگری پیدا نکرده است.

به ندرت می توان در بررسی زندگی پنترب و ثاب او که به وسیله بسیاری کسان و حتی مورخان یونانی و هم وطن معاصر او نوشته شده است، سندی ارائه داد که با مردم و ملل مغلوب به دادگیری و مهربانی رفتار کرده و یا حتی سدی که در کتاب الهی بدان اشارت رفته، به دست او پا گرفته باشد. زندگی این مرد مقدونی که در مجموع بیش از ۳۳ سال نپاییده، تمام و کمال ثبت شده است و موجبی در دست نیست که او را ذوالقرنین بخوانند. هیچ مورخ و محقق نیز تا امروز موفق به اثبات چنین مدعایی نشده است (آزاد، همان، ص ۱۲-۱۵).

و اما یهودیانی که واسطه طرح سؤال از پیامبر گرامی اسلام (ص) بودند، خود می دانستند که در کتب مذهبی آنان، از مردی سخن رفته است که ناجی قوم آنان بود و نه تنها هفتاد هزار نفر اسیری را که نبوکدنصر (بخت النصر) در حمله دوم به اورشلیم به سال ۵۸۷ ق.م پس از ویرانی اورشلیم و معابد آن، به اسیری برده بود، دوباره به سرزمین اصلی بازگردانید، بلکه تمامی ظروف طلا و نقره و اوانی ارزشمند دیگری را نیز که در بابل گردآوری شده بود، در اختیارشان قرار داد. گذشته از اینها، فرمان داد که معبد آنان را با هزینه شخص پادشاه، دوباره بسازند و برای عمران و آبادی بلاد تخریب شده اقدام کنند.

به همین دلیل است که در عهد عتیق، سفری است که به نام دانیال نبی، موسوم است و این مرد پس از گرفتاری هایی که برای قوم او پیش آمده بود، و زندگی را بر آنان تباه و تاریک ساخته بود، به پیشگویی هایی می پردازد که خبر از آزادی یهودیان می دهد. دانیال در آخرین خبری که

می‌دهد می‌گوید:

«در سال سوم از جلوس پادشاه بیلش فر، من در شهر سوس هیرا از نواحی ایلام، در کنار رود «اولانی» بودم. برای بار دوم رؤیایی به نظر من رسید. در این رؤیا دیدم که قوچی در کنار رود ایستاده و دو شاخ بلند دارد. این دو شاخ یکی به طرف پشت او خم شده بود. قوچ با دو شاخ خود غروب و شروق و جنوب را شخم می‌کرد و می‌کند. هیچ حیوانی نبود که در برابر او ایستادگی کند، بنابراین هر چه می‌خواست می‌کرد. در همین حال که من در فکر انجام کار این قوچ بودم، متوجه شدم که یک بز کوهی از طرف مغرب در حالی که زمین را با شاخ خود می‌کند، پیش آمد. میان پیشانی این بز، یک شاخ بزرگ و عجیب کاملاً پیدا بود.

«کم‌کم بزکوهی به قوچ دو شاخ «ذوالقرنین» نزدیک شد و سپس خشمناک بر او تاخت و در این حمله دو شاخ او را شکست و قوچ ذوالقرنین در برابر او از مقاومت عاجز ماند. کسی هم نبود که قوچ را از چنگالش رهایی دهد» (آزاد، همان، ص ۱۹-۲۰).

متعاقب این رؤیا، فرشته‌ای که باید او را جبرئیل خواند، بر دانیال نازل شد و رؤیا را بدین‌گونه تفسیر کرد:

«قوچ ذوالقرنین نماینده اتحاد دو کشور ماد و پارس است. یک نفر پادشاه قوی بر این دو کشور حکمرانی می‌کند، به طوری که هیچ دولتی قادر به مقاومت در برابر او نخواهد بود. اما بزکوهی یک شاخ که بعد از قوچ پیدا شده، مقصود از آن مملکت یونان است و شاخ برجسته میان پیشانی او دلالت بر اولین پادشاه آن سرزمین می‌کند» (همان‌جا).

باری، از وحدت ماد و پارس، ذوالقرنین پدید آمد که کوروش نماینده اقتدار و موجودیت پادشاهی جدید بود و پس از تقریباً دو قرن نیز اسکندر مقدونی به صحنه رسید که پس از سه جنگ، سرانجام آخرین پادشاه آن سلسله را شکست داد و خود به حکمفرمایی رسید.

به تعبیر ابوالکلام، کلمه قرن در عربی و عبری یکی است و وصف

این قوچ که به عربی ذوالقرنین می‌شود، در زبان عبری دلوقرانیم است که همان معنی را افاده می‌کند. در رؤیای پیغمبر یهود، بشارت داده شده که پایان دوره اسارت آنان نزدیک است و با ظهور کوروش، فلاکت و بدبختی آنان خاتمه می‌یابد. اندکی پس از پیشگویی دانیال بود که شاه ایران ظهور کرد و به نحوی که پیش از این، در همین کتاب، ملاحظه شد، به ایفای نقشی پرداخت که یهودیان با وجود همه بخل و امساک که در انتصاب صفات پسندیده به غیریهود دارند، او را نجات‌دهنده و مسیح پروردگار، راعی رب، منجی و نظایر آن خواندند و با تجلیلی که در خلال هزاره‌ها هیچ‌گاه کاستی نپذیرفته است، از وی به نیکی یاد می‌کنند.

آنچه نیز در کتاب آسمانی قرآن مجید، بر پیامبر گرامی اسلام نازل شده است، عیناً صدق مدعاست، چه این کوروش بود که برای نخستین بار شرق و غرب عالم شناخته‌شده آن روز را درنوردید و در خلال جنگ‌های طولانی به جایی رسید که خاوران یا بلخ تاریخی بود و محل طلوع خورشید تلقی می‌شد، آن‌گاه تا سواحل مدیترانه پیش رفت که آفتاب در آن‌جا غروب می‌کرد و به دریا می‌رفت. در صفحات قفقازیه، جایی که هم‌اکنون نیز آثار شهر کوروش و رودکورا باقی است، سدی ساخت که به نام دربند کوروش معروف شد و دروازه آهنین بر آن تعبیه کرد که تا هزاره‌ای بعد برقرار ماند و هم‌اینک به نام دربند قفقازیه خوانده می‌شود.

مردی که متعبد و خداشناس بود و همان‌گونه که از اعلامیه‌های او برمی‌آید مانند دیگر هم‌وطنان موحد ایرانی خود به ذات بی‌همتای ربوبی ایمان داشت، همه هرچه را در عالم امکان می‌دید، به اراده او منتسب می‌کرد، خود را بنده‌ای از بندگان الهی می‌شمرد که مسئول اجرای عدل و داد اوست، برهمگان رحمت می‌آورد، چرا که همه را مخلوق ذات احدیت می‌دانست و رفتارش مؤید این نکته بود که: در هیچ سری نیست

که سَرّی ز خدا نیست.

او در عصری که همه غرورها و سربلندی‌ها به خون‌ریزی و بریدن بینی‌ها و درست‌کردن کله مناره‌ها و نابودی شهرها تا مرز ویرانی کامل و به آب‌بستن تمامی آنچه که بر سرپا مانده بود، ختم می‌شد (توانگرزمین، میراث پارس، ۱۳۸۰، ص ۲۱-۲۲)، رسم دیگری گذاشت و راه‌نوی در پیش‌پای حکمرانان نهاد. پیام‌آور صلح و دوستی و مهربانی شناخته شد، سروری تازه با قانونی جدید بود که بر مردم پدری کرد و نه شاهی، چنانکه هرودوت، پس از بیش از صدسال، از حیات او می‌گوید که ایرانیان وی را پدر خود می‌خوانند.

در ذکر جمیل او نیز گفته‌اند که: «زیبا و خوش‌اندام بوده، چه، پارسیان تا آخرین روزهای دوره هنر باستانی خویش به وی همچون نمونه زیبایی اندام می‌نگریسته‌اند» (دورانت، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۴۰۸). به یگانگی مجموعه مردمی که در ایران بزرگ می‌زیستند، اعتقادداشت و در عمل کردن به آنچه که فضیلت و تقوی نام داشت، لحظه‌ای درنگ نمی‌کرد (شاندور، ۱۳۷۱، ص ۶۵). به حقیقت او بزرگ‌ترین شاهنشاهی بود که تاریخ تا آن زمان به خود دیده بود (اومستد، همان، ص ۸۱).

این مرد نامدار، تجارب خود را به‌طور عملی به‌دست می‌آورد و قدر همه کسانی را هم که در کنار او کار می‌کردند، می‌دانست. بزرگان اقوام را محترم می‌شمرد و به همه آنها به چشم مهر و محبت می‌نگریست، به‌طوری که کرزوس پادشاه لیدی را تا پایان حیات، در زمره مشاوران خویش قرار داد. ننوید شاه بابل را به استانداری کرمان گماشت. و وقتی پس از یک‌سال فرمانروایی درگذشت، خود در مراسم تشییع جنازه باشکوه او شرکت جست. جایگاه آژیدهاک یا اینختوویگوی مادی که پدربزرگ او نیز بود معلوم بود و پس از آن که در سه جنگ با وی

روبه‌رو شد و در آخرین مرحله، در شهر پارسه (پاسارگاد) توانست بر وی غلبه کند، حرمتش را محفوظ داشت و عزتش را استوار گردانید. چنین گفته می‌شود که در هیچ حال، مردم را نادیده نمی‌انگاشت و خاصه نسبت به ارتشیان که مخلصانه فرمانبردار او بودند، مشفق بود و فی‌الجمله تجارب و اطلاعاتی که به دست می‌آورد، با مشورت سران سپاه به کار می‌برد (خلیلی، ۱۳۴۵، ص ۸۷).

چندان وقت خود را به عقاید مذهبی مردم مصروف می‌داشت که امروز در سراسر بین‌النهرین هر جا که کاوشی انجام گرفته است، مهر یا استوانه‌ای از او به دست آمده، که ارادت خاص و اخلاص با اساس او را به معابد و بقاع دینی نشان می‌دهد و اینها همه نمی‌توانست منحصرأ از سرریاکاری و تظاهر باشد، بلکه باید باورکنیم که مرد خداشناس و نیک‌نفسی چون کوروش به درستی، به اهمیت خدمات خود به بشریت وقوف داشته است (سامی، ۱۳۴۱، ص ۲۱۲-۲۱۳).

فصل ششم

پیشکش "راد" به تبرستان
www.tabarestan.info

مرگ کوروش

۱. آخرین سال‌های زندگی قریب ده سال از عمر کوروش که از همان سال‌های ۵۳۹ و ۵۳۸ ق.م آغاز می‌شود و به حوالی سال‌های ۵۳۰ و ۵۲۹ ق.م که تاریخ درگذشت اوست، خاتمه می‌یابد، حاوی اخبار ماندگاری نیست. مورخانی چون هرودوت و کتزیاس مرگ او را به واسطه شکست در برابر ملکه ماساگت (ماساژت)‌ها می‌دانند که در منطقه‌ای میان دریاچه آرال و دریای مازندران رخ داده است. براساس یکی از این روایات، سکنه ناآرام آسیای مرکزی، در تلاش‌های دائمی خود برای استقرار در مناطق آبادان و شهری‌شده ایران، نیروهای عمده کشور را برای جلوگیری از غارت و اسارت مستمر مردم به منطقه جلب کرده‌اند و طبیعی است که ذهن کوروش را نیز همانند اسلاف و اعقاب آن شهریار به خود مشغول نگاه داشته باشند. شرایط تاریخی جنگ‌های انجام‌شده و حتی دشمنان فرضی ایران، چندان روشن نیست. ولی در این نکته کسی تردید نمی‌کند که قسمت عمده مشکلات ایرانیان درهماره ایام حیات آنان، از این ناحیه برخاسته است و درصد قابل توجهی از پادشاهان سلسله‌های بعد نیز در راه ایرانبانی، جان خود را در این راه گذاشته‌اند.

از دیرباز باور و برداشت این بود که ساکنان استپ‌های آسیای مرکزی، به دلیل کثرت زادوولد، ناچارند که در جست‌وجوی مرتع و چراگاه برای احشامشان و راهی برای سیرکردن شکم‌های گرسنه مردان و زنان سخت‌کوش خود باشند. زندگی شبانکارگی نیز تربیت جنگی و آمادگی هجوم را به افراد قبایل و طوایف سرگردان می‌داد و آنان را بی‌این که چیز مهمی برای ازدست‌دادن داشته باشند، به سیر مسیرهای طولانی، تا هر کجا که می‌توانستند پیش بروند، وامی‌داشت.

اقوام آریایی و از جمله اجداد پارسیان و مادیان نیز عمدتاً همه از همین راه آمده بودند و تجارب یکسانی داشتند. آنچه که شهری‌شده‌های قبل، که به زندگی اسکان‌یافته خو گرفته بودند، از آن واهمه داشتند، هجوم‌های پیاپی گروه‌هایی بود که گاه از نزدیکان خود آنان محسوب می‌شدند و بسیار زمان‌ها نیز البته از نژادها و اقوام دیگری از ترک و مغول و ترکمن و تاتار بودند که به هوای غارت‌کردن و به‌اسارت‌گرفتن آنها به راه می‌افتادند.

هنوز مشخص نیست که مهاجمان عصر کوروش از کدام طوایفند ولی می‌توان دغدغه‌های حکام داخلی را از آن‌جا دانست که همیشه فردی از خاندان سلطنتی را به شهربانی ایالت‌های شمال‌شرقی می‌فرستادند و وجود هیستاسب یا گشتاسب هخامنشی، پدر داریوش کبیر نیز مؤید همین معنی است که برخلاف مناطق غربی که دولت‌های مستقلی داشتند و دوستی و دشمنی آنها در معیارها و میزان‌های مختلفی سنجیده و محاسبه می‌شد، هیچ‌گاه وضعیت باثباتی وجود نداشت. نه حکومت‌ها و نه طایفه‌ها هیچ‌یک چهره آشکار و ابعاد سیاسی - نظامی قابل اندازه‌گیری‌ای نداشتند که بتوان از طرق پیش‌بینی‌پذیر با آنان برخورد کرد.

در چنین شرایطی است که سال‌های پایانی عمر کوروش سپری شده است، بی‌این که صورت و ماهیت و عدد و رقم و جایگاه دشمنان امپراتوری،

مشخص شده باشد. هرودوت می‌گوید که شاه ملکه ماساگت‌ها را برای ازدواج برگزید و خواستگاری کرد. اما پاسخ او، توهین آمیز بود و ناگزیر جنگ درگرفت. در خلال نبرد پسر ملکه کشته شد، به روایتی نیز اسیر شد و خود را کشت. در قتال دیگر، کوروش زخم برداشت و کشته شد. این بار ملکه ماساگت‌ها بود که بر جسد پادشاه دست‌یافت. سر او را بریزد و در طشت خون گذاشت و به کنایه گفت: «حالا که تو از خون خوردن سیر نمی‌شوی، پس هر چه که می‌خواهی بنوش» (پیرنیا، همان، ص ۷۱).

کتزیاس نیز از روایاتی یاد می‌کند که کوروش در جدال با اقوام سکایی که آریایی تبار بودند زخمی شد و بر اثر آن درگذشت. نظیر چنین تعبیری را مورخ دیگری به نام بُرس گفته و عشیره ده‌ها، از اقوام سکایی را مسئول مرگ فاتح کبیر تاریخ دانسته است.

این گفته‌ها، هیچ‌کدام سندیتی ندارند و تاکنون نیز متن یا مدرکی که نظرات یادشده را تأیید کند، به دست نیامده است. زندگی‌نگار کوروش، گزنفون، البته عقیده دیگری دارد و آن مرگ جاودانه مرد بزرگ تاریخ بشر، در صحت و امان و آرامش و آسودگی خاطر است، بدین معنی که بنیادگذار امپراتوری ایران، پس از وقوف بر احوالی که ناپایداری جهان را بر وی بدیهی می‌ساخت، فرزندان خویش کمبوجیه و بردیا را در کنار خواند و پس از بیان پندهای لازم، آن دو را به تداوم راه خویش و پاسداری از مرزهای گسترده امپراتوری تشویق کرد. گروه‌های قدرتمند جامعه، یعنی سران سیاسی - نظامی کشور را نیز به نوبت مورد خطاب قرار داد و چنان‌که آیین شهریاری در ایران کهن بود، وصایای خویش را برای حفظ مرزهای کشور بدانان بیان فرمود. این، امری بود که به اعتبار شاهنامه حکیم توس رحمة‌الله‌علیه، در همه ادوار حکمرانی ایران باستان انجام می‌گرفته است و حتی پادشاهان ضعیف و کوچک نیز، به هنگام

مرگ، بدان می‌پرداخته‌اند.

بدین‌گونه، شاه در همان جایگاهی که به‌عنوان نخستین پایتخت خویش برگزیده بود و مدفن و مأوای دائمی او نیز می‌باید می‌بود، جان به جان‌آفرین سپرد. مقبره‌ای هم که از پیش برای خود ساخته بود، و عبارت معروف: «ای انسان، هر که بخواهی باشی و از هر کجا که می‌آیی بدان، که من کوروش بنیادگذار امپراتوری ایران هستم. بر این تودهٔ خاکی که جسمم را پوشانیده است، رشک مبر.» بر سردر آن منقوش بود، پیکر او را در بر گرفت.

این‌که، کوروش از چنان منزلتی در نزد پارسیان و همهٔ ایرانیان برخوردار بود که تا پایان کار سلسلهٔ هخامنشی همه از او به نیکی و خیر یاد می‌کردند، معترضی نداشت و خود نشان می‌داد که مزار او با همهٔ ابهت و عظمت سزاوار چنان انسان بلندمرتبه‌ای باید به جایگاه منحصربه‌فرد و محترمی تبدیل شده باشد. بدان‌گونه که حتی فاتح نظامی برجسته‌ای مانند اسکندر، نسبت به وی ادای احترام کرد و پاس بزرگی‌های او را نگاه داشت. ولی نکته‌ای که می‌ماند این است که معمولاً در هنگامهٔ مرگ شاهان، آن‌هم اگر در نبرد سیه‌گین انجام شده و لطمه‌ای سنگین بر قوای نظامی وارد آمده باشد، انتظار چندانی نیست که بازماندگان بتوانند جسد متوفی را در اختیار بگیرند و بعدها با تشریفات و احترامات سزاوار او، به خاک سپارند.

اگر کوروش در خلال یک واقعهٔ جنگی ناکامیاب، آن‌هم با اقوامی درنده‌خوی و انتقام‌جوی کشته شده بود، به نحوی که ذکر آن رفت، ملکهٔ قوم مهاجم بر پیکر او دست‌یافته و بی‌حرمتی‌های شنیع کرده بود، چگونه می‌توانست در آرامگاه بزرگی که برازندهٔ اوست، دفن شود؟ و دیگر آن‌که، اغتشاش‌های مسلم پس از چنان شکست و هزیمت ناگزیری به فرزندان او و دیگر بزرگان ملک اجازه می‌داد که با آسودگی خاطر زمام

کشور را در دست بگیرند و بلافاصله درصدد تداوم لشکرکشی‌ها و تسخیر سرزمین‌های دیگر برآیند؟ آن هم کشوری چون مصر، که فاصله بعیدی از مرکز حکومت و خاستگاه قدرت هخامنشیان داشت و لامحاله نیروهای پشتیبانی عظیمی را به خدمت می‌طلبید؟

مثال دیگری هم برای صدق مدعا می‌توان زد و آن شرایط بحرانی کشور در روزگاری است که کمبوجیه به هلاکت رسید. خواه این مسئله هم آن‌گونه که از کتیبه بیستون مستفاد می‌شود، خودکشی تلقی شود و خواه این که فرد دیگری جسارت کشتن او را پیدا کرده باشد، نتیجه هر دو در مقیاس آرامش امپراتوری یکی بود. یعنی به یکبار آتش شورش و طغیان در همه‌جا زبانه کشید و چنان‌که بعدها، داریوش در همان کتیبه بیستون یادآور شده است بیش از بیست عصیان به وقوع پیوست که برخی از آنها نیز چندین بار نیروهای ایران را به مبارزه طلبیدند و در حقیقت در سراسر سرزمین‌ها موج فتنه به پا خاست.

این امر مؤید حقیقتی است که به یک معنی ذاتی تاریخ ایران شده است و مردان باخردی که در هر دوره از عمر طولانی ملت، زمام امور را در دست داشته‌اند، تلاش‌ها و تدابیر جدی به کار برده‌اند تا سرکشی‌ها را فروشانند و مملکت را به حال نخست و جایگاه اول بازآورند.

در چنین وصفی، معلوم است که در پایان حیات چنان مرد نامداری، هیچ واقعه خاصی به وقوع نپیوسته است. چه اگر حادثه مهمی می‌بود، کمبوجیه خود توان حمله به سرزمین دوردست مصر را نمی‌یافت و گذشته از آن، خلف صدقی که بعد از وی به سلطنت رسید و بزرگ‌ترین پادشاه تشکیلات‌دهنده کشور است، در کتیبه‌های متعددی که باقی نهاده، از سیر حوادث سخن به میان می‌آورد و احياناً جایی را برای نکوهش و سرزنش سلف خویش، ایمن نمی‌گذاشت.

در تحلیل افسانه‌های هرودوت نیز باید افزود که بعید است مردی به اعتبار کوروش، از زن جنگجوی صحراگرد و مبارزطلبی خواستگاری کرده باشد و از طریق مواصلت بخواهد که آرامش مرزهای نامطمئن آسیای مرکزی را تأمین کند. روال اقدامات شاه بزرگ، چنان بود که دشمنان را جدی می‌گرفت و با تمامی نیرو به سراغ آنان می‌رفت. همه جوانب را در نظر می‌آورد و چنان‌که در نبردهای تاریخی او کراراً مشاهده شده است از تمامی نبوغ جنگجویی و لشکرکشی و دشمن‌شکنی بهره می‌جست.

برای چنین مرد باتدبیر و مصممی، بس دور از احتیاط و حتی خرد است که بخواهد دشمن غدار را خرد و ضعیف بشمارد و در معرکه کارزاری درگیر شود که امید فلاح و پیروزی در آن نیست. درست است که فضایل اخلاقی و شخصیت عظیم و منش والای کوروش چنان سایه‌ای بر سر اقدامات نظامی او افکنده است که مورخان گذشته، کمتر از نبوغ بی‌همتای نظامی یک بنیادگذار بزرگ سخن گفته‌اند ولی قدر مسلم آن است که کوروش فرمانده و طراح کم‌نظیری بوده و در تدابیر و ترفندهای جنگی نیز از هیچ حیلتی چشم نمی‌پوشیده است. دشواری‌های نبرد در صفحات آسیای مرکزی و مرزهای پردشواری آن نیز هرگز برای هیچ ایرانی پوشیده نبوده و اساساً در شمار ذهنیت‌های سنگین و دغدغه‌های روزمره عموم زمامداران ایران در گذشته و حال محسوب شده است. آن‌گاه چگونه باور داشته باشیم که پس از بریدن سر کوروش و فروکردن آن در طشت خون، ارتش بی‌سردار توانسته است که جسد او را از میدان نبرد به بیرون رساند و او را تا آرامگاه همیشگی‌اش در پاسارگاد همراهی کند؟

۲. آرامگاه کوروش نوع آرامگاه و نگرشی که ایرانیان عصر هخامنشی و خاصه سران قوم نسبت به آن داشته‌اند یادآور تجلیلی است که در

فرهنگ ایرانی برای مکان‌های مقدس معمول می‌دارند. هیچ‌یک از جانشینان کوروش، حتی مردی به عظمت بی‌متنهای داریوش و کارهای عظیم او برای پایداری سلسله — که در واقع آن را از نو بنیاد گذاشت — از چنان منزلت استثنایی که برای کوروش منظور شده است برخوردار نیستند. این خود می‌رساند که بنیادگذار سلسله در مکاتبی سزاوار جایگاه بلند او در تاریخ، چشم از جهان فرو بسته، و به صورتی برحق، از تکریم و تجلیل منحصر به فرد خود در همهٔ عمر سلسله‌هایی که با نام او آشنا بوده‌اند، (سلوکیان و اشکانیان) برخوردار مانده است.

از امور ناگفته و تحقیق‌نشده‌ای که در فرهنگ ایرانی هست، یکی هم همین ذهنیت کارساز جامعه از وجود قوا و نیرویی است که پاسدار حرمت ابدی ایران و ایرانی بودن محسوب می‌شوند. و چنین پیداست که صدها و هزارها جایگاه مختلفی که فی‌المثل تحت نام «دختر» در سراسر ایران وجود دارد و به هر طریق تا امروز، موجودیت خود را حفظ کرده است کنایه از شعور پنهانی جامعه برای جاودانگی ارزش‌ها دارد. قداست انحصاری کوروش در میان همهٔ فرمانروایان سلف و خلف او نیز ساخته و پرداخته همان معماران ذهن‌ساز فرهنگ ملی‌اند که به گمان ما، سیطره‌ای وسیع دارند و تأثیراتی گسترده بر اندیشهٔ عمومی یافته‌اند.

بر آنچه که رفت اضافه کنیم که همراهان فاتح مقدونی، اسکندر نیز که به ایران آمدند و آن همه فضیحت و شناعة ناموجه از خویش نشان دادند، متذکر این مطلب نیز شده‌اند که سردار جنگجو وقتی به تربت کوروش رسید، از ادای احترام خودداری نتوانست کرد و با ملاحظهٔ همهٔ آنچه که باقی مانده بود، از گستاخی و شامت دریغ ورزید.^(۸)

سخن را با گفتار گزنفون دربارهٔ واپسین ایام حیات قهرمان کتاب او به پایان بریم که می‌نویسد: «چون اوان پیری کوروش در رسید، به جانب پارس رهسپار شد و این سفر هفتم او پس از تشکیل دولت خود بود. در ورود به پارس، کوروش قربانی و آداب مذهبی مرسوم را به عمل آورد و امر نمود تا مجلس رقصی به افتخار خدایان چنان‌که در پارس معمول بود، برپای دارند. سپس بخشش‌های فراوانی به تمام مردم فارس نمود. آنگاه به قصر خویش مراجعت کرد و به استراحت پرداخت. در عالم خواب دید که شخصی که عظمت و جبروت از چهرهٔ وی نمایان بود و به مخلوقات عالم دیگری می‌مانست به وی نزدیک شد و این کلمات را بر زبان راند: «ای کوروش تهیهٔ خود را ببین، چرا که در همین روزها به نزد خدایان خواهی رفت». این خواب کوروش را بیدار نمود و چنان دانست که زندگانی وی نزدیک به آخر شده است. لهذا برای خدایان قربانی‌ها برگزید و مطابق آیین پارسیان آنها را به کوهستان برد تا برای ژوپیتر حامی وطن خود و خداوند هور و سایر خدایان قربانی کند و از درگاه ایشان به کلمات ذیل استغاثه نمود:

«ای مشتری، خدای پدران من! و ای آفتاب! و ای خدایان فناپذیر! این قربانی‌هایی که دورهٔ زندگانی با افتخار مرا به پایان می‌رساند از من بپذیرید.» پس از انجام قربانی کوروش به قصر خویش مراجعت نموده، برای استراحت به خواب رفت، چون فردا و روزهای بعد از آن نیز خود را به همان حال دید، پسرهای خویش را طلب نمود و ایشان وی را در سفرهای همراهی نموده بودند.

«وی [پس از پند دادن] گفت: پس وقتی که مرا زمان مرگ در رسید، جسد مرا نه در طلا و نقره و نه در هیچ چیز دیگری دفن ننمایید، بلکه مرا فوراً به خاک بسپارید. از پارسیان و متحدین دعوت کنید تا دور قبر من جمع شوند و مرا از این که بعدها در مکان مطمئن و در پناه هر حادثه و خیمی می‌باشم تهنیت گویند. خواه این که روح من در فضای نامتناهی در حیات باشد، خواه به

سرمنزل نیستی رهسپار شده باشم. بالاخره این اندرز را هرگز فراموش نکنید که فقط به واسطه نیکی نمودن به دوستان خود، برای شما ممکن است که دشمنان خودتان را زبون و خوار سازید.

«چون کوروش سخن خویش را به پایان رسانید، شفقت خود را به سوی کسانی که در اطراف او بودند دراز کرد، پس از آن روی خویش را بپوشید و جان به جان آفرین تسلیم نمود» (همان، ص ۲۸۶-۲۸۲).

به نظر می‌رسد که شرح گزنفون، درباره نحوه درگذشت پادشاه ایران، دست‌کم این توضیح را دربرداشته باشد که در این زمینه نیز در همان روزگار حیات مورخ، نظرهای متعددی وجود داشته است و راویان یونانی، براساس روایاتی که از اشخاص مختلف می‌شنیدند، مطالب خود را تنظیم می‌کردند. درست است که به قیاس دیگر مسایلی که در کتاب تربیت کوروش مندرج است، مورخ کوشیده است تا انسان آرمانی خود را معرفی کند و برای هموطنانش که سال‌ها در قید گرفتاری و هرج و مرج به سر برده‌اند، تصویر مرد کامل عیاری را بیافریند که اسوه انسانیت و کمال و عدالت‌طلبی و نیکویی است، و چنین مردی طبعاً نمی‌تواند در سنین پختگی و پیری خود هوسناک باشد و به هوای ملکه قدرتمند اقوام بدوی ماساگت، به وی پیشنهاد ازدواج دهد و بعد هم سر خود را بر سر این سودا بگذارد!

این که دست‌کم، فرزندان شناخته‌شده کوروش، کمبوجیه و بردیا، در دوران اولیه درگذشت پدر، اختلاف فاحشی با یکدیگر نداشته و یا نشان نداده‌اند، خود باید دلیلی بر مسالمت‌آمیز بودن اوضاع و قبول شرایط روزگار آرامش باشد. اگر بپذیریم که مرد بزرگ سرنوشت‌ساز ما، در آغاز کار پادشاهی، ۳۲ سال داشت، بدیهی است که در حوالی سال فوت (۵۲۹ ق.م) باید در سنین کمال و فرضاً جافتادگی خاص خود بوده باشد و قریب ۶۲ سال عمر پرتلاش و مشحون از افتخار و سربلندی را در پشت سر نهاده باشد.



۱۰. آرامگاه کوروش کبیر

پیشکش "ساز" بهشتیستان
www.babur.org.info

سخن پایانی

از آنچه در این پژوهش آمد می‌توان چنین نتیجه گرفت که دودمان هخامنشی با سلسله ماد هم‌ریشه و هم‌نژاد بوده و هر دو قوم از آریاییان بوده‌اند و مشخصات قبیله‌ای ویژه و ممیزات اجتماعی و اخلاقی یکسان داشته‌اند. براساس روایاتی که همه مورخان به آن اذعان داشته‌اند، کوروش به علت خصایلی که داشته از همه اسلاف مادی و اعقاب خود پیشی گرفته و یکی از پرتوان‌ترین و نیک‌نام‌ترین فرمانروایان تاریخ ایران و جهان دانسته شده است. او در جهانی شدن سلسله‌ای کوشید که حافظ منافع همه ایرانیان بود و مبشر و مبین مجموعه آداب و اصول بی‌نظیری شد که پشتوانه وحدت فرهنگی، اخلاقی و قومی اقوام مختلف ساکن ایران به شمار می‌رفت. دانایی و بصیرت نظامی - سیاسی کوروش در فتوحاتش تا بدانجا بود که همه مورخان، از ایرانی و انیرانی، از آن یاد کرده‌اند و رفتار او با مغلوبان، دشمنان را هم به تحسین واداشته است. رفتار جوانمردانه او با فرمانروایان شکست‌خورده مانند کرزوس شیوه‌ای تازه در برخورد با دشمن، در جهان آن روز شناخته شد. شاید او تنها فرمانروای پیروزی بود که در زندگی داخلی، مناسک دینی، شیوه امرارمعاش و آزادی‌های برحق انسانی هیچ شهر و جمعیت و مردمی دخالت نکرد، و همین که قومی سیادت فرمانروایی ایران را، به عنوان نظام مدیریت بخش جدید منطقه به رسمیت می‌شناخت، برای او کفایت می‌کرد. این خصایل موجب شد که مردم بابل، که از ستم نبونید به تنگ آمده بودند به او روی آورند و یهودیان او را ناجی عالی قدر خود بدانند. مهربانی و محبت‌ورزی او به انسان و اقوام و ملل آن روز جهان به‌گونه‌ای

در تاریخ تجلی یافته که متن اعلامیه مشهور وی، آن سردار بزرگ ایران‌زمین را، در زمرهٔ پیشگامان حقوق بشر قرار داده است.

جا دارد برای حسن ختام، متن یادشده که بی‌تردید نشانهٔ جامعی از خصال و فضایل آن مرد قدرتمند که برخاسته از آموزش‌های فرهنگی و تمدنی همه ساکنان ایران‌زمین است، آورده شود:

«او [مردوک] صمیمانه در پی یک فرمانروای دادگر بود تا امنیت او را بگیرد. کوروش شاه‌انشان را ندا داد و به فرمانروایی جهان فراخواند. سرزمین‌گوتی، همهٔ اومان-منده را به پای او انداخت. دست سپاهیان را به دست‌های او رساند. او [کوروش] با راستی و داد آنها را پذیرفت. مردوک، سرور بزرگ، نگهبان مردمان خویش با شادی کارهای نیک و قلب دادگر او را دید و فرمان داد تا به شهر خود [او] بابل برود. او [مردوک] در حالی که مانند یک دوست او [کوروش] را همراهی می‌کرد، او را به بابل رساند. سپاهیان زیاد او که شمارشان مانند آب رودخانه بی‌حساب است، مسلح در کنار او بودند. مردوک بی‌جنگ و نبرد او را به شهر خود بابل درآورد. او [کوروش] بابل را از هجوم در امان نگاه داشت. نبوید شاه [شاه بابل] که او [مردوک] را نمی‌پرستید او [مردوک] را به دست او [کوروش] انداخت. مردم بابل همگی، همهٔ سومر و اکد بزرگان و فرمانداران نزد او سرتسلیم فرود آوردند، پاهایش را بوسیدند. از فرمانروایی او خشنود شدند و چهره‌هایشان شکوفا شد. آنان به [درگاه] سرور [مردوک] که به نیروی خود به مرده‌ها زندگی بخشیده و همه را از نابودی و بلا در امان نگاه داشته بود به خشنودی نیایش کرده و نامش را حفظ کردند.

«من کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه برومند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهارسوی جهان، پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه شهرانشان، نوهٔ کوروش، شاه بزرگ، شاه شهرانشان، نتیجهٔ چیش‌پش، شاه بزرگ، شاه شهرانشان، خلف پایندهٔ دودهٔ شاهی، که سلسله‌اش بعل و نبو را دوست دارند و فرمانروایی آنها را برای شادی قلب‌هایشان آرزو می‌کردند، وقتی که من با صلح و صفا وارد بابل شدم، با شادی و سرور در کاخ امیران رحل شاهی افکندم. مردوک، سرور بزرگ، قلب بزرگ بابلی‌ها را متوجه من کرد و من هم هر روز در فکر نیایش

او بودم. سپاهیان فراوان من در صلح و صفا در پیرامون بابل جای گرفتند. در تمامی سومر و اکد به دشمن اجازه هیچ تحرکی را ندادم. درون بابل و همه معبدها مرا با آغوش باز پذیرفتند. ساکنان بابل... را از یوغی که برآزنده آنان نبود، [رها ساختم]. جلو ویرانی خانه‌هایشان را گرفته و جلوی از هم پاشیدنشان را گرفتم. مردوک، سرور بزرگ از گلهای نیک من خوشحال شد و به من، به کوروش شاه که حرمت او را دارد، به کمبوجیه پسر تنی من، [و] به همه سپاهیان من با مهربانی رحمت عنایت فرمود و ما با میل و نشاط مقام الهی او را ستایش کردیم. همه شاهان اریکه‌دار و کاخ‌نشین هر سوی جهان، از دریای شمال (مدیترانه) تا دریای جنوب (فارس) ... که ... زندگی می‌کنند، همه شاهان کشورهای غرب [تا کرانه مدیترانه] که در چادر به سر می‌برند، همه باج سنگینی آوردند [و] در بابل پاهای مرا بوسیدند، از ... تا شهر آشور و شوش اکد [آگاده]، ایشونک، زمتن، مه-تورنو، با سرزمین گویتم، شهرهای (آن سوی) دجله که آبادی‌هایشان از زمان کهن بنا شده بودند، خدایانی را که در آن‌ها زندگی می‌کردند، به جای خود بازگردانیدم و [این امکان را فراهم آوردم] تا آنها در خانه‌های جاودان جای بگیرند. همه مردم آنها را با یکدیگر متحد کردم و زیستگاه آنها را دوباره سامان بخشیدم، و خدایان سومر و اکد را که نبودید برخلاف خواست سرور خدایان به بابل آورده بود، اجازه دادم تا به فرمان مردوک، سرور بزرگ، بی‌مزاحم در معبدهای خود به خانه نشاط قبلی نقل مکان دهند. باشد تا همه خدایانی که من به محل‌های خود بازگردانده بودم، هر روز نزد بعل و نبو خواستار طول روزهای [عمر] من شوند. شفاعت مرا آرزو کنند و به مردوک، سرور من، بگویند برای کوروش شاه که او را می‌ستاید و برای پسر او کمبوجیه ... به خانه آرامی [در جهان دیگر؟] نقل مکان شود» (رجبی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۰-۱۴۱).

پیشکش "راد" پہ تہرستان
www.tabarestan.info

پی‌نوشت

۱. اشاره به تحقیقاتی است که در خلال دو سه سال اخیر به وسیله دکتر یوسف مجیدزاده و همکاران او در منطقه موردنظر صورت گرفته است.
۲. هارولد کمب به نقل از پولین و ژوستن نتیجه جنگ را به نفع پارسی‌ها می‌داند و معتقد است که برخلاف نظر هرودوت، کرزوس از پیش سپاه کوروش به عقب نشست و به سارد گریخت بدان امید که برف‌های سنگین بین راه، او و سپاهیان را برای چهار و پنج ماه دیگر، تا بهار معطل کند و تا آن زمان متحدان بابلی و مصری به کمکش بشتابند ← کوروش کبیر، ترجمه دکتر صادق رضازاده شفق، تهران، ۱۳۴۰، ص ۱۲۴.
۳. این روایت نیز آمده است که کرزوس پس از احساس شکست، برای این‌که به دست پارسیان نیفتد در قصر خود آتشی برافروخت تا خود و خانواده و مایملک خویش را بسوزاند ولی ایرانیان به موقع، به دادش رسیدند و نجاتش دادند.
۴. پرفسور هومیخ و دکتر علیرضا شاپورشهبازی هر دو به نگارنده، زمان تخمینی مزبور را یادآوری کرده‌اند.
۵. یکی از فرضیات عمده درباره مهاجرت‌های آریاییان به ایران و هند این است که گروه‌هایی از آنها که به صفحات مختلف هند رفته بودند، دوباره به سوی ایران بازگشتند و حوادث مکتوم در متن افسانه‌های پیشدادیان و کیانیان ایران، بخشی نیز به مردم و مناطقی برمی‌گردد که در گیرودار کشمکش‌های طولانی با برادران هم‌نژاد، در نواحی یادشده اتفاق افتاده و خاطره‌های آنها باقی مانده است.
۶. ژرار اسرائل و بسیاری دیگر از تاریخ‌نویسان جدید، به صورتی تفصیلی به این واقعه پرداخته‌اند. برای تفصیل بیشتر ← کوروش بزرگ، ص ۲۲۱ به بعد.
۷. انشان چنان که از تاریخ می‌دانیم همان انزان است. ← پیرنیا، حسن، تاریخ ایران از آغاز تا عصر ساسانیان (تهران: خیام، ۱۳۷۵)، پاورقی ص ۷۱.
۸. آریستوبولس از همراهان اسکندر، یک‌جا از تاراج گنج پاسارگاد به دست وی یاد کرده است و در جای دیگر می‌گوید که پادشاه مقدونی در حین بازگشت از کرمان به سوی پاسارگاد که آرامگاه کوروش را دربرداشت، رفت. ← شهبازی، علیرضا شاپور، کوروش کبیر، دانشگاه پهلوی شیراز، ۱۳۴۹، ص ۱۲۵-۱۲۴.

پیشکش "راد" پہ تہرستان

www.tabarestan.info

ماخذ

- آزاد، ابوالکلام (۱۳۴۴). ذوالقرنین یا کوروش کبیر. ترجمه محمدابراهیم باستانی پاریزی. تهران: ابن سینا.
- اومستد، آ... (۱۳۴۰). تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. ترجمه محمد مقدم. تهران: فرانکلین.
- ایسرائل، ژرار (۱۳۸۰). کوروش بزرگ بنیادگذار امپراتوری هخامنشی. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: ققنوس.
- بختورتاش، نصرت‌الله (۱۳۵۰). دیپلماسی دولت هخامنشی. تهران: چاپخانه انوشیروانی.
- بریان، پی‌یر (۱۳۷۸). تاریخ امپراتوری هخامنشیان. ترجمه مهدی سمسار. تهران: زریاب (دوجلد).
- پیرنیا، حسن (۱۳۴۱). ایران باستان. تهران: سازمان کتاب‌های جیبی (جلد اول).
- _____ (۱۳۷۵). تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان. تهران: خیام.
- توانگرزمین، محمدکاظم (۱۳۸۰). «منش کوروش و رفتار جدید در دوره باستان». میراث پارس. سال اول، پیش شماره ۱.
- خلیلی، عباس (۱۳۴۵). کوروش نامی. تهران: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی.
- دورانت، ویل (۱۳۷۸). مشرق زمین گاهواره تمدن. ترجمه احمد آرام و دیگران. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی (جلد اول).
- رجیبی، پرویز (۱۳۸۰). هزاره‌های گمشده (هخامنشیان به روایتی دیگر). تهران: توس.
- رستگار فسائی، منصور (۱۳۷۸). «داستان‌های کوروش در اساطیر و حماسه‌های ملی ایران». فارس‌شناسی. سال اول، بهار، شماره ۱.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴). تاریخ مردم ایران - ایران قبل از اسلام. تهران: امیرکبیر.
- سامی، علی (۱۳۴۱). تمدن هخامنشی. شیراز: چاپ موسوی.
- شاندرور، آلبر (۱۳۷۱). کوروش کبیر. ترجمه محمد قاضی. تهران: زرین.
- شهبازی، علیرضا شاهپور (۱۳۴۹). کوروش کبیر. شیراز: دانشگاه پهلوی شیراز.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۳۵). شاهنامه. به کوشش محمددبیرسیاکی. تهران: علمی، ابن سینا.
- قرآن مجید (۱۳۵۴). ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بی‌نا.
- کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۵۴). ترجمه بهرام فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران.
- کتاب مقدس (۱۹۸۷). عهد عتیق و عهد جدید: انجمن کتاب مقدس.
- _____ (۱۹۹۵). ترجمه تفسیری، شامل عهد عتیق و عهد جدید.
- کمالی سروستانی (۱۳۷۸). «کوروش، پارسه». فارس‌شناسی. سال اول، بهار، شماره ۱.
- لمب، هارولد (۱۳۴۰). کوروش کبیر. ترجمه صادق رضا زاده شفق. تهران: فرانکلین.
- ندیم، مصطفی (۱۳۷۸). «اسکندر ذوالقرنین نیست». فارس‌شناسی. سال اول، بهار، شماره ۱.
- هرودوت (۱۳۴۵). تواریخ. ترجمه هادی هدایتی. تهران: دانشگاه تهران.
- هگل، گ. و (۱۳۵۶). عقل در تاریخ. ترجمه حمید عنایت. تهران: انتشارات علمی دانشگاه صنعتی.

آثار منتشر شده در مجموعه از ایران چه می دانم؟

- ۱. گستره فرهنگی و مرزهای تاریخی ایران زمین
نوشته ناصر تکمیل همایون؛ چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۰؛ ۸۸ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۲. جزیره قشم: صدف ناشکافته خلیج فارس
نوشته علی بلوکباشی؛ چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۰؛ ۱۰۴ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۳. تخت جمشید
نوشته حسین سلطانزاده؛ چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۰؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۴. آبسکون یا جزیره آشوراده
نوشته ناصر تکمیل همایون؛ چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۰؛ ۸۸ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۵. قالی شویان: مناسک نمادین قالی شویی در مشهد اردهال
نوشته علی بلوکباشی؛ چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۰؛ ۱۰۴ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۶. سرگذشت دریای مازندران
نوشته ناصر تکمیل همایون؛ چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۰؛ ۱۱۲ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۷. نوروز: جشن نوزایی آفرینش
نوشته علی بلوکباشی؛ چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۱؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۸. فرش ایران
نوشته فضل‌الله حشمتی رضوی؛ چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۱؛ ۱۱۲ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۹. کتیبه‌های ایران باستان
نوشته محمدتقی راشد محصل؛ چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۱؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۱۰. خلیج فارس
نوشته ناصر تکمیل همایون؛ چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۱؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۱۱. بازارهای ایرانی
نوشته حسین سلطانزاده؛ چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۰؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۱۲. سینمای ایران
نوشته محمد تهامی نژاد؛ چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۰؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۱۳. مرزهای ایران در دوره معاصر
نوشته ناصر تکمیل همایون؛ چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۰؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۱۴. بانک و بانکداری در ایران
نوشته منیژه ربیعی رودسری؛ چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۱؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۱۵. سامانیان: دوره شکوفایی فرهنگی ایرانی اسلامی
نوشته محمدرضا ناجی؛ چاپ اول: زمستان ۱۳۸۰؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.

- ۱۶. مازندران
نوشته وحید ریاحی؛ چاپ دوم: ۱۳۸۱؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۱۷. کلیساهای آرامنه ایران
نوشته لینا ملکمیان؛ چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۰؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۱۸. نخل گردانی: نمایش تمثیلی از جاودانگی حیات شهیدان
نوشته علی بلوکباشی؛ چاپ اول: ۱۳۸۰؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۱۹. گاه‌شماری ایرانی
نوشته موسی اکرمی؛ چاپ اول: ۱۳۸۰؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۲۰. لارستان
نوشته محمدباقر وثوقی؛ چاپ اول: ۱۳۸۰؛ ۹۶ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۲۱. شیخ بهایی
نوشته محسن دامادی؛ چاپ اول: ۱۳۸۱؛ ۱۰۴ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۲۲. ایرانیان ارمنی
نوشته آندرانیک هویان؛ چاپ اول: ۱۳۸۱؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۲۳. تنگه هرمز
نوشته غلامرضا زعیمی؛ چاپ اول: ۱۳۸۱؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۲۴. راه و راه‌سازی در ایران
نوشته منوچهر احتشامی؛ چاپ اول: ۱۳۸۱؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۲۵. تاریخ ایران در یک نگاه
نوشته ناصر تکمیل همایون؛ چاپ اول: ۱۳۸۱؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۲۶. دادرسی و نظام قضایی در ایران
نوشته سیدحسین امین؛ چاپ اول: ۱۳۸۱؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۲۷. نادرشاه افشار
نوشته رضا شعبانی؛ چاپ اول: ۱۳۸۱؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۲۸. نهضت جنگل: زمینه‌های اجتماعی
نوشته شاپور رواسانی؛ چاپ اول: ۱۳۸۱؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.
- ۲۹. اردبیل
نوشته داریوش به‌آذین؛ چاپ اول: ۱۳۸۱؛ ۱۲۰ صفحه؛ ۸۸۰ تومان.

پیشکش "راد" بہ تہرستان
www.tabarestan.info

What do I know about Iran? / 30

Cyrus The Great

Dr. Reza Sha'bani



Cultural Research Bureau

What do I know
about Iran? / 30

Cyrus The Great

پیشکش "راد" به تیرستان
www.tabarestan.info

Dr. Reza Sha'bani



Cultural Research
Bureau

شابک: ۱-۷۱-۷۹۹-۵۷۴-۹۶۴

ISBN 964-5799-79-1

بها: ۸۸۰ تومان